پوهنتون کابل
پوهنځی ادبیات



افغان
افغانستان

مختصری از کوششهای افغانها
برای
تشکیل دولت در هندوستان
فارس و افغانستان

داکتر محمد حسن کاکر
آمر دیپارتمنت تاریخ

۱۳۵۷

پوهنتون کابل

پوهنځی ادبیات

افغان
افغانستان

و مختصری از کوششهای افغانها
برای
تشکیل دولت در هندوستان
فارس و افغانستان



داکتر محمد حسن کاکړ
آمر دیپارتمنت تاریخ

۱۳۵۷

درباره نویسنده این رساله

داکتر محمدحسن کاکړ که درقریه دیوه (یاپلوته) ولایت لغمان متولد گردیده است، تحصیلات ابتدایی وثانوی را در لیسه های لغمان، کندهار (احمدشاه بابا)، دارالمعلمین وغازی در کابل باخیر رسانید و در ۱۹۵۷ ازشعبه تاریخ وجغرافیه پوهنځی ادبیات بحیث لیسانس فارغ گردید. بعد از آنکه مدتی در پښتو ټولنه بحیث عضو ومدیر مجله کابل ایفای وظیفه نمود ازطرف وزارت معارف برای تحصیلات عالی تری به‌انگلستان اعزام شد. وی درپوهنتون لندن اول برای چار سال کورس های تاریخ اروپای معاصر وشرق میانه (ازظهور اسلام ببعد) را تعقیب نمودوسپس به تحقیق در تاریخ افغانستان دردوره امیرعبدالرحمن خان پرداخت وشهادتنامه ام. فل. (M Phil.) را که قرارمقررات پوهنتون لندن معادل داکتری بوده وپوهنتون کابل آنرا بحیث فوق ماستری شناخت، حاصل نمود موصوف بعدازعودت بوطن یك دوره تدریس رادرپوهنځی ادبیات گذشتاندوسپس تحت پروگرام فولبرایت برای تحقیقات بیشتری بکشورهای متحده امریکا رفت ودرآنجا درپوهنتونهای پرنستن (Princeton) وهارورد Harvard بحیث Visiting Research Fellow درتاریخ افغانستان به‌تحقیق پرداخت واثری بنام افغانستان در دوره امارت امیرعبدالرحمن خان انشاء نمود. همین اثر در ۱۹۷۵ درپوهنتون لندن بحیث تیسس داکتری پذیرفته شد. بعد براین اثر تجدید نظر کلی بعمل آمد وقرار است پوهنتون تکساس امریکا دراستین آنرا در بهار سال آینده طبع ونشر نماید. داکتر کاکړ در۱۹۷۶ بوطن مراجعت کرد ووظیفه تدریس را در پوهنځی ادبیات ازسر آغاز نمود. موصوف درعین حال آمر دیپارتمنت تاریخ هم میباشد.

داکتر کاکړ درافغانستان، اتحادشوروی، دنمارك وامریکا در سیمینار ها وکنفرانس های علمی بین المللی اشتراك نموده درمطبوعات و مجلات اختصاصی وطن وخارج مقالات زیادی بچاپ رسانیده ویك تعداد کتب ترجمه نموده است.

داکتر کاکړ متاهل است، سه دختر ودو پسر دارد.

اهداء

بهمسر عزیزم مریم و دخترها و پسرهای ارجمندم

چاوشه، وزمه، کاوون، خوزه و سباوون

لست مندرجات

پیشگفتار الف

فصل اول

افغان وافغانستان

آریانا ، ایران ۱
کابل ، کاوفو ۴
خراسان ۶
افغانستان ۸
روه ، پشتونخوا ۱۱
پتان ۱۶
افغان ۱۷
پشتون ، پکتیا ۲۲
پکتیکا ۲۴
افغان ها وغزنی ۲۷
افغان ها وهراه ۲۸
افغان ها وغور ۳۰
افغان وتاجك ۳۴
افغان ها درهند ۳۸

فصل دوم
افغان ها و تاسیس دولت

امپراتوری افغان درهند : لودی وسوری	۴۱
افغان ها وگورگانیان	۴۵
درانی ها وحکومت صفوی کندهار	۵۳
اولین دولت مستقل غلزایی در کندهار	۵۷
حاکمیت افغان بر فارس	٦۴
امپراتوری افغان درعهد درانی ها	۸۰
حاکمیت محمد زایی وظهور افغانستان معاصر	۸۷
لست ماخذ ها	۱۰۱

پیشگفتار

رساله ایکه جلو خوانندهٔ محترم قرار دارد نتیجه مطالعات من درتاریخ افغانستان میباشد. درقسمت اول آن کوشیده ام کلمات افغان ، افغانستان وسایر نام ها راکه به هویت تاریخی افغانها ارتباط دارد بطور مختصر شرح نمایم . هرچند یك تعداد مقالات مطبوع درباره بعضی از این موضوعات بصورت متفرق نشر شده است مگر این موضوعات تاکنون باین تفصیل دریك مجموعه علحده در قرینه تاریخی مطالعه نشده بود.

قسمت دوم رساله کاملا تاریخی است . در این بخش ، تاجائیکه منابع تاریخی اجازه داده است ، ازنیمه دوم قرن پانزدهم باینطرف آن جهت فعالیت های متشکل افغان ها (بمفهوم خاص) در تاریخ مطالعه شده است که آنها برای تنظیم حیات سیاسی وتشکیل دولت در دیگر کشورها وافغانستان ازخود ابراز نموده اند. چون پیش از قرن پانزدهم هم نام های افغانستان وروه بمفهوم سیاسی

(طوریکه دربخش اول مطالعه شده است) وجود داشت ازآن چنان استنباط میگردد که افغان ها دران وقت کدام نظم واحد سیاسی، هرچند که بشکل ابتدائی بوده باشد، از خود داشتند. این کار انتروپولوجست ها است که ازمطالعه موسسات موجود سیاسی افغان ها بالای این موضوع مهم روشنی بیاندازند.

بهرحال چون دراین بخش رساله منابع کتبی خیلی زیاد است اصل انتخاب بصورت بسیارضیق مراعات گردیده وبجای شرح وقایع به اظهار کلیات اکتفا شده است بجز وقتیکه افغان ها دردهه سوم قرن هژدهم با اهل فارس ولشکرهای ترکیه عثمانی مقابله مینمودند. از تذکار کوششات حکمرانان افغان برای استقرار و استحکام امپراتوری درهند درنیمه دوم قرن هژد هم خودداری شده است. مگر وقتی ازتنظیم دولت در داخل افغانستان معاصر سخن را نده میشود ازتذکار جنگ ها خود داری شده نمیتواند. در این دوره اکثراً چنان واقع شده که تنظیم ویا تنظیم مجدد دولت وهمچنان تجزیه ویاتضعیف آن نتیجه مستقیم موثرات ومداخلات خارجی بوده است. بنابران دراین بخش تا استحکام یك دولت قوی باساس اصل مرکزیت دردوره امیرعبدالرحمن خان تمام موثرات وعوامل خارجی وداخلی و همچنان کوششات وابداعات شخصی حکمرانان افغان درتنظیم

واستحکام دولت عصری بصورت مختصر درنظر گرفته شده است.
این اولین کوشش ازنوع خود درتاریخ افغانستان بوده، امید است سایر متتبعان را درزمینه به‌تحقیقات بیشتری تحریك کرده بتوانند.

این اثر در زمستان ۱۳۵۵ تهیه شد ودربهار سال دیگر برای نشر آماده گردید مگر تارویکار آمدن نظام نوین دموکراتیك ازنشر بازمانده بود. چون دررژیم مستبدسردارداؤد علم وفرهنگ درخدمت آن استخدام میشد، متتبعان اکادمیك هم مثل نویسندگان وهنرمندان مجبور میگر دیدند آثارخود را برروی این سیاست عیار کنند.
این رساله باآنکه برای رفع یك ضرورت مبرم تهیه شده بود وسه تن ازاستادان پوهنځی ادبیات نشر آنرا طی نامه های علحده اکیداً سفارش کرده‌بودندبرای‌یك سال‌تمام درزیرضربات‌سیاست‌ضدفرهنگی وعلمی داؤدی قرارگرفت. دربنقدر مدت بعضی ازمشاورین عالم نمای مربوط این سیاست فرمایشات دادند وهدایات حاکمانه صادر کردند. رسماً فشار آورده شد که من در این اثر از سیاست فوق پیروی نمایم ولی‌من بهتردانستم این اثرهیچ نشرنشود، نه اینکه چیزهای دران بگنجانم که در نظر من حقیقت نداشت وغایه آن‌ها استخدام علم برای پروپاگند وپیشبرد اغراض شخصی بود.

جای بسیار خوشی است که انقلاب شکوهمند ۷ ثور ۱۳۵۷ با سرنگون ساختن رژیم مستبد داؤدی سیاست ضد کولتوری وضد علمی آن را هم ازبین برد وراه را برای غنی ساختن کولتور افغانستان و پیشبرد تحقیقات علمی دریك فضای آزاد ودموکراتیك هموار نمود اینك من این اثر مختصر خود را بدون آنکه آنرا تغییر داده باشم دراین فضای جدید وپر از امید بعلاقمندان تاریخ افغانستان پیش می کنم و درعین حال از ذوات محترم مخصوصاً پوهنوال حسن ضمیر صافی رئیس پوهنځی ادبیات وعلوم بشری ، که نسبت بان علاقمندی زیاد نشان داده اند و درطبع ونشر آن کومك کرده اند اظهار سپاسگذاری می نمایم .

حسن کاکر

مهتاب قلعه ۷ جوزا ۱۳۵۷

فصل اول

افغان و افغانستان

چون افغانستان تاریخ چندین هزار سال را در عقب دارد از این سبب این کشور در ادوار مختلف بنام های مختلف یاد میشد. اسمای عمده آن عبارت است از آریانا، کاوفوی چینی (Chinese Kaofu)، خراسان و افغانستان . بـرای فهم بهتر اصل موضوع اول درباره نام های آریانا، کابل و خراسان بطور مختصر بحث میشود .

آریانا، ایران

پروفیسر ویلسن مینویسد (۱۸۴۱) که افغانستان امروز با سرزمینی هم ساحه میباشد که بین فارس و هند قرار داشت و یونانی های قدیم آنرا آریانا (Ariana) میخواندند. این سرزمین درلسان های مختلف بنام های نسبته مختلف ولی مشابه همدیگر یاد میشد: در فارسی قدیم بنام ایریا (Airya) یا ایریانا (Airyana)؛ درسانسکرت بنام اریاورته (Arya-Vartta) یا ورشه (Varsha)؛ و در زند باسم اریانی ویجو (Erieneveejo). این کلمه وهمچنان نام اریا (Aria) که برای منطقه هرات بکار برده میشد از کلمه سانسکرت

اریا(Arya) بمعنی اعلی وارجمند مشتق میباشد. بااینصورت آریانا بمعنی «کشور و مردمان اعلی ومحترم» میشود.(۱)

آریانا بیشتر یك نام جغرافیائی بودتاسیاسی. حدود آن هم کاملامعین نبود. درشرق به دریای سند ودرجنوب به بحر هند متصل بود. درغرب یزدو کرمان شامل آن بود ولی فارس خارج از آن قرار داشت. درشمال کوه های پاراپامیزوس (Parapamisus) سرحد آن بود.

باشندگان آریانا درآثار کلاسیك یونانی بنام های منطقه خوانده شده اند از قبیل پاراپامیزادی (اهل پاراپامیزاد یامناطق بین هندو کش وسند)؛ آری (باشندگان اریا ـ هرات)؛ درنگائی (اهل درنگایاسیستان)، اراکوزی (مردمان قندهار) وگاروسی (مردمان بلوچستان). مردمان فارس وبکتریا (بلخ ـ بخدی) هم گاه گاه جزء آن خوانده شده اند. تمام این مردمان بلسان های تکلم میکردند که «خیلی باهم قرابت داشت». قرابت این لسان ها بحدی بود که عموماً مثل یك زبان معلوم میشد.(۳)

کلمه آریانا درطول یکنیم هزار سال از دوره اوستا (تقریباً ۱۰۰۰ق م) تاقرن پنجم میلادی مروج بود ولی نویسندگان اولی دوره کلاسیك یونان ازآن ذکری نکرده اند. آریانا درنوشته های آن نویسندگان وجغرافیه نویسان یونان قدیم

---

(۱) برای تفصیل مزید مراجعه شود به: آریانای قدیم، شرح وبیان آثار وعتیقه ومسکوکات افغانستان، اثر H.H. Wilson، لندن، ۱۸۴۱

(۲) برای تفصیل مزید مراجعه شود به، افغانستان درمسیر تاریخ، غلام محمدغبار کابل، ۱۹۶۷، ص ۹

(۳) ویلسن، ص ۱۲۰ـ۱۲۱: ۱۸۰. غبار، افغانستان ونگاهی بتاریخ آن، مجله کابل، شماره اول، سال اول، ۱۳۱۰، ۴۶ـ۶۶.

مخصوصاً استرابو(Strabo)آمده است که یامعاصر سکندر کبیر بودند یابعد ازآن ظهور کرده اند.

کلمه ایران پهلوی است واصلا از کلمه آریانا ماخوذ میباشد. این کلمه بگمان غالب در اوایل دوره ساسانی(۲۹۸-۶۵۱م) بوجود آمده است.ایران هسته اصلی دولت ساسانی راتشکیل میداد ودر منابع جغرافیوی وتاریخی عربی بشکل ایرانشهر بمعنی مملکت ایرانآمده‌است. (۴) درست درقسمتی از این دوره یعنی هنگامیکه ساسانیان برقسمت بیشتر خاك افغانستان دوره کوشانی تسلط خود راپخش کرده بودند افغانستان را«کوشانشهر»خواندند.(۵)ولی کلمه‌ایران در دوره‌اسلامی مفهوم سیاسی را از دست داد. درمنابع اولی کتبی کلمه فارس که اصلا ازنام یك قبیله اریایی بنام پارسووا (Parsua) مشتق است، رواج پیدا کرد. پسان‌ها عربها کلمه‌العجم را هم به فارس‌بکار بردند. کلمه ایران از قرن ۱۱م باینطرف یاشاهنامه فردوسی احیاشد، مگر استعمال آن برای کشور معاصر فارس پیش ازقرن ۱۹ دیده نشده است.(٦)واین درسال ۱۹۳۵ بود که رضاشاه پهلوی ازخارجیان‌رسماًخواهش کرد که عوض کلمه فارس نام ایران را بکار برند.(۷)ازآن تاریخ ببعد ایران نام رسمی کشور همسایه غربی افغانستان قرار گرفته است.

ولی‌ایران بمفهوم سیاسی‌از کلمه‌ایران بمعنی لسانی و کلتوری متفاوت میباشد. درحالیکه ایران بمفهوم اول محتوای ملی دارد، وبفارس قدیم راجع‌میگردد،بمعنی

---

(۴)پروفیسر ریچرد فرای،(پوهنتون هارورد)، مفاهمه، شخصی؛۱۹۷۵کریمرز، ج. چ«ایران»دردایرةالمعارف‌اسلامی، ج۳،۱۹۳٦،ص۱۰۳۸ .

(۵) که رو،اولاف،پتان‌ها،نشریه میکمیلن،وقایه کاغذی،۱۹٦۵،ص۷۹

(٦) کریمرز، مقاله قبل الذکر

(۷)پروفیسر فرای،مفاهمه شخصی

دومی بنظر بعضی علما زبان های مردمان آرین نژاد فـلات ایـران شامل فـارس، افغانستان، پښتونستان وبلوچستان (تارودسند)، سغدوخوارزم قدیمی (مناطق وسیـع اتحاد شوروی دراسیای مرکزی)، ختن قدیمی (منطقه واقع در شرق پامیرات) را دربرمیگیرد. (۷ الف) درینصورت کلمه ایران قدیمی تا حد زیادی با آریـانا مترادف می شود. مگراین ترادف ازمدتی است مخصوصاً برای آن کسانـیکه از انکشاف وتطورتاریخی این اسما آگاهی ندارند ابهام تولید کرده است. برای رفع این ابهام درین اواخر کلمه نسبتی اریانی (Aryani) عوض کلمه نسبتی ایرانـی (بمفهوم زبانـی وثقافتی) بکاربرده شده است. (۷ب) این کارموزون وبجاءمیباشد، چونکه هم بلحاظ تاریخی درست میباشد وهم رفع ابهام میکند. درین اثر کلمات آریانا واریانی بجای نام های ایران وایرانی معمول بدوره های پیش ازساسانـیان بکاربرده می شود.

کابل، کاوفو

کابل یك نام بسیار قدیمی است. درسانسکرت بنام کوبها (Kubha) یادمیشد. نویسندگان کلاسیك یونان آنرا کوفن (Kophen) یا کوفس (Kophes) و کووا (Koa) ثبت کرده اند. اهل فارس وارستو آنراخوسپس (Khoaspes) خوانده اند. درقرن

(۷الف) گ-رشی وچ، آی.، «ادبیات ایرانی» درادبیات شرق، مدونه می دل، ایرك، نشریه ایورگرین، نیویارك، ۱۹۵۹.

(۷ب) تاریخ تلفظ وصرف پښتو، مجموعه مقالات دارمستتر، گـایگر، بن ونیست، ومورگن سترن، ۲ج، ترجمه داکتر روان فرهادی، نشریه پوهنځی ادبیات وعلوم بشری، کابل، ۱۳۵۶. مترجم درمقدمه این اثر کلمه اریانی را توضیح کرده مینویسد: «درسرتاسراین کتاب کلمه اریانی برای تسمیه خانواده زبان ها که اوستاو پښتووغیره بآن منسوب است، بکار رفته است.»

هفتم میلادی زایر چینائی شون چونگ (درنوشته‌های فارسی مشهور به هیون تسانگ) آنرا کاوفو (Kaofu) ثبت کرده است . اول این نام بدریای کابل داده شده بود. بمرور زمان وادی کابل ازجنوب هندوکش تا دریای سند باین نام و کابلستان مسمی گردید. نام شهر کابل هم ازهمین نام میباشد، مگر معلوم نیست که این شهر چه وقت ظهور کرده ومؤسس آن کی است. چون دره های وادی کابل زرخیز بوده وازقدیم الایام مردمان دران‌ها زیسته اند و کابل پیش از کشف راههای بحری یك شاهـراه بزرگ تجارت بین هند، چین، آسیای مرکزی وایران بود سلطنت های بزرگـی دران ظهور کرده اند که کوشانیان بزرگ و کابل شاهان مشهورترین آنهامیباشد.

کاوفو یا کابلستان برای چندین قرن پیش وبعد ازدورهٔ مسیحی تمام مناطق از بامیان وقندهار درغرب تا کوتل بولان درجنوب رادربرمیگرفت. این خطهٔ وسیع بده کشور یاعلاقه علحده تقسیم شده بـود ازجمله کـاپیسا دررأس آن هـا قـرار داشت و علاقه های کابل، غزنی، لغمان، ننگرهار، سوات، پشاور، اپوکین، بنو و بـولر تابع آن بود. باین ترتیب، طوریکه بعدشرح میگردد، کاوفوی چینی تمام افغانستان را دربرمیگرفت. کاوفو برطبق تحلیل الکزاندر کننگهم باساس نوشته‌های چینی، شاید نام یکی ازقبایل پنجگانهٔ یوچی (Yuchi) یاتخاری بوده باشد. گفته میشود که این قبیله وقتی درقرن دوم ق م کابل را اشغال کرد نام خـودرا بران گذاشت. این نوشته، بسببی درست معلوم می شود که قبل بران مورخان دوره سکندر از نـام کابل ذکـری نکـرده انـد وآنهـا از شهرارتوسپـانه (Artospana) بمـعنی «محل بلند» نام برده اندواین کلمه با کلمه ترکیبی سانسکرت اردهستانه (Urddhastana) که عین مفهوم را دارد وبکابل اطلاق میشد مطابقت دارد . پسان‌ها درقرن ۲ م بطلیموس (Ptolemy) این شهر را بنام کابو را (Kabura) بحیث مرکـز پا را پا میزا دا ی (Parapamisadae) قید نموده . چنین معلوم میشود که ارتوسپانه مرکزعمده و اصلی

منطقه بوده که بعد دردوره تسلط یونانی سکندریه جای آنرا اشغال کرد تا انکه بعد ها شاهزادگان هندوساك انرا باردیگر احیا کردند. این شهر پیش از قرن هفتم میلادی وقتیکه او پیان مرکز کاپیسا قرار گرفت ترك داده شد واین حال ظاهراً تاحملات چنگیزیان در قرن ۱۳ م دوام داشت تا آنکه کابل بعد ازخراب شدن اوپیان درحالیکه غزنی قبلا درنیمه قرن ۱۲ م بکلی ویران شده بوده آهسته آهسته حیثیت سابق مرکزی خود را اعاده نمود مخصوصاً ازوقتیکه در ۱۷۷٦ مرکز امپراتوری درانی قرار گرفت. مونت ستوارت الفنستن دراوایل قرن نزدهم این امپراتوری را بنام سلطنت کابل خواند ولی بعدازانقراض امپراتوری درانی تامدتی امارت کابل خوانده میشد. بعداز ۱۸۹۳ بسیاری از علاقه های شرقی ازان جدا کرده شد. سند دیگر بلحاظ سیاسی سرحد شرقی ان باقی نمانده وباین ترتیب از وسعت تاریخی کابل کاسته شده است. (۸)

خراسان

کلمه خراسان بمفهوم «کشور آفتاب برآمد» یعنی «سرزمین شرق» که مقصدازآن خاك های افغانستان بود بعدازقرن دوهم میلادی ظهور کرده ودرصده پنجم میلادی بهسرزمین که درشرق ایران قرار داشت، بکار برده میشد. خراسان

---

(۸) دربحث کابل ازآثارذیل استفاده شده است. ویلسن، ۱۷٦. هندقدیم طوریکه بطلیموس شرح نموده، بامقدمه ونوت های S. Majumdar Sastri کلکته، ۱۹۲۷ جغرافیه قدیمی هند، A. Cunningham، لندن، ۱۸۷۱، ۱۷ ــ ۱۹. اسناد بودائی جهان غرب، اثرچون شونگ، تالیف S. Deal در دوجلد، لندن، ۱۸۸۴. مقاله «شهر کابل»، اثرغلام محمدغبار، مجله کابل. شماره اول ــ سال اول ۱۳۱۰ ر ۱۹۳۱ ص ۴۳ ــ ۴۸. «نام های کابل در ادوار تاریخ»، احمد علی کهزاد. آریانا. سنبله ۹۳۲۳، شماره ۸. ص ۸ ــ ۱۵. مقاله «نظری بتاریخ کابل»، نوشته خافظ نور محمد، مجله کابل، شماره ۳، سال اول، ص ۳٦ ــ ۵۸.

درعهدساسانیان که جزایرانشهربود اقلیم چارم عنوان کرده شدومناطق ذیل‌را دربر داشت : مرو ، بلخ ،تخارستان،هرات ، فوشنج ، بادغیس ،سیستان وماوراوالنهر. بعد ها حدود شرقی ان قرارنوشته جغرافیه نویسان عربی بهند رسید . (۹)

ښاغلی کهزاد مورخ افغان هم بعد ازیك شرح مختصر درباره اتمولوجی خراسان می‌نویسد که این نـام « دردوره های پیش ازاسلام درافغانستان معمول و مروج بود ». یکی از ابیات‌فخرالدین گورگانی است .

خراسان را بودمعنی خورایان   که ازوی خوربراید سوی ایران (۱۰)

نویسنده‌ای که‌ازخراسان‌به‌تفصیل‌بحث کرده‌است‌مورخ نامی افغانستان ، استاد میرغلام محمد غبار میباشد . او در رساله ای بنام خراسان مینوسید : « خراسان از چارده قرن است که‌اولا درمورد‌قسمتی ازخاك افغانستان‌وبعد هادرمورد کل مملکت افغانستان اطلاق وقرنها دوام نموده است و هنوز هم دریك قسمت کوچك شمال مغربی ان (ولایت طوس و نیشاپور) باقی است . » وی اضافه میکند که « . . . هم در ایام باستان ــ وهم درطول دوره اسلامی‌اسماولایتی ومراکزمهمه افغانستان ونام های عشیره وی ومحلی‌سلسله های حـکمران افغان در مورد ملت و مملـکت افغانستان نیزاطلاق گردیده‌است. . . ازقبیل باختروباختری- زابل‌وزابلی- کابلستان وکابلـی - وسیستان وسیستانـی- غزنه وغـزنوی - غـوروغوری . . . ». وقتیکه حکومت های قوی مثلا دردوره های طاهری (۸۲۱-۸۷۳)،صفاری (۸۶۷-۱۴۹۵)، غزنوی (۹۷۷-۱۱۸۶)وغوری(۱۰۰۰-۱۲۱۵)برمناطق‌خراسان‌حاکمیت داشتند‌حکمرانان انهابنام‌امیرهای خراسان‌خوانده شدند. باین‌ترتیب‌ازورود‌اعراب‌تاظهورطاهریان

---

(۹)مقاله «خراسان».اثر A. Huart،دایرةالمعارف‌اسلامی ، ج ، ۱۹۲۷۲.ص۹۶۶

(۱۰) رساله «درفش ملی جمهوری » کهزاد ــ نشریه موسسه طبع کتب بیهقی ـ کابل ۱۳۵۴، ص ۲۴ ـ ۲۹.

درقرن نهم میلادی « تمام عمال ونایب الحکومه های عرب که در حصص مفتوحه افغانستان از دربار خلفاء دمشق وبغداد مقرر واعزام شده اند بلااستثناء امیرخراسان عنوان داشتند . » (۱۱) نام خراسان بمفهوم افغانستان تاقرن گذشته عیسوی هم پهلوی نام های افغانستان، پښتونخوا، سایمانیه وحتی سرحد هم مروج بود. الفنستن(۱۸۰۹) مینویسد: «اسمیکه بصورت عمومی از طرف ساکنان آن[افغانستان] برای تمام کشور بکار برده میشود خراسان میباشد. » (۱۲) تنها در قسمت دوم قرن نزدهم بود که نام افغانستان بالاخره جای کلمه خراسان را گرفت — و این نقطه یك موضوع مهم این رساله را تشکیل میدهد .

افغانستان

عموماً چنین فکر میشود که افغانستان یك نام جدید است ، وبرای بار اول درعهد احمد شاه درانی رواج پیدا کرده است ، بعضی از نویسندگان هم چنین پنداشته اند. مباغلی کهزاد مینویسد : « افغانستان یك نام تازه وبسیار جدید است » و « از ۱۵۰ سال تجاوز نمی کند.» (۱۳) مگر این درست نیست. تا جائیکه معلوم گردیده کلمه افغانستان بمفهوم سیاسی آن بحیث نام یك منطقه اول ازطرف مورخ سیفی هروی در ربع اول قرن چاردهم عیسوی در اثری بنام تاریخ نامه هرات قید شده است . سیفی این اثر را در سال های بین ۱۳۱۸ و ۱۳۲۲ میلادی و یا ۷۱۸ و ۷۲۲ هجری قمری نوشته است.

---

(۱۱) خراسان ، غبار — نشریه انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۲۶ ر ۱۹۴۶

(۱۲) شرح و بیان سلطنت کابل، M. Elphinstone ، لندن ، ۱۸۴۲ ، ج ۱ ، ص ۲۰۰ .

(۱۳) افغانستان درشاهنامه، کهزاد، نشریه بیهقی، ۱۳۵۵، ص ۲۴۱

اودر این اثر نام افغانستان را در پهلوی نام های خراسان ، ترکستان وشبرغـان ۳۴ مرتبه ذکرمیکند.(۱۴) چنین معلوم میشود که افغانستان بعد ازتهاجمات چنگیزخان (۱۲۰۵ـ ۱۲۲۷) تحت تسلط کدام قدرت خارجی قرارنداشت وامرای محلی بران حاکمیت داشتند که مهمترین آنها حاکمی بود که مرکزاومستونگ(کویته امروزی) بود. ولی تمام این امرای افغانستان در دوره حکومت کرت های هرات (۱۲۴۵ـ ۱۳۸۱) تابع خراسان ساخته شدند . بهرحال ، درتمام این دوره سرزمین افغانستان بصورت عمومی عبارت ازمناطقی بین غزنی ودریای سند بود. به عبارت دیگرمناطق کوهستانی وهموار سلسله کوهای سلیمان واقع بین کابل ودریای سند بنام افغانستان یاد میشد - واین همان منطقه است که افغان ها (پښتون ها) درآن در طول تقریباً دوهزار سال پیش ازآن (تاجائیکه درتاریخ قید شده وبعدبران بحث میشود) زندگی داشتند . مورخان بعد ازسیفی هروی هم افغانستان راکم وبیش با عین حدود ذکر کرده اند . در قـرن شانزدهم مـیلادی زمچـی اسفزاری نوشت کـه محمد خداپـنده الجایتـو (۱۳۰۴ـ۱۳۱۷)امـر کـرد که« ... کشور هـرات باولایات آن از دریای آمو تا شرقی ترین نقطه افغانستان بوی [غیاث الدین] داد شود. » (۱۵) درملـفوظات تیموری افغانستان هم کم وبیش بهمین حدود آمـده است ودرآن افغانستان از خراسان ، سیستان ، کندهار بصورت علحده ذکرشده است . (۱۶)

---

(۱۴) تاریخ نامه هرات، اثر سیفی هروی با مقدمه ونوت های پروفیسر صـدیقی ، چاپ کلکته ، ۱۹۴۳، ص ۷۷ .

(۱۵) روضة الجنات فی اوصاف مدینة هرات، اثر زمچی اسفزاری، بمقدمه ونوت های کاظم امام ، تهران، ۱۹۵۹، ج ۱، ص ۴۶۴.

(۱۶) ملـفوظـات تیـمور ، کـتاب اول ، تـرجمه انگلیسی از میجر W.Davy اکسفورد، ۱۷۸۳، ص۱۱۲۰. در ترجمه ذیل دگر از قول تیمور ذکراست که«من کشور

ولی این تالیف جعلی میباشد. (۱۷) بابرشاه هم وقتی حدود کابل راذکر میکند افغانستان را درجنوب آن قلمداد مینماید وحدود شرقی آنرا تا پشاور میرساند.(۱۸) درآغاز قرن شانزدهم بعدازظهور یك تعداد امپراتوری ها افغانستان وخراسان دربین امپراتوری های صفوی (۱۵۰۱-۱۷۳۲) وگورگانی هند (۱۵۲۶-۱۸۵۸) تقسیم گردید. افغانستان تاسلسله کوه هندوکش (بعضی اوقات ماورای آن) جزء امپراتوری گورگانی هند شد وخراسان تابع صفوی هاگردید. بعد ازانکه شاه عباس صفوی در۱۶۲۲ کندهار را ازگورگانی ها بدست آورد چشمه مقرسرحد مشترك بین این امپراتوری ها قرار گرفت.(۱۹) مناطق شمال هندوکش که عموماً بنام توران یادمیشدجزءقلمروشیبانیان (۱۵۰۰- ۱۵۹۸)) گردید باانکه شاه جهان یکمرتبه مناطق شمال هندوکش را در ۱۶۴۶ تادریای آمو مسخرنمود. بعبارت دیگر تا ظهور افغانستان جدید در دوره احمدشاه درنیمه قرن هژدهم این کشور، خراسان، ترکستان وبدخشان بالترتیب اجزاء قلمروهای گورگانی، صفوی وازبك بود. نام افغانستان طبعاً بهتمام این مناطق اطلاق نمیشد. حتی در اوج امپراتوری درانی کلمه افغانستان صرف بهآن سرزمین اطلاق میشد که بقول درانی مورخ افغانی «بین هندوستان وایران وترکستان» افتاده بود.

← افغانستان راکه درکوهای سلیمان میزیستند فتح کردم.) ملفوظات تیمور، درتاریخ هند بقول مورخان آن، تالیف H. M. Elliot لندن، ۱۸۷۱، ج۳، ص ۳۹۹.

(۱۷) پروفیسر J. Fletcher، پوهنتون هارورد، مفاهمه شخصی، ۱۹۷۵،

(۱۸) بابر نامه، ترجمه انگلیسی از A. S. Beverig، لندن، ۱۹۲۱، ج ۱، ص ۲۰۰

(۱۹) تاریخ سلطانی، اثرسلطان محمد درانی، بمبی، ۸۸۴ ص...

دراین وقت کلمه اخری (ترکستان) ظاهراً بجای کلمه توران استعمال میشد وبین آن وافغانستان سلسله کوه هندوکش حایل بود (۲۰) ازطرف دیگر ، کلمه خراسان، طوریکه پیشتر گفته شد، تانیمه دوم قرن نزدهم هم گاه گاه بکار برده میشد، مگر نام افغانستان ناحد زیادی بجای آن استعمال میگردید تااینکه دراواخران قرن جای آنرا بکلی اشغال کرد .

مگر خود افغان ها تاآن زمان کشور خود را افغانستان نمیخواندند ـ بلکه آنرا روه و پښتو نخوا مینامیدند واین خطه از سایر مناطقی که مردمان دیگری در آن ها میزیستند متمایز بود مثلا هزاره جات ، وکافرستان. (۲۱) کلمه افغانستان تا اوایل قرن نزدهم هم بکثرت درتحریر بکار میرفت وبگمان غالب که در وهله اول ازطرف دری زبانان بکار رفته باشد تاآنکه در شروع آن قرن افغان ها هم کم کم با آن آشناشدند . (۲۲)

روه ، پښتونخوا

پښتون ها کشورخود را روه هم مینامیدند . این کلمه بمعنی کوهسار همین اکنون هم ازطرف پنجابی ها وجت های ملتان دیره جات درمورد مناطق غرب دریای سند یعنی سلسله کوه سلیمان بکار میرود (۲۳)

---

(۲۰) درانی ـ کتاب قبل الذکر ص۱۰ . همچنان دیده شود اثر لفنستن، ج۱، ص ۱۲۴ ۰ جای تعجب است که پروفیسر یك پوهنتون چون پروفیسر کاظم امام در دانشگاه تهران(۱۹۵۹) افغانستان را بحیث یك « ناحیه » و « بلـوك » میخواند ، نقل قول از کتاب قبل الذکر اسفزاری، ج ۱، ص۸۹۷۰ ج ۲ فوت نوت ص ۱۱۱۰

(۲۱) افغانستان وافغان ها ، اثر H. W. Bellew ، لندن، ۱۸۷۹، ص ۱۸۲ .

(۲۲) کتاب قبل الذکر الفنستن، ج ۱، ص ۱۲۵ ـ ۲۰۱ ۰

(۲۳) کتاب قبل الذکر که رو ، ص ۴۳۹. کتاب قبل الذکر الفنستن، ج ۱ ، ص ۲۰۱ ، پاورقی .

سراولاف که رو روه را اصلاً یك کلمهٔ غیر پښتون وغالباً پنجابی میداند مگر کلمه روه بمفهوم یك سرزمین درزمانه های خیلی قدیم بمناطقی در کوه های سلیمان داده شده است که مسکن وماوای پښتونها بود. روه بشکل اوره (سرزمین پکتیا) برای نخستین بار درجمله ۱۶ منطقه جغرافیائی از قبیل سغده ـ مورو ـ بخدی ـ هریو وغیره دراوستا قید شده است. (۲۴)

شکل هندی این کلمه در مهابهاراته (کتاب حماسی هندو ها که درحدود ۱۲۰۰ ق م بمیان آمد) لوها (Loha) قیدشده است وپانی نی (Panini)، گرامردان معروف سانسکرت (درحدود ۳۵۰ ق م)، این کلمه رادر روهیتاگری (Rohita - Giri) بمعنی کوه روه قید کرده ولی او این نام ترکیبی را به کوه هندوکش اطلاق نموده است. (۲۵) پسان ها درقرن ۵ میلادی یك زایر بودائی چینائی معروف به فه شین (Fa - hian) روه را بشکل لوی (Lo - i) ذکر نموده ومقصد او آن کوهای کوچك پرازبرف (Little Snowy Mountains) بوده که دربین نگرهارا (Nagrahara) یعنی ننگرهار وپونه (Po - na) یعنی بنو ودریای سن تو (Sin - tu) یعنی سند موقعیت داشت. (۲۶) متعاقب آن بقول فرشته روه شامل مناطقی بوده که از سوات درباجور تاشهر سیوی (Sevi) در بهکار (Bhukkar) واز حسن ابدال درپنجاب تا کابل وکندهار وسعت داشت. (۲۷)

---

(۲۴) افغانستان در شاهنامه، تالیف احمد علی کهزاد، بیهقی کتاب خپرونو موسسه، کابل، ۱۳۵۵ ر ۱۹۷۶، ص ۱۷۵.

(۲۵) برای تفصیل مزید مراجعه شود به مقاله «روه در ادب وتاریخ» نوشته عبدالحی حبیبی، مجله وزمه، شماره سوم وچهارم، ۱۳۵۲، ص ۱ ــ ۹.

(۲۶) فه شین، نقل قول از Samnel Beal در مقدمه xxxvi کتاب اسناد بودائی جهان غرب، تالیف شون چونگ، لندن، ۱۸۸۴، ج ۱.

(۲۷) تاریخ فرشته، اثر محمد قاسم فرشته، کانپور، ۱۳۰۱ / ۱۸۸۴ ص ۲۲۰. همچنان دیده شود تاریخ ظهور قدرت مسلمانان درهندوستان تا ۱۶۱۲، اثر فرشته، مترجم انگیسی J.Briggs، ۱۸۲۹، ج ۲، ص ۹۹.

این ساحه با آن حدودی کم وبیش یکی است که در ریاض المحبت آمده است . در این کتاب مذکور است که روه که سرزمین افغان ها است درغـرب محدود است به ایلمن(Ilmen ، هلمند امروزی) ؛ در شرق به قاشقار (Kaskkar) ؛ درجنوب به براهوی بلوچستان ودر شرق به کشمیر. (۲۸)

درینصورت روه تمام‌نواحی‌افغانستان اصلی‌رادربر میگرفت ولی ، طوریکه پیشتر ذکـر گردید ، کـلمه افغـانستان از طـرف دیگران بکار بـرده میشد ، درحالیکه نام روه ازطرف شاعران پښتو زبان بکـثرت استعمال شده است . (۲۹) ولی دراینکه پښتون ها چه وقت برای اولین‌مرتبه کلمه پښتو نخوارابرای سر زمین خود استعمال کرده اند به یقین معلوم نیست. بقول بعضی نـویسندگان این کلمه نخستین باردر برخ دوم قرن دوازدهم میلادی درادب پښتـو داخل شده است(۳۰) ولی تثبیت کامل این موضوع به شواهد مشخص تاریخی ضرورت دارد. درنیـمه قرن هژدهم احمدشاه موسس امپراطوری افغانستان که خودهم شعر میسرود، این کلمه را دراشعارخودبکار برده است. دریك بیت میگوید:

دډهلی تخت هیرومه چه رایادکړم   زما د ښکلی پښتو نخوا د غروسرونه

الفنستن بقول داکتر لیدن (Leyden) درابتداء قرن نزدهم پښتونخـوارا ذکـر میکند ولی اضافه می کند که شخص خودش این کلمه را نشنیده‌است.(۳۱) مگراین

---

(۲۸) از ملحقات Dorn بر کتاب ، تاریخ افغان ها ، تالیف مـلانعمت الله لندن، چاپ دوم ، ۱۹٦۵ ، ص ٦۴.

(۲۹) مقاله قبل‌الذکر پوهاندحبیبی ص ۲-۳ .

(۳۰) تاریخ ادب پښتو،اثرپوهاند صدیق‌الله رشتین، کابل ، ۱۳۲۸، ص ۱ .

(۳۱) کتاب متذکره الفنستن، ج ۱، ص۲۰۰ .

نام بقدری بین خود پښتون ها عام بود که نویسندگان خارجی، مخصوصاً بیلو، در آخر آن قرن بکثرت ازان نام می برند. (۳۲) در بارهٔ پښتونخوا دو نقطه قابل ذکر میباشد اول اینکه این کلمه مانند کلمات باختر، هریوا، سیستان وغیره اصلاً جغرافیائی بوده یك حکمران واحد مستقل مطاع سیاسی ازخود نداشت. دوم اینکه کلمه پښتونخوا بمفهوم سرزمین پښتون که از طرف خود پښتون ها وضع و همواره استعمال میشد بین مردمان همسایه رواج پیدانکرد. نام را که مردمان کشورهای همسایه به سرزمین پښتون ها دادند و ما پیش بران بحث کردیم همان افغانستان است مثلیکه دیگران بهارت را هندوستان گفتند وایتالوی ها سرزمین ترك هارا درآسیای صغیر ترکیه نامیدند. بهر حال نام افغانستان اول ازطرف دیگران مخصوصاً دری زبانان به سرزمین افغان ها درتحریر بکار رفت وآهسته آهسته عام شد. خود حکمرانان افغانستان هم ذکر آنرا درطول قرن نزدهم درمعاهدات رسمی با دول خارجه قبول کردند. بعبارت مشخص درمعاهدات افغانستان وانگلیس درقرن نزدهم وهمچنان درمعاهدات ومراودات سیاسی بین حکومت هند برتانوی وروسیه تزاری خطه های

---

(۳۲) یك تحقیق دربارهٔ اتنوگرافی افغانستان، اثر بیلو ۱۸۹۱، ص ۱۹۸. نژادهای افغانستان، اثر همان نویسنده، ص ۵۸. بیلو پښتونخوا را بلحاظ حدود باپکتیاو روه یکی میداند وآن تمام مناطق سلسله کوهای سلیمان وسفید کوه ازسند تادریای کابل ولوگر وهلمند را دربردارد. همین کتاب ص ۶۰. جم دارمستتر فرانسوی، یك اثر خود را در ۱۸۸۸، د پښتنخوا دشعرهارو بهار عنوان میکند. این اثر را پښتو ټولنه، در ۱۳۵۶-۱۹۷۷ مجدداً طبع نموده است.

زیر تسلط حکمرانان محمد زائی بنام افغانستان قیدشد وبرای اولین باردرطی سی سال اخیران قرن بصورت مشخص بیشتر از طرف وبوساطت انگلیس ها وروس ها حدود آن تحدید گردید. (۳۳)

ازاین بحث مختصر دونتیجه گرفته میشود . اول اینکه نـام افغانستان که اصلا بیك منطقه نسبتة کوچك اطلاق میگردید آهسته آهسته خطه وسیع تری را دربرگرفت وقسمت بیشترخراسان را احتوا کرد وکلمات روه وپښتونخوا را کاملا عوض نمود . دوم اینـکه افغانستان جدید بامشمول ساختن این مناطق دسته های متعدد عرقی را درخود شامـل ساخت . ولی پښتون ها هنوز هم بلحاظ تـعداد وقدرت دران بحیث یك گروه عمده باقی مانــد ند. خارجیان تمام مردم این خطه را افغان نامیدند. (۳۴)

---

(۳۳) در اخیر قرنزد هم نام خراسان گاه گاه برای افغانستان امروز بکار میرفت، مثلا درخارج متن اصلی «نصایح نامچه» منسوب بامیرعبدالرحمن خان (۱۸۸٦) افاده «مردمان افغانستان وخراسان» قید شده است ولی این افاده ازطرف مهتمم علاوه شده ودرخود متن تنها کلمه افغانستان استعمال شده است ص ٦. بهمین ترتیب کلمه ترکستان هم گاه گاه پهلوی کلمه افغانستان در عبارت چون « مردم افغانستان وترکستان» استعمال شده است. سراج التواریخ تد وین ملافیض محمد کاتب ۱۳۳۳/ ۱۹۱۵، کابل ، ص ۲۷ ، ۲۷۳ ، ۵۴۱ . کلمه ترکستان در نشرات رسمی حتی دردهه سوم قرن حاضر هم دیده میشود . ولی دراین وقت بنام « ترکستان افغانی» محض بیك ولایت بلحاظ اداری اطلاق میشد وبعدازآن ترك گردید .

(۳۴) بیلودر۱۸۹۱ مینویسد که « . . . نام افغان به مفهوم وسیع آن بلا تفریق بتمام ساکنان افغانستان بدون ملاحظه نژاد ولسان استعمال میگردد.» اتنوگرافی افغانستان، ص ۱۹۷ .

درحالیکه خود مردمان این سرزمین جمعاً خود را «اهل اسلام» خواندند وهر گروه عرفی نام وهویت اصلی و تاریخی خودرا چون «افغان وهزاره وترك وتاجك» همچنان حفظ کرد. (۳۵)

پتان:

افغان‌ها که در تاسیس و توسعه افغانستان سهم عمده و بارزی داشته‌اند مشتمل اند بر سه گروه عمده درانی، غلجی و بردرانی (نام اقوام متعدد پښتون های سلسله کوه سلیمان،). آنها به سه نام افغان، پښتون و پتان نامیده شده اند. ازجمله پتان نام نسبتاً جدیداست. درباره توجیه این کلمه روایات متعددی موجود است. بقول فرشته وقتی افغانها ازجبال غور کوچانیده شدند در معموره پتنه ولایت بهار سرزمین هند متوطن ساخته شدند. هندی‌ها آنهارا باسم مکان جدیدشان یعنی پتان خواندند. (۳٦) زبانشناسان منجمله مورگن سترن برطبق استدلال زبانشناسی، کلمه پتان رامشتق از پښتان، پښتانه میدانند. (۳۷) بهرصورت آنچه در ینجا قابل ذکر است این است که این نام از قرن ۱۲ میلادی باینطرف اول بان افغان‌های داده شد که درقسمت شرق دریای سند در هند متوطن بودند و پسان‌ها به قسمتی از افغان‌های جبال سلیمان هم اطلاق گردید. بعدها نویسندگان انگلیس کوشیدند این نام را صرف به‌ان پښتون‌ها اطلاق کنند که درداخل ومجاورت امپراتوری هندشان میزیستند. هدف آنها این بود که پتان هارا ازسایر پښتون‌ها علحده و بلکه متمایز بدانند وباینصورت مقاصد سیاسی خودرا که عبارت از تضعیف پښتون ها بوده برآورده سازند، (۳۸) درحالیکه مردمانیکه زیرعنوان افغان، پښتون ویاپتان آمده‌اند در اصل از یك نسب هستند و بیك لسان واحد پښتو (البته یادو یا سه لهجه مختلف) تکلم می نمایند.

---

(۳۵) سراج التواریخ ۔ ۳۷۹ .

(۳٦) نقل قول در تاریخ درانی، ص ۲۰،۲۱.

(۳۷) تاریخ تلفظ صرف پښتو، تالیف قبل الذکر، ترجمه داکتر فرهادی. ص ۲۱۱

(۳۸) برای تفصیل مزید مراجعه شود به مقاله (پتهان (٥) پښتانه) از پوهاند عبدالشکور رشاد، مجله وزمه، شماره ۳، ۱۳۵۴، ص ۱۳۵، ۱۷۲ .

افغان:

بقول البیرونی، نام افغان به‌آن کلمه ارتباط دارد که‌درمها باراته بنام‌اسواکا (Asvaka) مربوط منطقه‌گندهارا که معنی آن «اسپ سواران» میشود ذکر گردیده است. افغان ها دران وقت (مقارن ۱۲۰۰ ق م یعنی زمان بمیان آمدن مهابارا ته) درمناطق کوهستانی سلیمان زندگی میکردند واین منطقه تاریخی مهدپرورش اسپ هامیباشد. (۳۹) مورخ کهزاد درینمورد مشخص تر بحث کرده است. به نظـراو کلمه افغان یك اسم مـرکب وماخود از اسمی درسانسکـرت به شکـل اسواغانه (Asva-ghana) میباشد که جزء اول آن اسوه (Asva) بمعنی اسپ وجزء دوم آن غان بمعنی مکان یامهد میباشد. باین ترتیب افغان، اسواکا، اسواغانه بمعنـی « سرزمین سواران» می‌شود. (۴۰) پس کلمه افغان اصلاهم به‌مفهوم مردم وهم بمفهوم سرزمین بکاربرده میشد واین قرن هابعد بود که کلمه افغانستان به مفهوم آخرین اختصاص یافت. ازاین طرز تلقی دراین سرزمین مثال‌هاي متعددي موجود است مثلاً کلمات مهمند، شنوار وخوگیانی که مفهوم های مردم ومهدهردورا احتوا می کند.

بعد ازان نام افغان درمعبدنقش‌رستم واقع درپرسی پولیس‌دیده شده است. پروفیسرشپرنگلنگ (M.Sprengling) مینویسد که کلمه‌افغان‌ازنام‌خاص گوندافرایگان رازماد(Gondaffar Abgan Razmod)ماخوذ است که‌در کتیبه نقش‌رستم بامرشاهپور اول ساسانی (تاریخ وفات ۲۷۳م) به لسان های پارتی، فارسی میانه ویونانی حك گردیده باین منظور که شاه ظفرخورادراديسه (Edessa) بدنیا اعلام کند. عبارات

---

(۳۹) امپراتوري غزنوی‌ها، اثر G.Bosworth، ص۱۱۳. هندوستان، اثرالبیرونی، ترجمه I.Sachau، ج ۱، ص۲۰۸۰. مقالات محمود طرزی درسراج الاخبارافغانیه ۹۷ــ۱۲۹۰ش، گرداورنده، داکتررو ان فرهادی، نشریه بیهقی، کابل، ۱۳۵۵، ص۱۴۷

(۴۰) کتـاب متذکره افغانستان در شاهنامه، ص۲۸۸

خود پروفیسر شپرنگلنگ این است: « برای ابگان (Abgan) ، اوگان (Avgan) نویسنده کلمه بهتری راباستثنی افغان معاصر سراغ کرده نمیتواند.» (۴۱) سراولاف که‌رونظر مشابهی پیش کرده علاوه می کند که‌تکامل کلمه افغان از اپکان (Apakan) وابگان (Abgan) طبیعی مینماید. (۴۲) ولی پروفیسر فرای این نظر را مشکوك میداند (۴۳) ویك نویسنده معاصر ارمنی آنرا رد کرده علاوه مینماید که کلمات فوق به مردمان قدیمی آذر بایجان بکار رفته واین نام ها باین مفهوم در نوشته های قرن پنجم ارمنی دیده میشود. ۴۴ نظر نویسندگان معاصر در باره کلمه ابگان (Abgan) هرچه باشد این کلمه بمفهوم افغان(پښتون) مناطق سلیمان درمنابع مابعد هندی، چینی، عربی وفارسی بکثرت دیده میشود وبدون شك با کلمه افغان این منطقه مطابقت دارد. درقرن ششم میلادی ورا ها میرا (Varahamira) (تخمین ۵۰۵-۵۸۷م) یك منجم هندی دراثر مشهور خود بـری هت سمهیتا (Brihat Samhita) کلمه او ا گانـه (Avagana) رادومرتبه درپهلوی کلمات دیگر (برای مردمان چولا (Chola) هون‌های سفید وچینائی ها) استعمال میکند. (۴۵) مگر اودر باره‌اماکن او اگانه (Avagana)

---

(۴۱) « شاهپور کـبیر اول بر کعبه زردشتی» ، مجله لسان ها واد بیات عیرانـی امریکائی، (شیکاگو) ج Lvll ، اکتوبر ۱۹۴۰، شماره ۴، ص ۴۱۱-۴۱۲ .

(۴۲) کتاب قبل الذکر پتان‌ها، ص ۷۹، ۸۰ .

(۴۳) پروفیـسرفرای، (پوهنتون هارورد)، مفاهمه شخصی، اگست ۱۹۷۳ .

(۴۴) ظهور افغانستان معاصراثر V·Gregorian ، ۱۹۶۹ ، Stanford ، ص . . .

(۴۵) کـتاب قبل الذکر درمتن ترجمه N·C·Madura Iyer ، ۱۸۸۴، فصل دوم ، نمبر ۱٦ ، فصل ۱٦ ، نمبر ۳۸ .

خاموش میباشد. باآنهم‌چون کلمه اوا گانه باکلمه افغان نهایت نـزدیك میباشد نویسندگان دیگری‌افغان‌هارا باماوای آنهاواضحاً قید کرده‌اند. (۴۶)

یك قرن بعدزایرمشهورچینائی‌شون‌چونگ (تولد۶۰۳م) سی سال‌تمام‌درهندوستان وافغانستان شمالی، مرکزی وشرقی سفرنمود وکتابی دردوبنام‌اسناد بودائی جهان غرب‌جلد نوشت. برطبق نظریه‌یك تعدادنویسندگان‌شون چونگ کلمه اپـوکـین (O-Po-Kien) راعوض افغان بکار برده است. بقرارنظر این نویسندگان اپوکینها درجبال سلیمان میزیستند. سرپرسی سایکس شاید نخستین نویسنده ای باشد که‌این چنین نقل قول نموده است. اوازقول شون‌چونگ مینویسد که اپوکین‌ها «طـبعاً مردمان سرسخت‌وخوفناکی اند. درسلوك درشت اند ولی درموضوع عقیده‌وایمان برهمسایگان برتری دارند.» یك تعداد نویسندگان دیگرکم وبیش نظـرات مشابه اظهار نموده‌اند. (۴۷) ولی من نه نام اپوکین ونه نوشته فوق را دران‌کتاب شون‌چونگ یافتم که پروفیسرساموئیل بیل (Samuel Beal) آنراترجمه کرده‌ودر۱۸۸۸در لندن نشرشده‌است. این به سببی که اول سایکس ازشون چونگ به غلط نقل قول نموده است. گفتارفوق شون‌چونگ اصلا درباره مردمان بامیان میباشد. آنهاشاید اپوکینها بودند ویا نبودنـد. علاوه بران آنچه شون‌چونگ درباره مـردم بامیان نوشته است آن نیست که سایکس آنرانقل نموده بلکه این است: «.....اطوارمردم آنها سخت ودرشت است. پوشاکه‌شان عموماً ازپشم وپوست بوده .... ادبیات،

---

(۴۶) کتاب Brihat Samhita ترجمه P.S. Sastri و V.M R. Bhat بنگاور، ۱۹۴۷، فصل ۲ـ نمبر ۶۱ ـ فصـل ۱۶ـ نمبر۳۸.

(۴۷) تاریخ افغانستان، اثر Sir,P. Sykes، لندن، ج ۱، ص ۱۵۴.

ص۱،۶. مقاله «افغان وافغانستان»، پوهاند احمد جاوید، مجله لمر، شماره ۱۲، ۱۹۷۱/۱۳۴۹. افغانستان، اثر D. Wilber، ۱۹۶۲، ص ۴۰

مقررات رسومی و پول مروج در تجارت شان عیناً آن است که در کشور تخار معمول است .... لسان شان کمی متفاوت است، ولی بلحاظ شکل و قواره خیلی باهم شباهت دارند.» (۴۸) دوم اینکه پروفیسر بیل آن قسمت کتاب را که نام اپوکین دران مذکور است ترجمه ننموده. ولی این قسمت دران متن کامل شون چونگ دیده میشود که از طرف ستانیلاس جولی ین (Stanilas Julien) بانگلیسی ترجمه شده است وموصوف برای این مقصد ۲۰ سال را برای فراگرفتن لسان های چینی وسانسکرت صرف نموده است. پسانها همین متن اساس کتاب الیگزاندر کننگهم را بنام جغرافیه قدیمی هندوستان تشکیل میدهد. کننگهم مینویسد:

«شون چونگ صرف یکمرتبه درضمن یك فقره مختصر اپوکین راذکرمی کند وآن را بین فلانه (Falana) [بنو] وغزنی، بسوی شمال غرب ولی، وجنوب شرق دومی قرارمیدهد.» (۴۹) باینصورت اپوکین درنظر شون چونگ اصلانام یك منطقه بوده که کننگهم درضمن یك بحث مفصل آنرا باافغانستان وساکنان آن یعنی افغانها یکی میداند. کننگهم میافزاید: «من تقریباً مطمیئنم که مقصد شون چونگ از ذکر کلمه اپوکین افغان بوده است.» (۵۰)

بعد از فتح افغانستان بدست مسلمانان شاید مصنف نامعلوم کتاب حدود العالم نخستین کسی باشد که از کلمه افغان نام برده است. این کتاب در حدود ۳۷۲ھ ق ۹۸۲م نوشته شده است. ازآن ببعد کلمه افغان بتدری عام شد که تمام نویسندگان

---

(۴۸) کتاب قبل الذکر شون چونگ، ج ۱، ۴۹، ۵۱.

(۴۹) کتاب قبل الذکر کننگهم، ص ۸۷ .

(۵۰) « ص ۸۹ .

عربی یادری که درباره این منطقه بحث نموده اند، حتماً نام افغان را ذکر نموده اند. (۵۱) حتی خود نویسندگان پښتوزبان هم که دراول آن نام‌راخارجی میدانستند ذکرآن‌رادرآثار خود قبول کردند. شایدخان جهان‌لودی (وفات۱٦۳۰ م) اولین مصنف پښتون دراین سلسله باشد. بعد ازآن خوشحال ختک این نام را بکرات دراشعارآورده است. احمد شاه درانی هم‌درنامه خود بعنوان سلطان عثمانی مصطفی سوم (۱۷۵۷–۱۷۷۴) از «قوم جلیل افغان...» نام‌برده است (۵۲)

ولی‌چون این نام اصلا ازطرف‌دیگران‌بافغان هاداده شده است، رواج آن دربین خود مردم مدت هنوزهم بیشتری را دربر گرفت. فریه فرانسوی که درنیمه قرن نزدهم درافغانستان سیاحت نموده است مینویسد که خود افغان ها نمیخواهند «.. بنام افغان یاد شوند.» (۵۳) درطول قرن نزدهم آنها دربین خود خود را به قوم ویاقبیله ای منسوب میخواندند که بان تعلق داشتند ودر برابر دیگران خود را پښتون یا پختون می خواندند ولی ازمدتی است که این نام بقدری عام گردیده است که نه تنها پښتون ها خود را افغان میگویندبلکه افراد منسوب به هردسته دیگر عرقی بدون ملاحظه لسان، دین ومذهب‌افغان نامیده می شوند.

---

(۵۱) برای ذکر کلمه‌افغان‌درآثار عربی ودری دورهٔ اسلامی مراجعه شود به مقاله «آریانا،خراسان،افغانستان» اثر محمدانور نیر، مجله‌آریانا، شماره۲۵۷، سال... ص۷۳-۸۳. مقاله قبل‌الذکر پوهاند جاوید ۲۳–۳۰.

(۵۲) نامه احمدشاه به سطان عثمانی، بامقدمه ونوت غلام جیلانی جلالی، کابل ۱۳۴٦ – ص ۹.

(۵۳) تاریخ افغانها، اثر J.P Ferrier، ترجمه W. Jesse، لندن، ۱۸۵۷ – ص ۱۱.

بعبارت دیگر اکنون هرفردیکه درداخل حدود سیاسی افغانستان زندگی میکند وتبعه این کشور میباشد، افغان نامیده می شود. این تحول کلمه افغان ازمفهوم یك دسته خاص عرقی(پښتون) به مفهوم که تمام افرادکشور را دربرگرفته است درواقع انعکاسی از جامع شدن وکلی شدن مفهوم ملیت افغان وبی اهمیت شدن مقاهیم اختصاصی وقبیلوی وغیره میباشد.

پشتون، پکتیا

مگر نامی را که افغان ها (بمفهوم خاص اولی) بخود اختصاص داده اند پښتون یاپختون است، واین نام درنظر مورخ استاد غبار ومورگن سترن قدیمی تر از افغان میباشد. (۵۴) این کلمه برای اولین باردر کتاب مذهبی ویدا بشکل پکتاس (Pakthas)ذکر شده است.(۵۵) پدر تاریخ،هیرودوتس(تخمین۴۸۴ – ۴۳۱ م ق)، پکتاس ویدارا بشکل پکتیان(Pactiyca) یا باشندگان «... کشور پکتیکا» (۵٦) (Pactiyca) قید نموده است. مگر پروفیسر مورگن سترن (G·Morgenstierne) زبانشناس معاصر نارویژی، این را قابل قبول نمیداند و میگوید که پښتون ممکن

(۵۴) کتاب قبل الذکر افغانستان در مسیر تاریخ ص ۲۰۸ . مورگن سترن مینویسد: « گرچه، کلمه افغان درکتب قدیم سابقه زیاد دارد،مگر کلمه «پښتون» قدیم تر واصیل تراست.» کتاب قبل الذکر، تاریخ تلفظوصرف پشتو، ج۱،ص ۲۱۱
(۵۵) کتاب سلطنت افغانستان، اثر C·P. Tate کلکته، ۱۹۱۱، ص ۱۰.

یك تعداد نویسندگان افغانی کلمه پښتون را ماخوذاز بخدا، بخت، پخت پکت وپښت میدانند ولی این مشابهت های لفظی وقتی مقنع شده میتواند که شواهد تاریخی آنهارا تائید کند.

(۵٦) مورخان یونانی، ترجمه انگلیسی از G. Rawlinson با تحشیه، مقدمه ونوت های F. Godolphin در دوجلد، ج ۱، نیویارك، کتاب ۵، فصل های ۸۵ و ۴۱۷. کتاب ۳، فصل ۱۰۲. بعضی نویسندگان کلمات پکتیان وپکتیکارا پکتویس (Paktues) وپکتویکا (Paktuike) نوشته اند.

یا پرسویتا (Parsyetae) که شکل قدیمی آن پرسوانا (Parswana) است ارتباط داشته باشد که بطلیموس در جغرافیه خود آنرا عبارت ازقومی میداند که درپاراپا میزوس (Parapamisus) میزیست . (۵۷) دلیل مارگن سترن کاملا صوتی است، برشواهد تاریخی مستند نمیباشد . اوچون صوت نرم ش (Sh) پښتو را بر صوت سخت خ (C) یا (kh) مقدم تر میداند باین نتیجه میرسد که صوت آخـرین دروقت هیرودوتس موجود نبود وبنابران پکتیان یا پکتویس معرف پښتون ها شده نمیتواند . مگر سراولاف که رو درضمن یك بحث مفصل این را تثبیت نموده که لهجه سخت پښتو لااقل در دوره سکندر هم موجود بود . دودلیل او ایـن چنین خلاصه می شود . اول اینکه لهجه سخت پښتو دربین مردم یوسف زائی « اسپـه زی قدیم » نواحی پشاور معمول بود ، ونویسندگان یـونان قدیـم مثلا اریـن نـام اسپه زی را درحین ورود سکندر ذکر میکنند وسایـر پښتون های این منطقه لهجه اسپه زی هـارا بهترین لهجه ها میدانند . دوم اینـکه لهـجه سخت پښتو درکلمه خوسپس (Khoaspes) یا (Choaspes) (نام قدیمی دریـای کنر) قیـد شده وخو (-Kho یا -Cho) کلمه یونانی شده خه درپښتو است که معنی ان خوب است و در لهجه مردم اسپه زی یا مردمان دیگر پښتون یا اریانی منطقه کنر معمول بود و نویسندگان یونانی چون ارسطو، ستـرابو ، وغیره این کلمه را ثبت کرده انـد (معنی کنر دریای اسپ خوب می شود). و این میرساند که لااقل دو دوره سکندر لسانی درناحیه کنرتکلم میشد که دارای لهجه سخت پښتو بود. همچنان اولاف که رو این نظرمارگن سترن رارد میکند که کلمه پښتون مشتق ازپارسوانا (Parswana) است. اومیگوید که این کلمه باکلمه پارس (Pars یا Fars) نزدیك تراست، تا با پښتون (۵۸)

---

(۵۷) مقاله « افغان » در دائرة المعارف اسلامی ، ج ۱ ، ۱۹۶۰ ، ص ۲۱۷ .

(۵۸) برای تفصیل مـزید مراجـعه شود به کتـاب قبل الذکر پښتانه ها ازاولاف که رو ، ۳۵ – ۳۸ .



پکتیکا :

اکنون برمیگردیم به کلمات پکتیان و پکتیکای هیرودوتس. داکتراورل ستاین (Aurel Stein) وهمچنان اولاف که رو پکتیکا راگندهارا (Gandahara) یعنـی کشوری میداند که درطرل دریای کابل بین دریاهای کنر وسند که مرکزآن پیشور (Purushapura) قدیمی بود موقعیت داشت. (۵۹) مگربه نظر بیلوساحه پکتیکا وسیع تر ازان بود و سرزمین بین دریای هلمند وسندرا دربرمیگرفت. درینجا دو نقطه قابل یاد داشت میباشد.

اول مانند هرخطه دیگر حدود پکتیکا مشخص نبود. دوم پکتیکا، پښتونخوا، روه درافغانستان نام های مختلف کم بیش یك منطقه واحد بوده که باشندگـان آن متشکل ازعناصر اریانی وهندی بودند.

پروفیسرماجومدار (MaJumdar) مینویسد: « شاید کلمه عرقی پختـون یا پتان هندی معرف پکتیکا باشد. »(۶۰) بیلو که درموردباشندگان پکتیکانسبتهٔ دقیق شـده ازقول هیرودوتس مینویسد که درپکتیکا درقرن ۵ ق م چارد سته مردم بنام گنداری (Gandarii)، اپه ری تای (Aparytae)، سته گیدای (Sattagyddae) ودادیـکـای (Dadicae) میزیستند. سه دسته اول آن پکتین یعنی مهمند، یوسف زائی، افریدی وختك بودند. هویت مردمان آخرین یعنی دادیکاه وردبحث است ولی بیلو میگوید

---

(۵۹) نژادهای افغانستان. ص۸۰-۶۰. راورتی (Ravevty) سرزمین روه راعبارت از «ناحیه کوهستانی افغانستان وقسمتی ازبلوچستان» یا « سرزمین واقع بین غزنی و کندهار وسند» میداند واین همان سرزمین است که با پښتونخوا مطابقت دارد. نقل قول در کتاب قبل الذکر جغرافیه هندوستان قدیم، ص ۸۸.

(۶۰) اثارکلاسیك درباره هندوستان، تالیف R. C. Majumdar کلکته ۱۹۶۰، ص ۴، فوت نوت

که دسته تقریباً ازبین رفته دادی (Dadi) که‌دراخیرقرن نزدهم (زمان تالیف کتاب بیلو) دربین مردم کاکرمیزیستند، بگمان غالب ازبقایای انها بوده است. (٦١) دراخیرقرن‌چارم ق م سکندر کبیردرراه عزیمت بهنددرکنروباجوروسوات به سه دسته مردم بنام اسپه زی (Aspazii) ، گورایین ها (Guraeans) واساسی نی ها (Assacenian) برخورد ودو یکی‌ازعملیات ازطرف این‌مردم‌درشانه زخم برداشت واگر زره دربرنمیداشت شاید زخم وی خوب کاری می‌بود. (٦٢) از جمله این سه دسته مردم اسپه زی بصورت‌مشخص مردم پښتون یوسف زائی اند که بیلوانها را درجمله گنداری‌هم یاد نموده است. اسپه زی بنام اسواکایعنی‌افغانها (طوریکه قبلا بران بحث شد) هم خوانده میشدند. اینها درحین‌لشکر کشی سکندر در وادی کنر واساسی نی ها یا (Assakenas) بهردوطرف‌دریای‌سند مسکون بودند وسرحد شمال شرقی منطقه اساسی نی‌ها تاحدود کشمیرمیرسید (٦٢ الف) . سترابو(Strabo) اسپه زی را هپه سی(Hippasii) ذکرنموده‌است. (٦٣)

اولاف که رومینویسد که اسپه زی وهپه سی در اصل یکی بوده کامه یوسف زائی معرب آنها است،بقول موصوف همین اکنون‌هم«یك نفر دهنشین عادی یوسف زائی خود را هرگز یوسف زائی نمیخواند، بلکه خود رااى سپ زی

---

(٦١) کتاب قبل الذکر ، نژادهای افغانستان ، اثربیلو ، ص ٥٨ .

(٦٢) لشکر کشی‌های سکندر ، اثر Arrian ، ترجمه انگلیسی از D. Selincourt چاپ ١٩٧١ ، Penguin ، ص ٢٤٠ ، ٢٤١ .

(٦٢الف) سکندر کبیر، تالیف B.I.Wheeler ، نشریه G P.Putnams Sons ، لندن ونیویارك ، ١٩٠٠ ، چاپ جدید ١٩٥٠ ، ص ٤٢٦ .

(٦٣) نقل قول درکتاب قبل الذکر پتان ها – ص٥٥ .

(Isapzai) یاحتی آسپ زی (Asapzai) میگوید . » (۶۴) کلمه اسپه زی واضحاً ترکیبی از اسپه وزائی است . این کلمه پشتو است ومعنی آن خاندان اسپه می‌شود. طوریکه پیش ترذکرشد کلمه افغان هم به اسوا کا یعنی اسپ سوار ارتباط دارد. بنابران درینجا صرف بحیث یك نظر تذکر داده میشود که کلمه اسپه‌زی ممکن بازر اسپه ای(Zariaspai) (نام‌ساکنان‌شهر قدیمی زراسپه ازمضافات بلخ قدیم) (۶۵) وخانـــدان‌اسپه دوره ماقبل اوستا(۶۶)ارتباط‌داشته باشد ولی تثبیت این موضوع از روی شواهد تاریخی به کاوش های زیاد ضرورت دارد .

درمورد اینکه‌اسپه‌زی باشندگان دایمی پکتیکا بودند، یك‌شکل موجوداست وآن این است که از قرن۴ق‌م تا اواخر قرن ۱۵م‌واوایل قرن ۱۶ دیگر یادی از اسپه زی یایوسف زائی درمنطقه کنونی شان نشده است. آنچه به یقین معلوم است این است که یوسف زائی ها درقرن ۱۲م درسرزمین بین دریاهای ترنك‌وارغستان میزیستند. وبعدبه نواحی کابل‌مهاجرت کرده ولی دراثرمحاربات باالوغ‌بیك تیموری

---

(۶۴) ایضاً. اولاف که رو از قول یکی ازخان های هوتی (Hoti) یوسف زائی مینویسد که اسلاف وی غالباً بعد ازمسلمان شدن فیصله کردند که کلمه کهن آسپ Asap یاIsapرا به یوسف تبدیل کنند .

(۶۵) هندوستان باستان‌بروایت بطلیموس، تالیف وبه مقدمهS. Majumdar ، کلکته، ۱۹۲۷ـ۲۶۸ــ۲۶۹ـ۲۷۲. کتاب قبل‌الذکر افغانستان درشاهنامه‌ ـ ص۷۶. رساله «درفش‌ملی‌جمهوری» از کهزاد،موسسه نشراتی بیهقی، ۱۳۵۴، ۱۸ـ۱۹

(۶۶)ـبه شهادت اوستا ونظر بعضی از مدققین چون در اخر نام شاهان خاندان‌فوق کلمه«اسوه»موجود است این‌خانواده‌را«دودمان‌اسپه»یا«شاهان‌اسپه بلخی» یادمیکنند. افغانستان درشاهنامه ـ ص ۷۷ .

وبعد بابا برشاه کابل را ترك کرده در وادی پشاور هجرت کردند ومردم دلازاك افغان را که در آن منطقه مسکون بودند یاراندند ویا تابع گردانیدند. (٦٧)

بهمین ترتیب مردم پښتون مهمند وخلیل هم در قرن ۱۳ یا ۱۴ م از وطن شان در قلات غلزائی به غزنی و کابل رانده شدند تا اینکه بالاخره در سرزمین های کنونی خود متوطن گشتند. (٦٨) در واقع در اواخر قرون وسطی یك تعداد زیاد قبایل افغان بنواحی شرق افغانستان وبعضی ها حتی به پنجاب مهاجرت کردند. از این معلوم میگردد که تا قرن ۱۵ م تمام پښتون ها در پکتیکا متوطن نبودند ویك تعداد آنها بصورت قبیلوی اینجا وآنجا در گشت وگذار بودند. شاید بهمین علت باشد که نام آنها درسه منطقه که میتوان آنهارا ازدامن های اولی شان نامید در آثار ومنابع تاریخی ذکرشده است: درمناطق کوه سلیمان، غزنی، غور واحتمالاً هم بلخ. طوریکه دربالا بان اشاره شد باستثنی بلخ این همان مناطق است که درامتدادخط سیرموسمی مردم کوچی یاپوونده که از جمله آنها میباشد، واقع بود. (٦٩)

افغان ها وغزنی :

از پکتین ها در پکتیکا باندازه کافی بحث شد. بعلاوه پکتیکا از ایشان در غزنی هم نام برده شده است. درنیمه دوم قرن دوم ق م اولین شاه کوشانی بنام کوچولو

---

(٦٧) کتاب قبل الذکر سلطنت کابل، اثر Elphinstone ، ج ۱. ص ۹-۱۷ . مقاله «افغان» از Morqensticrne ، دائرة المعارف اسلامی – ج ۱-۱۹٦۰-۲۱۸.

(٦٨) سلطنت افغانستان، تالیف G.P.Tate ، کلکته-۱۹۱۱، ص ۱۴

(٦٩) برای تفصیل مزید مراجعه شود به «کوچی ها ومسئله اسکان» در تیسس داکتری نویسنده، بنام افغانستان درعهد امارت امیر عبدالرحمن خان ۱۸۸۰-۱۹۰۱ پوهنتون لندن، ۱۹۷۵.

کد فیزس بعد ازاینکه علاقه های کاوفو (کابل) و کی پن (کاپیسا) وغیره رافتح کرد در حوالی جنوب غزنی یامردمی بنام بوتوها مقابل شد. این مردم را واله دوپوسن فرانسوی «پختو» یا «پوختو» میداند که عبارت ازپختون ها باشد. (۷۰) ازنوشته های شون چونگ هم استنباط میشود که پښتون ها (غلزائی ها) درقرن ۷ م درحوالی غزنی مسکون بودند. وی مینویسد که لسان و الفبای این منطقه از زبان های مردمان مجاور متفاوت بود وچون وی لسان های ترکی وهندی را میدانست کننگهم از نوشـته موصوف باین نتیجه میرسد که مردمان حوالی غزنی پښتون بودند. او مینویسد: «من باین نتیجه رسیده ام که زبان مردم غزنی باحتمال قوی پښتو بود.» (۷۱) از آن ببعد تعداد پښتون ها دراین منطقه زیاد شد، چنانچه درعهد سلطان محمود غزنوی (۹۹۸-۱۰۳۰) یك تعداد ملك های افغان درخدمت وی بحیث امرأشامل بودند. آنها درتسخیر هندوستان باسلطان کومك کردند وسومنات راتخریب نمودند، و «بزودی بحیث ستون های امپراتواری» حساب شدند. (۷۲)

افغان ها وفراه :

مقارن همین اوقات فردوسی در اشعار رزمی وحماسی خود بارها ازقدرت جنگی مردمی بنام افغان یاد می کند. از اشعار وی چنین معلوم می شود که افغان

---

(۷۰) کتاب قبل الذکر افغانستان درشاهنامه-ص ۲۴۱

(۷۱) کتاب قبل الذکر جغرافیه قدیم هندوستان-ص ۴۱

(۷۲) تاریخ افغانها، تالیف نعمت الله، ترجمه انگلیسی از B. Dorn لندن، ۱۹۶۵، چاپ دوم، ص ۳۹ . عتبی، مورخ دوره غزنوی، که در اوایل قرن ۱۱ م کتاب خود را نوشت از بودن افغان ها درلشکر سلطان محمود حرف میزند وعلاوه می کند که سلطان مسعود پسر خود را جهت سرکوبی افغان ها درکوهای نزدیك غزنی فرستاد. کتاب قبل الذکر پتان ها، ص ۱۱۲.

ها درفراه هم‌بود و باش داشتند ودرآنجا درقلعه‌ی برفراز کوه مربادمتوطن بودند واین قلعه بقول، مورخ کهزاده«مملو ازجنگ آوران دلاور و بسیار نیرومند افغان بود.» (۷۳)

فردوسی گوید:

یکی قلعه بالای آن کوه بود — که آن حصن از مردم انبوه بود
مران حصن را نام مرباد بود — ازو جان تا بخردان شاد بود
بدژ دریکی بادکنش جای داشت — که در رزم با اژدها پای داشت
نژادش ز افغان سپاهش هزار — همه ناوك انداز وژوبین گذار
دورانش بمانند ران پیل — که رزم جوشان تراز رودنیل
به نیرو جدا کردی از که کمر — گریزان زورش بدی شیرنر
ورانام بودی کلك کوه زاد — بگیتی بسی رزم بودش بیاد

جای دیگری از قول یکی از دونفر گوید:

یکی گفت ای ناموربهلوان — دل کار زار و خرد را روان
نهنگ دمانست وشیر ژیان — به نیروی او کس نبسته میان
نژادش زاوغان سپاهش بلوچ — ابردشت خرگاه بگزیده کوچ ۷۴

البته فردوسی در ستایش ازافغان ها تنها نیست. قرن ها پیش از او دریونان باستان هیرودوتس شاید نخستین کسی بوده باشد که از دلاوری پکتین های پکتیکایادی نموده وآنها را«شجاع ترین مردمان آن حصص» جهان خوانده‌است. (۷۵)

---

(۷۳)- افغانستان درشاهنامه، ص۲۹۰.

(۷۴)- برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب قبل الذکر افغانستان درشاهنامه ص۲۸۶-۳۱۱

(۷۵)- کتاب متذکره پتان ها- ص ۴۲

منطقه دیگری که از مامن های اولیه افغان ها یادشده است غور یعنی (کهستان) میباشد. کلمه غور یا غر پښتو بوده تحریفات آن بمرور زمان غرج، وغرش میباشد و در دوره اسلام به غرجستان، غرچستان وغرشستان مسمی گردید. (۷٦)

غور در تاریخ وافسانه از وقت مهاجرت قبایل اریائی از سرزمین های ماورای هندو کش بطرف هندوستان شهرت پیدا کرده است. درجریان همین مهاجرت بعضی از آنها اول به جانب غرب (بامیان وغرجستان) وسپس بطرف جنوب غرب یعنی غور پرا گنده شد ند. (۷۷) چون غور یك منطقه کوهستانی وازچارطرف محصور بود؛ امرای محلی آن توانستند تاابتدای قرن ۱۱ م مستقل بمانند وبه عقاید پیشین معتقد باشند. در ۱۰۱۰ م سلطان محمود غزنوی غور رافتح کرد وخاندان حاکمه محلی غور بنام شنسب راتابع گردانید. درنیمه قرن ۱۲ م افـرادی از خاندان شنسب بـرخاستند ویك امپراتوری وسیع ولی کم دوام را که ازمروتادهلی وسعت داشت تاسیس کردند. این امپراطوری درربع اول قرن ۱۳ م از طرف چنگیزیان ازبین برده شد. مورخین در باره اصل خانـدان شنسب (Shansab) یاشن اسب (Shanasb) اختلاف نظـر دارند. مردمان قدیمی غور اغلباً بکدام لسان جنوب شرق اریائی حرف میزدنـد. مگر این لسان که از دری مروج دردربار غزنه متفاوت بود، اکـنون از بین رفته است. (۷۸) استاد غبار مینویسد که «زبان اریائی قدیم ولایت غور در مرور دهور

---

(۷٦) مقاله «افغانستان ونگاهی بتاریخ آن» غبار، مجله کابل، شماره ۱۱ ـ سال اول، ص ۴۵

(۷۷) ـ افغانستان درشاهنامه ـ ص ۳۹۵ .

(۷۸) مقاله «غوری ها» از C.E.Bosworth ، در دایرة المعارف اسلامی. ۱۹٦۵ ج۱، ص ۱۰۹۹ . وقتیکه شهزاده مسعود غزنوی برغور حمله ورشد، مجبورشد توسط ترجمان با اهالی غور مذاکره نماید وبیهقی شمه ئی ازاین مذاکرات مینویسد. «مقاله

ونفوذ السنه یونان وهند متروك گردید بالند ریج جای خود را بعلاوه لهجه های محلی بزبان پښتو گذاشت.» (۷۹) از نوشته های فوق ویك تعداد منابع دیگر واضح است که افغان هادر غورمیزیستند (۸۰) وازآنجابجاهای دیگر رفتند. یکی آن یك روایت دربین خود افغان هااست. برطبق این روایت افغانها درغور میزیستند ویك شاخه بزرگ آنها یعنی غلزائی در همین جا بمیان آمده است. این روایت اول درقرن هفده در کتب مشهوری چون خلاصة الانساب، ومخزن افغانی برای باراول ثبت شده است. میگویند شاهزادهء بنام شاه حسین ازخاندان شنسب غور به سبب رویه ناهنجار پدرخانه را ترك داد وبعد از مدتی نزد شیخ بیټنی پښتون درتخت سلیمان رفت. شیخ با اومثل پدر رفتار کرد ودخترنهایت مقبول خود بنام متورا بوی نامزد ساخت ولی شاه حسین بسیار شیفته دخترشدوبا او درخفا ارتباط قایم کرد بحدیکه قبل از نکاح شرعی آثار حمل دردختر ظاهر شدو پسر نوزادش غل زوی یاغلزائی (مولود معامله دزدي) نامیده شدواولاد اوبهمین نام مشهورشد. (۸۱) مگراین روایت ازدو جهت مورد اعترض قرارمیگیرد. اول اینکه

← «افغانستان ونگاهی بتاریخ آن»، اثرغبار، مجله کابل، شماره ۱۱، سال اول ۱۳۱۰، ص ۴۹.

(۷۹) مقاله فوق غبار، ص ۴۸.

(۸۰) ـ غبارمینویسد «طوایف پښتانه ازعهدقدیم ازجبال غور» درواديهاسرا زیر شده اند. «افغانستان ونگاهی بتاریخ آن» جز ۴، مجله کابل، سال اول، شماره ۶، ص ۶۴.

(۸۱) برای تفصیل مزید مراجعه شود به کتاب قبل الذکر پتانهـا، ص ۱۶. مقاله «افغان» نوشته G. Morgenstierne در دایرة المعارف اسلامی، ۱۹۶۰، ج ۱، ص ۲۱۶-۲۲۱.

دربین پښتون‌ها درهمچویك قضیه مرتکبین عموماً به قتل مجازات میشوند. دوم اینکه درپښتونها سلسله پدری برمادری قوی تراست واولاد بنام ونسب پدرمشهور می شوند. علاوة این هم قابل یادداشت است که پښتون‌ها تااین اواخر ازمردم غیرزن میگرفتند ولی خود بدیگران زن نمیدادند. شکل صحیح این روایت شاید آن باشد که در ۱۸۸۰ خان‌های ترین حصارك واحمدزائی منسوب به قوم غلزائی به مامور سیاسی انگلیس در کابل بنام برتن F.C. Burton نقل نموده اند. برطبق این روایت درروزگاران قدیم افغانی بنام مکرم‌شاه ازپدرخود که پادشاه غور بود رنجید وباشیخی بنام شیخ فتحو Futho دربوشیرایران پیوست تاعلم وکمال از وفراگیرد. شیخ که آثار نیکوئی درناصیه وسحبیه جوان مشاهده نمود بروی شفقت پدرانه نمود ودختر مقبول خودرا بوی نامزد ساخت ولی مکرم شاه بی صبری کرد ودختر قبل ازعقدنکاح شرعی حامله شدوپسر نوزادش غلزایی خوانده شد. پدرمکرم شاه درغورازقضیه آگاه ساخته شد وتمام آنهابه غور آمدند. (۸۲)

این روایت با تمام سادگی آن دربین افغان ها از نسل به نسل انتقال یافته وبانظر مستشرق روسی پروفیسردورن (B. Dorn) (۱۸۲۹) وویلیم جونـز (W. Jones) (۱۷۹۹) مطابقت دارد که افغان هارا مردمان اصلی وباشندگان پاراپـامیـزادای (Parapamisadae) نویسندگان یونان قدیم میخوانند. (۸۳) کننگهم هم درضمن

---

(۸۲) « راپـور درباره نسب وتـاریخ غلزائی ها »، شعبـه سیاسی ، سری ، اکتوبر ۱۸۸۰، نمبر۴-۶ نمبر۵، ارشیف ملی هنددردهلی.

(۸۳) حواشی B. Dorn بر کتاب تاریخ افغان ها ، از مـلا نعمت الله طبـع دوم ، ۱۹۶۵ ، ص ۷۲ . درترکستان هم درنیمه اول قرن ۱۴ م ذکر افغان هاشده است . باین ترتیب که حکمران ترکستان بنام هلقتو وقرا نوبین « ازفصحای لشکروفضلای کشور دوتن را اختیار کردند یکی را سام افغان گفتند ودیگری را شمس منجـم پیش شاهزاده جغتای فرستاد . » تاریخ نامه هرات ، ص ۱۶۳ .

بحث بر « افغانان روهیله » ولایت روه از «افغانان غوری غور ، بین بلخ ومرو » ذکر می کند. (۸۴) نقطه دیگریکه از منسوب بودن افغان ها به غور حکایه می کند مهاجرت سوری ها ازغور به هندوستان میباشد . سورهم نام محلی درغـور است وهم نام یکی ازاجـداد خاندان میباشد ولی اینکه قبیله سور افغان از خانـدان حاکمه شنسب بوده باشدبه یقین معلوم نیست ، واین خاندان بگمان غالب منسوب به تاجك های آن منطقه میباشد. (۸۵)

رابرت تیت که کتاب خود، سلطنت افغانستان را بیشتراز روی منابع دری تالیف نموده میگوید: « . . . قبیله سوری . . . . احتمالا بآن قبیله سور تعلق داردکـه در روزگاران قدیم درغور مستقل بوده وبعدها یاجزئی از غلزائی‌ها شده ویا باآنها اتحادی بسته است . » (۸٦)

فرشته واضحاً مینویسد که سوری ها اصلا از غوربودند ویکی از اعضای یکی از فامیل های غوری موسوم به محمد سور کشور غور را ترك نمود و دربین افغانان روه مسکن گزید و درآنجا بادختریکی از بزرگان افغان ازدواج کـرد و اولاد وی بنام سوری یادشد. (۸۷)

افغانان همچنان در اردوی سطان شهاب الدین‌غوری‌داخل خدمت بودند. (۸۸)آنها

---

(۸۴) کتاب قبل الذکر ، جغرافیه قدیمی هند ، ص ۸۸ .

(۸۵) مقاله «غوریان» از G . Bosworth دایرة المعارف اسلامی ، ج ۲ ، ۱۹۶۵، ص ۱۰۹۹

(۸٦) ص ۲۱

(۸۷) تاریخ عروج قدرت مسلمان ها درهند ، نوشته فرشته ، تـرجمه انگلیسی از Briggs ۱۸۲۹ ، ج ۲ ، ص ۹۹ .

(۸۸) « غوری ها » نوشته بوزورت ، در دائرةالمعارف اسلامی، چاپ دوم ، ج۲ ، ۱۱۰۳ (۱)

درتسخیر هند مخصوصاً در مغلوب ساختن راجای سلطنت دهلی واجمیر بنام پتهورا (Pithowra) با او کومک کردند و بحکم وی . . . ۱۲ از ایشان از « مناطق کوهستانی غور » وهمچنان ار کندهار در نواحی سلسله کوه سلیمان، هشتنغر وملتان، متوطن شدند تا پاسبانان امپراتوری بوده ازتهاجمات کافران جلوگیری کنند. (۸۹) این مهاجرت ها که اصلا در دوره غزنوی آغاز یافته بود ، وبرای قرن ها دوام کرد افغانستان شرقی را بحیث مناطق نظامی شده اسلام در آورد . بقولی درخود افغانستان « فیودالزم نظامی » را بمیان آورد ونیم قاره هند را جهت استثمار اقتصادی وپخش سلطه سیاسی برای قبایل افغان باز نمود . اعطای قطعات زمین ، بحیث جاگیر (fief) درآزآی خدمت نظامی به سرکردگان افغان رواج پیدا کرد که در اثر آن بتدریج قدرت سیاسی افغان ها تابنگال وسعت یافت مگرچون انرجی وقدرت بشری افغانان ها درمیدان های هموار هند خیلی صرف شد اقتصاد خود افغانستان از نمو وانکشاف باز ماند (۹۰) وتا اوایل قرن ۱٦ م منطقه غور بقدری از افغان ها خالی شد که بجز درمنطقه اوبه (۹۱) واقع در شرق هرات دیگر آثاری از آنها (غلزائی ها) دراین جا باقی نماند .

افغان و تاجک

از تحقیقات لسانی، انتروپولوجیکی وتاریخی استنباط میگردد که افغان ها و تاجک ها درتاریخ ارتباط اساسی داشتند و در روزگاران پیشین یادریك محل و یا در نزدیکی همدیگر زندگی میکردند . مارگن سترن مینویسد: « ممکن است ،

---

(۸۹) کتاب قبل الذکر تاریخ افغان ها از ملا نعمت الله ، ص ۴ .

(۹۰) برای تفصیل مراجعه شود به ظهور افغانستان معاصر از Gregorian ، ۷۰ Stanford ، ۱۹٦۹ ، ص ۱۵ ، ۱٦ .

(۹۱) « راپور قبل الذکر درباره اصل وتاریخ غازائی ها » نمبر ۵، ص ۳ .

محل نخستین پښتو ، ومحل نخستین این زبان های پامیری ، همخانواده پښتو قرابت جغرافیائی داشته وشاید محل قدیمی پښتو درجایی بوده که ازیک جانب بامحل منجی وازجانب دیگریا محل سنگلیچی وشغنی قرین بوده ونیزیا یک لهجه ساکاکه نزدیک به زبان معروف به ختنی بوده ، تماس داشته است . » (۹۲) این زبان شناس درباره ارتباط پښتو بصورت مشخص میگوید که پښتو در اصل به آن دسته لسان های شمال ــ شرقی اریانی تعلق دارد که معرف انها امروز لهجه های پامیرو لسان های بخدی کتیبه سرخ کوتل میباشد. (۹۳) ازاین نوشته هاچنان معلوم میگردد که پښتو باید در روزگاران خیلی قدیم درنواحی بدخشان تکلم میشد ولی دراینمورد شواهد قانع کننده تاریخی دردست نیست.

---

(۹۲) کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ وصرف پښتو ، ج ۱ ، ص ۲۵۵ .

(۹۳) مارگن سترن درباره پیدایش پښتو نظري دارد وآن این است که پښتوشاید ازلسان های اقوام ساکاکه یکی ازلسان های شمال ـ شرقی اریانی تکلم میکردند ، نشئت کرده باشد . («لسان های افغانستان» مجله افغانستان ، شماره ۳ ، ۱۹۶۷ ، ص ۸۴) . ساک ها قبایل کوچی اریایی بودند که پیش از ورودسکندر یا سپای مرکزي درقرن ۴ ق م درسرزمین شمال سردریامیزیستند وبعد ازآن برقسمت زیاد اریانای شرقی وهند شمالی مسلط شدند ، وبعدناپدید گردیدند. (برای تفصیل مراجعه شوده، امپراتوری های آسیای مرکزی ، مک گورن ، ام . ، نیویارک ، ۱۹۳۹ ، ص ۴۰). درمورد پیدایش پښتو نظرات زیادی اظهارشده است. نویسنده با آنکه در موضوع تخصص ندارد ان نظرات را دراینجا می آورد چونکه آنها ممثل ارتباط بین پښتو ولسان های پامیر وبالنتیجه ممثل ارتباط بین گویندگان انها می باشد . اول به نظر خود مارگن سترن یك نظر انداخته مـی شود. اولا نظرمارگن سترن ←

از طرف دیگر این تثبیت شده است که مامن بسیار قدیمی پښتو

← صرف یك فرضیه و احتمال (assump toin) است باساس شواهد تا ریخی تثبیت نگردیده است : ثانیاً این نظر در باره لسان های پامیر و پښتو یك سان اظهار شده است . ثالثاً بمارگن سترن به یقین معلوم نیست که قبایل بدوی ساك هایکدام لسان مشخص شمال ـ شرقی اریانی تکلم میکردند . آنچه نسبتاً به یقین معلوم است این است که پښتو ولسان های پامیر وهمچنان لسان ساك ها اززبان های شمال ـ شرقی اریانی بوده است . اگر نظر ماگن سترن صایب باشد باید پښتو ولسان های پامیر یك قرن بعد از ورود سکندر یعنی بعد از سرا زیرشدن ساك ها براریانا تشکل کرده باشد درحالیکه خودش هم دریك جای دیگر ازوزن نظرخود میکاهدومی نویسد: «آن شعبه اریانی کهن که جدزبان پښتو بوده به قدیم ترین شکل اوستا که اوستای سرود های گاتا است باید بسیار نزدیك بوده باشد .» (کتاب قبل الذکر تاریخ تلفظ وصرف پښتو ، ج ۱ ، ص ۲۵۶) . مزید بران طوریکه قبلا زیرعنوان پښتون ـ پکتیان بحث شد بعضی کلمات خاص لهجه سخت پښتو مثلا اسپه زی (Aspazii) وخوسپس (Khoaspes) درنوشته های ارستو واربن آمده است. لهجه سخت پښتو بگفته خود مارگن سترن نسبت به لهجه نرم پښتو بعد تربمیان آمده است. بعبارت دیگرمنطقاً چنین استنتاج شده میتواند که لهجه نرم پښتو باید قرن ها قبل ازورود سکندروساك ها دراریانا موجود بوده باشد . پس بدون آنکه قدامت کلمه پکتاس ویدا وپکتیان هیرودوتس هم در نظر گرفته شود نظر فوق مارگن سترن قبول شده نمیتوا ند . پس دراینجا به ذکر نظریات نویسندگان دیگر میپردازیم گریرسن (Grierson) به تائید دارمستتر (Darmestater) میگوید که پښتو بدون شك بدسته شرقی فامیل اریانی تعلق دارد . اویا آنکه اعتراف می کند که پښتو ازلسان های هندی بسیاره تاثرشده است ، معتقداست که منشاء آن اوستا وتفسیرزند

میباشد ۹۴ ، ولی این محل مهد اولین شان نمیباشد. استاد غبار باساس نوشته بیلو (نژاد های افغانستان) دربنمورد یک تیوری جالبی پیش کرده است که بزودی ذکر میگردد. طوریکه قبلا درتحت عنوان پکتیکا آمد هیرو دوتس درقرن ۵ ق م مردمی بنام دادیکای (Dadicae) راکه بیلو برای اولین بارا نهارا تاجك ها خوانده است، بامردمان افغان گنداری، ستهٔ گیدای، واپه ری تای ساکنان ولایت (Satrapy) هفتم یعنی منطقه پکتیکا یکجاذکر می کند . (۹۵) تیوری غبار این است که «قسمتی از شعبه دادیکای پختلنه درهمان عهود قدیم ازولایت پاختیا [پکتیکا] درشرق شمال و شرق ولایت باختر ریخته وصفحات چترال و بدخشان را اشغال و ازانجا قسماً بماوراوالنهر پراگنده شدند، وهمچنان دروادی های وسطی افغانستان وصفحات بلوچستان

← آن میباشد. وی علاوه می کند «انطوریکه فارسی عصری یك مثال عمده آن دسته اریانی غربی است که ازفارس قدیمی هخامنشی پیدا شده است بهمان ترتیب پښتو بالسان های متعدد پامیرو بلوچی به اوستای شرقی ارتباط دارد. » (نقل قول در کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ٦۵ نظر دارمستتربه تفصیل کامل در کتاب قبل الذکرتاریخ تلفظ وصرف پښتو، آمده است.) سراولاف که رودربنموردیك بحث مفصلی تحت عنوان پیدایش پختو دارد . او نظر ماگن سترن را درباره پیدایش پښتوردکرده میگوید که یا انکه لسان ساك ها برپښتواثروارد کرده است اساس پښتوقدیمی تر بوده حتی تاز مانه های هخامنشی ها میرسد. (پتان ها، ۵۹ ـ ٦۹) دورن هم نظرات مشابهی پیش کرده مینویسد که بنیاد پښتو «اصیل» معلوم میشوده (ص۷۲ ازحواشی برکتاب قبل الذکرتاریخ افغان ها ، اثرملانعمت الله) .

(۹۴) از حواشی دورن برکتاب قبل الذکر تاریخ افغان ها ، ص ٦۵

(۹۵) کتاب قبل الذکر جنگ های فارس ، هیرو دوتس ، کتاب ۳ ، نمبر ۹۱

وسیستان منتشرشدند. » ۹۶ یك قسمت دیگر مردمان دادیکای ، طوریکه پیشتر ذکر گردیده ، دسته تقریباً ازبین رفته دادی (Dadi) است که دراخر قرن گذشته دربین مردم کاکرافغان درقسمت سرحد جنوبی مملکت قدیمی سته گیدای میزیستند . (۹۷) اگر تیوری غبار درست باشد تاجك ها تا قرن ۵ ق م درمجاورت افغان ها درپکتیکا میزیستندوازان ببعد بتدریج دربدخشان و دیگرمناطق منتشرشدند. شورمان، یك انترو پولوجست امریکایی هم یك نظرمشابهی پیش کرده است . به عقیده او اقتصاد مردمان سلسله کوهای سلیمان، آنطوریکه الفنستن شرح داده است، مخلوطی ازاقتصاد زراعتی ومالداری قدیم است که اکثراً دربین بعضی مردمان کوهستانی تاجك بمشاهده میرسد . شورمان بطورمشخص باین نتیجه رسیده است که « افغانان اصلی » جزء آن دسته بزرگ مردمان کوهستانی اریانی راتشکیل میدهند که تاجك های کوهستانی امروزی بهترین ممثلین وبقایای آنها میباشد. (۹۸) پس تصادفی نیست که این دودسته مردم درطول تاریخ درمواقع بحرانی مخصوصاً دربرابر فشار های اجنبی جبهه مشترکی داشتندواین اتحاد شان عامل عمده حفاظت افغانستان بوده است.

افغان ها درهند

اکثرپښتون هادرنواحی سلیمان درقریه ها ودهکده هامسکن گزیدند. بعضی ازآنها اینجا وآنجادرگشت وگذار بودند تا اینکه بقولی تمام شان درنیمه قرن هفد هم درمواضع

---

(۹۶) غبار، « افغانستان ونگاهی بتاریخ آن » مجله کابل ، سال اول ، شماره ۹ ، ۱۳۱۰ / ۱۹۳۱ ، ص ۸۴ .

(۹۷) کتاب قبل الذکر نژاد های افغانستان، ص ۵۸ .

(۹۸) مغول های افغانستان . اثر شورمان ، نشریه S. Gravenhage ، ۱۹۶۲ ، ص ۴۲ ، ۴۵

فعلی خود متوطن شدند. (۹۹) مدت ها قبل بر آن در اوایل قرن ۸ م افغان‌ها از مناطق کوهستانی بوادی ها وهمواری های پشاور، کرم، شنوار ولغمان وهم پسان تر از آن بوادی های سوات و یاجور به علت زیادشدن شان سرازیر شدند. (۱۰۰) علاوه بر آن جنگ های بین راجا جیپال لاهور، ومعاندین هندوی او درشمال هند سرازیر شدن افغان ها را سهل ساخت. در آن وقت قلمرو اول الذکر از لغمان تا کنگارا یانگار کوت درهمالیه وسعت داشت ولاهور مرکزان بود. بعبارت دیگر وادی هائیکه افغان‌ها دران‌ها سرازیر شدند جزء قلمرو را جاجیپال بود واومتوطن شدن آنها را بیک شرط قبول کرد وآن این بود که باید افغان ها مانع ورود اردوی حکمرانان سامانی (۸۱۹- ۱۰۰۵م) درهند شوند. افغانان پذیرفتند وتنگنای خیبر را تاورود سلطان محمود غزنه (۹۹۸ — ۱۰۳۰) موفقانه حفظ کردند، تا آنکه سلطان محمود افغانان را تابع گردانیده وباتها جمات متوالی درهند شمال اسلام را درآن دیار رواج داد. (۱۰۱)

فتح هند شمالی زمینه رابرای متوطن شدن مسلمانان درانجا مساعد ساخت (۱۰۲) گرچه قبل بر آن افراد افغان بحیث تجار بهند رفته بودند. در ۹۸۷ م سلطان سبکتگین غزنوی شیخ حمید لودی را درملتان بحیث والی مقرر کرده قطعات زمین بوی اعطاء نمود. (۱۰۳) این کارنهایت مهم ثابت شد زیرا که تمام قوم شیخ باوی بملتان رفت تاسرحدات اسلام را بمقابل کفار حفظ کرده باشد. مهمتر از

---

(۹۹) ورما، ار. سی.، «سیاست قبایلی گورگانیان»، کولتور اسلامی، شماره ۳، ۱۹۵۲، ص ۲۳

(۱۰۰) تاریخ سلطانی، ص ۲۱

(۱۰۱) تاریخ سلطانی، ص ۲۳، شکرستان افغانی، قاضی رضوانی، پشاور، ۱۹۳۸، ص ۱۷.

(۱۰۲) سلطنت دهلی، تالیف R. C. Majumdar بمبهی، ۱۹۶۷، ص ۱۸۱.

(۱۰۳) سلطنت افغانستان، تیت، ص ۲۰

آن در قرن ۱۳ م تهاجمات چنگیزیان بر مردمان تاجك ونفوس هندی درغرب وشرق سلسله کوه سلیمان بود . این دو دسته مردم در اثر حملات متشتت وکم شدند وزمینه برای توسعه افغان ها بهر دوطرف مساعد ساخته شد. (۱۰۴) ولی افغانها بیشتر بطرف هندرو کردند تاغنایم بدست آرند وسلطنت های اسلامی را طوریکه قبلا بطورمختصر تذکار یافت ، بمقابل کفار حفظ کنند. افغانان به سبب حمیت وکرکترشان به تعداد زیاد درهند دراردوشامل ساخته شد درمناطق سرحدی گماشته شدند. (۱۰۵) درهمین دوره آنها بنام «بازوی هند» شهرت یافتند . بطورمثال افغانها در دوره سلطنت سلطان ناصر الدین محمود (۱۲۴۶ ــ ۱۲۶۹) ازشاهان ملوك سلطنت دهلی به تعداد زیادی در اردواستخدام شدند. (۱۰۶) خلف اوسلطان غیاث الدین بلبن (۱۲٦٦ ــ ۱۲۷۸) درمجاورت دهلی و دیگر مناطق منصب های نظامی را برای افغانها اعطانمود . درین دوره افغانها اهمیت زیاد حاصل کردند ومناصب نظامی نفوذ شان را زیاد ساخت وبرای انکشاف موثر قدرت آینده شان یك اساس موثری مهیانمود .(۱۰۷) دردوره اخیر تغلق (۱۲۹۰ ــ ۱۴۱۴) درمناطق مختلفی چون ملتان ، اترپردیش ، سرهند ومیان دوآبه به بزرگان افغان جایگر های مهم نظامی اعطاگردید وبه هریك لقب امیرداده شد .

---

(۱۰۴) نقل قول از I. M. Reisner در کتاب قبل الذکرمولفه شرر ان، ص ۴۵،۴۱.
(۱۰۵) «لودی ها» از K. A. Nizami در تاریخ عمومی هندوستان ، ج ۵ سلطنت دهلی، ۱۲۰٦ــ ۱۵۲٦، تالیف وتدوین M. Habib ، دهلی، ۹۷۰ ، ص ٦٦۸ .
(۱۰٦) ایضاً ص ٦٦۷.
(۱۰۷) ایضاً

فصل دوم

افغان ها وتاسیس دولت

امپراتوری افغان در هند:لودی وسوری

وقتیکه افغانان درهند صاحب مناصب نظامی وزمین شده بودند بهلول لودی،موسس خاندان لودی وامپراتوری افغانان درهندوستان، در سرهند برابریکه قدرت رسید.موصوف در ابتدأ سلطان محمدشاه(۱۴۱۴-۱۴۵۱) منسوب بخاندان سیدسلطنت دهلی راعلیه معاندش،سلطان محمود خلجی مالوا،بایك اردوی ۲۰٫۰۰۰ کومك نمود. درازأ این خدمت لقب خان خانی بوی داده شد.سپس در۱۴۵۱وی خاندان سید را منقرض ساخت وخود بنام سلطان بهلول لودی حکومت بدست گرفت ویك امپراتوری وسیع را تشکیل داد. امپراتوری او ازپنجاب تا سرحدات ایالت بهار وسعت داشت وشامل شهرهای مهمی بشمول دهلی بود.(۱)درعهد او افغانان روه بدوعلت باصطلاح «چون مورو ملخ»بهند وارد شدند.اول آنها؛درملك خود تنگ

---

(۱) ایضاً

معیشت» بودند. دوم سلطان بهلول میخواست حاکمیت خود را بوسیله آنها مستقر ومستحکم کند وبگفته خودش «مرا براعدای واهل عناد چیره دستی روی نماید وملکت هند بدست آید.» (۲) بنابران سلطان بهلول پیش از وفات خود یك نوع اتحادیه افغان ها را درهند تاسیس کرد وایالات مقبوضه رابین آنها تقسیم نمود وبهریك لقب امیر اعطاً نمود. ازجمله کارنامه های او احیای سلطنت دهلی، توسعه سرحدات آن واعاده حیثیت آن بعد از سال های زیاد انحطاط بود. (۳) خاندان وی برای ۷۵ سال برسراقتدار ماند. تا آنکه بابر در ۱۵۲٦ آنرا منقرض ساخت. ولی سقوط خاندان لودی ختم حاکمیت افغانان برهند نبود زیرا که بعد از مدت کمی شیرشاه سوری بر سراقتدار آمد. طوریکه قبلاً تذکار یافت، سوری ها اصلا از غور بودند، ولی جد شیرشاه بنام میان ابراهیم سوری در وقت سلطان بهلول لودی از شیرگردرنزدیکی دریای گومل (۴) مهاجرت کرده در توابع رهتاس در هند مسکن اختیار نمود و در آنجا جایگیری برایش داده شد. (۵) سال ها بعد دربین سوری ها ولودی های هندشیرشاه

---

(۲) ـ تاریخ شیرشاهی، عباس خان سروانی، به حواشی وتعلیقات سیدمحمد امام الدین، داکه ـ ۱۹٦۴ ـ ۹، ۴.

(۳) ـ «لودی ها»، حمیدالدین، در کتاب قبل الذکر سلطنت دهلی، ص ۱۴۱.

(۴) تاریخ شیرشاهی، عباس سروانی، تالیف و تدوین Sir Elliot در تاریخ هندوستان بقول مورخان آن ـ ۱۸۷۲ ـ ج ۴ ـ ص ۳۰۸.

درتاریخ شیرشاهی، مدونه امام الدین مذکور است که جد شیرخان ابراهیم نام از افغانستان ازمقام ژغری (بلسان افغانی) وروهری (بزبان ملتانی) که واقع بر کنار گمال درسلسله کوه سلیمان بود، ۱ مد، ص ۸

(۵) تاریخ سلاطین ـ ص ۳۳.

که‌نام اصلی او فریدخان بود اول درپتنه، مرکز امراءلودی خود راممتاز ساخت. درست در وقتیکه‌همایون، پسر وجانشین بابر، باباغیان مخصوصاً بابرادر رقیب‌خود شاهزاده کامران، درمجادله بود، شیرشاه بر بنگال، بهار ورهتاس، که یکی ازمحکم‌ترین استحکامات بهار بود، قصه نمود. همایون بغرض دفع این خطرجدیدبمقابله‌پرداخت ولی دریك تعداد جنگ ها که بین اردوهای شیرشاه وهمایون واقع شداخیرالذکر شکست خورد، ومجبور شددر ۱۵۳۰از راه پنجاب، سند وبلوچستان بفارس فرار کند. شیرشاه که بعد از آن لقب شاه را اختیار نمود به توسعه حکومت پرداخت ویك تعداد زیاد حکمرانان محلی را که هنوزهم مستقل بودند، مطیع ساخت تا آنکه خود در ۱۵۴۸ درحین تسخیر حصار کالنجر از انفلاق باروت وفات نمود.(٦) شیرشاه بحیث یك شخص برتمام حکمرانان افغان که قبل و بعد از او به‌قدرت رسیده اند امتیاز دارد. بارزترین کار نامه های اوبشمول تاسیس و تنظیم یك سیستم نسبته مرکزی حکومت واداره موثران در واقع معراج کارنامه های است که‌قبلاً لودی‌هاشروع کرده‌بودند. آنچه‌او اضافه‌نمودعبارت‌ازاصلاحات درزمینه های اداره، مالیه وقضا بود(٧) بطوریکه این اصلاحات زمینه راه.. دراین ساحات برای کارنامه هاي امپراتور بزرگ گورگانی اکبر خیلی مساعد ساخت.» (٨) شیرشاه که‌دوره سلطنت‌مختصراو« که‌یکی ازبهترین دوره هاي‌است که هندازان برخوردار بوده .... چنان یك سیستم اعلی‌اداری‌را[بمیان‌آورد] که‌پسان ها بحیث

---

(٦) تاریخ فرشته، ملامحمد قاسم فرشته، کانپور، ۱۸۸۴، ص ۲۳۰، ۲۲۹. تاریخ سلطانی ص۴۱. کتاب قبل‌الذکر سلطنت افغانستان‌نیت، ص۲۱.

(٧) ازمقدمه‌امام‌الدین برتاریخ‌شیرشاهی، اثرسروانی، ڈاکه، ۱۹۶۴ (بانگلیسی) X-11

(٨) دیباچه بر کتاب فوق از M.O.Ghani، ۱۷.

اساس اداره گورگانی قرار گرفت.» (۹) ولی بعدازوفات شیرشاه دربین امراء افغان اختلافات بروز کرد وسلطنت او بهسبب جنگ‌های داخلی تجزیه شد. (۱۰) همایون متواری ازاین انارشی استفاده کرده بکومك جنرال لایق ترکی خـود بیرم‌خان در ۱۵۵۵ افغان هارادر نوشاره سرهند شکست داد وسلطنت خاندانی خودرا دو باره برقرار نمود. این شکست ومغلوبیت های بعدی لودی‌های ها، سوري‌ها ونیازی ها درمجاورت پانی پـت وهمچنان دربنگال واوریسه افغان‌ها رابالاخـره به‌اطاعت گورگانی هامجبور نمودند. آخرین وسخت ترین قیام افغان‌ها درهند علیه گورگانی هابقیادت خان جهان لودی (۱۵۸۰ـ۱۶۳۰) برپاشد. موصوف اول بحیث یك سرافسر بزرگ شاه جهان چندین قیام رافرونشاندولی بعدخودعلیه شاه جهان قیام نمود. با کشته شدن اودرمعرکه جنگ نزدیك کالنجر افغان‌ها که بعضی از آنهاهنوزهم دربعضی حصص هندمستقل بودند، تشکیلات نظامی وقدرت سیاسی خود را درهند ازدست دادند. (۱۱) افغان‌های قسمت مرکزي هند دراواخر قرن هزدهم واوایل قرن نزدهم قیام نمودند. دراین وقت قدرت مرکزي گورگانی روبانحطاط بودوکمپنی هندشرقی انگلیسی مناطق هندرایکی بعدازدیگر تسخیر میکرد. انگلیس هابالاخره درنومبر ۱۸۱۷ بااین افغانها اتحاد بستندوسرکرده شاه امیرخان رابحیث نواب تانك (Tonk) برسمیت شناختند. ۱۱ الف

---

(۹) تاریخ آسیا، تالیف W. Bingham ودیگران، بوستون، چاپ دوم ۱۹۷۴ ـ دوجلد، ج ۱، ص ۲۳۱.

(۱۰) کتاب قبل الذکر تیت ص ۲۲.

(۱۱) «خان جهان لودی واسلاف او»، امام الدین کولتور اسلامی (لك۱) شماره ۳ـ ۱۹۴۹ـص ۱۷۱ ـ ۱۹۸.

(۱۱ الف) تاریخ پیشرفته هندوستان، جزء سوم. هندوستان معاصر. ازماجومدار، غیره، نشریه‌میکمیلن پشتی کاغذی. چاپ سوم، ۱۹۷۰، ص ۷۱۸

دردوره حاکمیت گورگانیان درهندوستان وافغانستان (تاهندوکش) افغان ها بمخالفت پرداختند. حکومت گورگانیان با بابرشاه (وفات ۱۵۳۰) آغاز یافت. او ۱۵ سال تمام کوشید افغان های منطقه کابل را مطیع نماید و باین منظور به لشکرکشی های متعدد علیه شان پرداخت. بعضی اوقات آنها را مجبور کرد از او طاعت کنند ومالیات‌ها را به جنس بپردازند ولی بصورت عمومی تا وقتیکه بابر در ۱۵۲۶ دهلی را فتح کرد افغان ها استقلال خودرا حفظ کردند وتنها وقتی مالیات دادند که بتادیه آن مجبور ساخته شدند. چون بابر نتوانست مالیات‌های منظم داشته باشد تا با آنها دولت را تنظیم نموده واردوي بزرگ راتشکیل کند بناچار افغانستان راترك كرد وبالای هندوستان تاخت باآنکه شخصاً به کابل علاقه فراوان داشت. باآنهم او حاکمیت افغانستان را بحیث میراث به پسران خود گذاشت، وباتاکتیك های آمیخته بامصالحت ومتکی بر قدرت برای جانشینان خود سرمشقی گذاشت. مگر این «موفقیت کوچك» اوهم وقتیکه بعداز وفات او افغان‌ها شاهزاده کامران را علیه پسر وخلف او همایون شاه حمایت کردند، « هیچ شد. » (۱۲) مرحله دوم مخالفت افغان بحاکمیت گورگانیان توام باآغاز تحریك مذهبی واجتماعی روشانیه بود. (۱۳)

---

(۱۲) برای تفصیل مراجعه شود به مقاله «مناسبات گورگانیان بااقوام شمال، غرب» C. Verma، ﻟ ۱، شماره ۳، ۱۹۵۰، ۲۴۹، ۲۶۰

(۱۳) دراین اواخر درکابل وپشاور کتاب های مهمی منجمله تاریخ مرصع وخیرالبیان، بامقدمه‌ها ومقالات نویسندگان معاصر انتشار یافته است این نشرات مواد ومنابع مهمی درباره تحریك روشانی را دربرد رد. نویسنده استفاده از آنهارا بیك وقت دیگری موکول مینماید وآنچه راکه دوسال پیش درباره این موضوع نوشته است تقدیم میکند

موسس این تحریك بایزید انصاری (۱۵۲۵ ـ ۱۵۸۱) نام داشت . او دریك فامیل تعلیمیافته در جلندر پنجاب بدنیا آمد . ایام صباوت را د رکانیگرام وزیرستان گذشتاندوسپس به توران وهندوستان سفر کرد ، وبهمطالعهادیانمختلف پرداخت. گاهی تجارت اسپ هم مینمود . ظلمی را که والیان (صوبه داران) مغلی در کندهار و کابل برمردم مینمودند ،دربایزیداحساس بغاوتوقیام را تحریك نمود. بعد از مراجعت بوزیرستان علیه گورگانیان به تبلیغ پرداخت و مشهورشد وچنین استلال نمود که چون گورگانیان ظالمند مذهب بافغان ها اجازه میدهد خودرا از قیدشان آزاد کنند . برای این منظور اوچنان دکتورین شدت واعمال زور را فارمولیزی کرد که عصاره آن جایز بودن ازبین بردن مردمان جاهل و دشمنان نفس خود وخدا بود . این چنین مردم را او « مرده » نامیدوبه عقیده او اموال مردگان باید بین وارثان تقسیم گردد. (۱۴) مگر عجب است که باآنکهاو دربین اهل سنت وجماعت میزیست به مذهب اسماعیلی گرائید بحدیکه بقول یك نویسنده تحریك روشانی نسبت به سنت بیشترطرفدارتشیع بود. (۱۶)

بایزید بگمان غالب میخواست تحریك وی روحیهمبارزاسماعیلی هارا داشته باشد. (۱۷) اودرین کار موفق شد زیراکه « روحیه مذهبی این تحریك این قبایل [افغان] را متعصب ساخت وآنهابدون آنکه پروای خون وحیات خود را داشته

---

(۱۴) بایزید روشان ، قیام الدین خادم ،پښتو ټولنه ، کابل ،۱۹۴۵،ص۱۲۲ .

(۱۵) کتاب قبل الذکر پتان ها ، ص ۱۹۸ ، ۲۰۴ .

(۱۶) « تحریك روشانی وگورگانی ها» ، D . Bhanu ، ک ۱ ، شماره ۲ ، ۱۹۵۲ ، ص ۵۸ .

(۱۷) تیت ، ص ۳۰۱

باشند با اردوی امپراتوری [گورگانی] جنگیدند.» (۱۸) تنها این نبود. «بایزید توده های مردم را بچنان اصول جلب کرد که بعقیده او برای پیروانش مفید بود مثل رهائی از رعایت شریعت؛ اطاعت بامر پیرودیگر کس نی؛ قانونی بودن ضبط اموال تمام غیر روشانی‌ها و بالاخره چشم داشت حاکمیت برتمام جهان.» (۱۹) بقول یك معاصر رقیب بایزید خود را «مهدی» خواند. (۲۰) بایزید یك شکل ابتدائی یك تشکیل فوق قبایلی (ظاهراً نخستین این نوع دربین افغانهای کوه سلیمان) را دربین افغان ها بمیان آورد وعشر را بنام خراج بر پیروان خود وضع کرد وخمس غنایم جنگ را گرفت. باینصورت یك بیت المال را بمنظور تمویل لشکر کشی‌ها وحمایه ازفقرا وغازیان تشکیل نمود. (۲۱) همچنان بایزید یك اردوی مرکب ازچند هزار سواره وپیاده را تشکیل کرد واعلان نمود: «هند را فتح خواهم کرد هر کس اسپی دارد بیاید، دارایی شاه اکبر ازماست.» (۲۲) بایزید بعد از رهائی از یك حبس مختصر در کابل به تبلیغ علیه گورگانی‌ها پرداخت واز تیراه وهشتنغر قطعات کوچك نظامی را بهر سو فرستاد تا آنکه در ۱۵۸۱ از بسیار خستگی و آفتاب زدگی بمرد. تا آن وقت عکس العمل علیه تحریك وی تقطیر شده وسه دسته مخالفین قد علم کرده بود،

---

(۱۸) «سیاست قبایلی گورگانی ها» R. C. Verma، ك ۱، شماره ۳، ۱۹۵۲، ص ۱۴.

(۱۹) مقاله متذکره بهانو، ص ۵۸.

(۲۰) کتاب متذکره خادم، ۱۰۷.

(۲۱) خادم، ص ۱۲۲.

(۲۲) خادم، ۱۰۷.

۱- غیرروشانی‌ها(ملك حمزه،اهل تیراه ودیگران) به سبب ضیاع اموال وعدم‌حمایت ازتحریك‌روشانی باگورگانیان‌همکاری کردند. ۲- پیرهاوعلمابقیادت اخوند درویزه و سیدعلی ترمزی مشهور به پیربابا علیه بایزید انصاری به تبلیغ شروع کردند. آنها او را«پیرتاریك»خواندند درحالیکه پیروانش اورا «پیرروشن» می‌گفتند. بعد هامورخان دوره گورگانی با استفاده از این‌اصطلاح تحقیر آمیز پیروان این‌تحریك را«تاریکیان»وبدعت گذاران لقب دادند مگر بایزید جواب مخالفان ایدیالوجیکی خود را به سرعت وجرئت میداد بطوریکه تمام این‌مشاجره باعث آن‌شدکه درداخل چوکات اسلام نظرات نوی بمیان آید ولسان پښتو که این مشاجره درآن هم عملی میشد، انکشاف کند.

۳- مهمتراز همه گورگانی‌ها بودند که علیه این‌تحریك قوای نظامی خودرا بسیج کردند. روشانی ها وقتی باامپراتوری گورگانی چیلنج دادندکه بقیادت امپراتورها چون جلال‌الدین اکبر (۱۵۵۶-۱۵۰۶) ، جهان گیر(۱۶۰۵-۱۶۲۷) وشاه‌جهان(۱۶۲۷ ۱۶۵۸) درمعراج قدرت قرار داشت.

امپراتوران فوق گورگانی علیه تحریك روشانی عموماً به اقدامات اختناق اوروبعضاًمصالحت امیزمتوسل‌شدند. بطورمثال: اکبرهرگزبالای پښتونها مالیات ها تحمیل ننمود (۲۳) ولی‌علیه روشانیان لشکر فرستاد وآن وقتی بود که پسروجانشین بایزید، جلال‌الدین (اودر۱۴ سالگی قیادت تحریك ر بدست گرفت چونکه تمام برادران کلانش درجنگ ها کشته شده بودند) که خودرا شاه پښتون‌ها اعلان‌کرده بود)(۲۴)پیروان خود را به عملیات علیه گورگانی ها رهبری میکرد. جلال‌الدین بلحاظ فعال‌بودن یك زعیم بی‌همتابود.

---

(۲۳)-بهانو-ص ۱۴.

(۳۴)-خادم-ص۱۰۸.

پیروان او از پشاور تا کابل قیام کردند وخطوط مواصلات بین کابل وهند راقطع نمودند. تنها یوسف زائی ها ۲۳مرتبه برضد گورگانی ها برخاستند. (۲۵) روشانی ها در اوقات مختلف پشاور را محاصره کردند،واز کابل وغزنی عمال گورگانی‌ها را راندند. درتنگی کرپه Krapa را جابیربل Birbal مصاحب‌روحانی هندی امپراتور اکبر را کشتند وبه تعداد ۸۰۰۰ عسکرامپراتوری‌را دریك تنگنای سخت بقتل رساندند. (۲٦) بعد از مدت کمی آنها یك لشکر دیگر گورگانـی را بقیادت سیدحمید بخاری درنزد دیکی بکرام Bikram مغلوب نمودند . بعد از همین شکست اردوی مقابل‌بود که روشانی‌ها «بدیدن خواب یك آینده درخشان پرداختند وپلان های حاکمیت برافغانستان وهند رابدل پرورانیدند.» (۲۷)مگردر اخراردوی بمراتب بیشتر ومنظم ترگورگانی‌تمام قیام هارا برهبری جلال‌الدیـن (وفات ۱٦۰۰)وجانشینان(خلیفه‌ها) اوچون احداد،عبدالقادر،وکریم‌داد فرونشاندند بطوریکه تادهه۱٦۳۰تحریك روشانی بلحاظ سیاسی از بین رفت وصرف بلحاظ مذهبی‌باقی‌ماند. بسیاری از رهبران تحریك درجنگ ها کشته شدند وتنی‌چندتسلیم شدند. درخلال‌جنگ های متعددی که بین طرفین واقع شد هر دوطرف اسیران زیاد جنگی بدست آورد وبحیث غلامان بفروش‌رساند. اردوی گورگانی معمولا بعدازهرپیروزی‌فصل‌های زراعتی‌را ازبین‌میبرد، مواشی‌را غارت مینمود وقریه‌هارا میسوختاند. شدت وحدت کار زار بحدی بود که بعد از یك فتح «گورگانی ها برطبق عنعنه تیمورلنگ از افغان ها کله مناری ساخت .» (۲۸)

---

(۲۵)روما ـ ص ۱۵.

(۲٦)بهانو ـ ٦۲.

(۲۷) ایضاً

(۲۸) ایضاص ٦۴

پښتون های مناطق سلیمان درمرحله سومین و آخرین مقاومت علیه حاکمیت گورگانیها احساسات سیاسی وملی را آشکار نمودند. ممثل این دوره شاعر ومبارز مشهور خوشحال ختك (۱۶۱۳–۱۶۸۹) است. او درمبارزات وهمچنان درآثار شعری خود «نظری را منعکس ساخت که پښتون ها، باوجود انشعاب شان به قبایل، بلحاظ داشتن علایق و یك کشور مشترك، ملت واحدی را تشکیل میدهند.» (۲۹) ازوست:

د افغان په ننګ مې وتړله توره
ننګیالی دزمانی خوشحال ختك یم

این مرحله درحقیقت باقیام یوسف زائی ها آغاز گردید. در۱۶۶۷ آنها حتی موقعیت های نظامی گورگانی هارا درانطرف دریای سند اشغال کردند. (۳۰) در۱۶۷۲ افریدی ها و مهمندها به قیادت ایمل خان (در متن اکمل قیداست) قیام کردند. ایمل خان «ذاتاً جنرال بود، خود راشاه اعلان نمود، سکه بنام خود ضرب کرد و تمام قبایل پتان راباشتراك درتحریك ملی دعوت نمود.» (۳۱)چارسال تمام مقاومت

---

(۲۹) از تقریظ J. Becka در Archiv Orientali، ۳۴–۱۹۶۶، ص۴۶۵. مارگن سترن مینویسد که کلمه پښتو صرف به تسمیه زبان منحصر نمی شود، بلکه معنی دستور مردم وسلوك واخلاق وآئین رادارد. اواضافه میکند که پښتون ها در بین خود گویند که «پښتون نه آنست که پښتو گوید، بلکه آن است که پښتو» دارد. این سخن بیانگر احساس اتحاد پښتون ها میباشد که باوجود تعددقبایل همه خودرا مردم واحد میدانند. مقاله او در کتاب متذکره تاریخ تلفظ وصرف پښتو، ترجمه روان فرهادی، ج۱،ص ۲۱۱

(۳۰) ورما–۲۷ .

(۳۱) تاریخ مختصر اورنگ زیب ۱۶۱۸–۱۷۰۷، J.A.Sarkar چاپ سوم کلکته، ۱۹۶۲،ص ۱۳۳ . ورما،۲۸ .

افغان هارا از کابل تاپشاور زنده نگاهداشت. (۳۲) در۱٦۷۲ پښتون‌ها بقیادت اودر محاذخیبر «یك تعدادزیادعساکروافسران امپراتوری راکشتند ... درحالیکه هزاران شان غلام ساخته شدند.» (۳۳) امپراتور اورنگ‌زیب (۱٦۵۸ ــ ۱۷۰۷) به سبب وخامت اوضاع شخصاً ازحسن ابدال درپنجاب نظارت لشکرکشی هارابعهده گرفت.

وبرای یك سال ونیم از۱٦۷۴ لشکرهارابقیادات جنرال های ورزیده چون اصغرخان و شجاعت خان علیه افغان هاسوق داد. مگر این جنرال ها درجنگ های متعدد یکه بوقوع پیوست بیشتر شکست خوردند و کمتر موفقیت حاصل کردند. خودشجاعت خان درجنگ کشته شد و اورنگ زیب بدون انکه بلحاظ نظامی موفق شده باشد بدهلی مراجعت نمود. ولی سرانجام او آنچه را که بزورشمشیر بدست آورده نتوانست ازراه دیپلوماسی حاصل کرد. وقتیکه عملیات نظامی موثرواقع نشداورنگ‌زیب به اعطای «تحایف ، معاشات وجایگیرها» (۳۳) توسل کرد. افغان ها مجاز شدند وقتیکه علناً در قیام نباشند ، آزادی داخلی داشته باشند. (۳۴) برای عبور آزادکار وان ها بین آسیای مرکزی وهندوستان تادیه . . . ر ٦۰۰ روپیه بحیث معاش سالانه باین اقوام قبول شد. (۳۵) علاوه بران حقوق اخذ حق العبور ازطرف مردمان کوهستانی- افریدی ها، شنواری ها، یوسف زائی ها وختك-برقرافیك تجاری بین هندوستان و کابل عملا ازطرف حکومت گورگانی قبول گردید واین حکومت در اثر تجارب دریافت

---

(۳۲) ورما، ۲۸ .

(۳۳) ورما ، ۲۰

(۳۴) تیت ، ۲۵ ، ۲۸

(۳۵) سرکار ، ۱۳۰

که اعطای رشوت باین اقوام نظر به مجبور کردن شان بقوت ارزان تر تمام می‌شود. (۳۶) بتدریج یوسف زائی ها بنگش و « قبایل تیراهی » وحتی یك پسر خوشحال ختك هم بدولت بابری هند پیوستند، وتااخیران قرن تمام قیام ها خموش شد. (۳۷) کسیکه این سیاست مصالحت آمیز را باتدبیر قابل وصفی عملی کرد امیرخان ، صوبه دار کابل ، بود. امیرخان «سرکرده گان افغان راکه سرها وگردن های خود را بلند تر ازآسمان میگرفتند درجال محبت پیچاندند بحدیکه آنها . . . رضا کارانه خود را در ریسمان اطاعت بستند. باسحر تفکر صائب سرکرده گان آن اقوام جال مخالفت ها را بین هم گسترش دادند وباهم درآویختند. » (۳۸)

علت اساسی واصلی که این «اقوام مدام یاغی» (۳۹) نتوانستند یوغ اسارت حکومت بابری هندرا ازسردور کنند وخود دولت مستقلی تنظیم وتاسیس نمایند نبودن حاصلات اضافی زراعتی درملك شان بود. تنظیم یك تشکیل فوق قبایلی براین اقوام که بین خود کم وبیش حیثیت برابر داشتند ویکی بدیگر سر تسلیم فرود نمی آوردند و درعین حال بین خود مخالفت ها وحتی دشمنی هاهم داشتند لازم داشت که آنها منابع ومحصولات اضافی راگردآوردند وتاحدی ازآزادی خود بگذرند. مگرآنها اولی را نداشتند وحاضر به ترك دومی نبودند. بهمین علت بود که بایزید سعی کرد که تشکیل خودرا باوصف آنکه خیلی ابتدائی بود ، ازثمر غنایم اعمار نماید. این کار فوراً ضدیت بین او ودولت بابری ومردمان غیرروشانی تولید کرد وتمام آنها باتفاق علما تحریك روشانی را درخود کشور ضعیف ساخت ، مخصوصاً وقتیکه امتیازات

---

(۳۶) ایضاً ،

(۳۷) سرکار ،۱۳۹ . ورما ۳۰

(۳۸) ورما ، ۳۲

(۳۹) ورما ، ۳۴

مادی و آزادی داخلی برای پښتون ها قبول شد، پښتون ها بجز دران دوره هائیکه بقیادت جلال الدین وایمل خان میجنگیدند در دیگر اوقات بین هم کاملا متفق نبودند و هم به سبب کمبودی مواد غذایی نمیتوانستند جنگ را برای مدت زیادی دوام دهند.

ولی باوجود آن و هم چنان باوجود غربت واسلحه های ابتدائی شان (تیر، کمان خنجر، شمشیر واحتمالاً هم تفنگ های فتیله‌ای که بابر شاه رواج داده بود) وفقدان تشکیل یا یك تشکیل ابتدایی اینان تقریباً برای یکنیم قرن با اردوی بزرگتر ومنظم تر یکی ازامپراتوری‌های قوی وقت که «منابع نامحدود» در دسترس داشت جنگیدند. واضح نیست پښتون ها روی چه منظور خاص جنگیدند ــ البته بدون شك آنهـا مخالف تسلط دولت بابری هند بودنـد ولی برای آینده خود پلان مشخص نداشتند. بگمان غالب آنچه آنها میخواستند حاصل کردند: امتیازات مالی و آزادی داخلی. مگر مجادلات شان اهمیت وسیع تری داشت. (۱) دولت بابری هند درمجادله با افغان‌ها دکن (جنوب) را ازلشکر خالی کرد واین کار به هندوهای باغی که بقیادت پیشوای نامی شان شیواجی میجنگیدند موقع داد مخصوصاً بعداز ۱۶۷۶ به یك سلسله موفقیت‌ها نایل گـردنـد. (۲) افغان ها در راه تحقق ارمان امپراتوران بابری هند جهت مسخر ساختن مناطقی در توران درآنطرف هندوکش مانع بزرگی واقـع شدند. حکمرانان ازبك مخصوصاً عبدالله خان به افغان‌ها کومك های مالی دادند. (۴۰)

(۳) عواقب دور رس این جنگ ها چنان بود که احمدشاه درانی وقتی که در در ۱۷۴۷ بحیث شاه انتخاب شد عمال دولت بابری هند را بدون کدام جنگ از افغانستان راند.

درانی ها وحکومت صفوی کندهار

بعد ازناکامی پښتون های سلسله کوه سلیمان درانیها وغلزائی‌ها علیه سلطه

---

(۴۰) ورما، ۳۴.

اجانب برخاستند ومساعی ایشان بالاخره منجر بهظهوریك افغانستان مستقل وتشکیل یك امپراتوری بزرگ گردید .

درانیها (قبل از۱۷۴۷ نام شان ابدالی بود) اصلادرنواحی کوه کسی Kissay در مجاورت تخت سلیمان میزیستند. ازآنجا درطول سال های متمادی بتدریج بنواحی شرق کندهاردرارغستان سرازیرشدند وعمدة بشکل کوچی درخیمه ها میزیستند وتا اوسط قرن۱۶م بحیث یك گروپ عمده درآن منطقه باقی ماندند. ازان ببعد آنهمواریهای سرسبزرا که بین مناطق غلزائی، بلوچ و کاکر (ژوب) قرارداشت ازدیگران متصرف شدند. درانیها باآنها روی مسایل ناشی ازچراگاه ها ، آب وزمین های زراعتی در جاروجنجال بودند. مخالفت شان مخصوصاً باغلزائی هاشدیدتر بودواین به سببی که غلزائی هابلحاظ تعداد وقوت باآنها همپایه بودند ولی در حدود ۱۶۲۴ م این دو دسته عمده پښتون هابین هم بموافقه رسیدند. دران سال سلطان ملخی توخی غلزائی وساطان خودکی درانی بین اقوام خود یك سرحد تعیین نمودند .

برحسب این موافقه مناطق واقع درشمال شرق وادی گرم آب به غلزائی ها تعلق گرفت وسرزمین های واقع درجنوب وغرب آن ازان درانیها گردید. (۴۱) بعد از تعیین این سرحد مشترك درانیها بطرف غرب رو کردند ودرنزدیکی شهر کندهار شهرصفا را بنا نهادند. باینصورت درانیها جزء قلمرو صفویان فارس شدند. ویك بیگلر بیگی Beglerbegi یا والی صفوی برانها حاکمیت میکرد . ولی شاه صفوی به بیگلربیگی هدایت داد که درانیهارا درتنظیم امورخود ازاد گذارد. (۴۲) اعطای این امتیاز در واقع تائید یك رسم دیرینه بود. اززمانیکه کندهار درربع اول قرن هفدهم جزء امپراتوری صفوی شد، شاه عباس صفوی درانی ها وغلزائی ها را دراور

(۴۱) کتاب قبل الذکر تاریخ سلطانی ، ص۶۰ .تیت ، ۳۴

(۴۲) تاریخ سطانی ، ۶۴ .

داخلی از ادگذاشت و با آنها روش نرمی در پیش گرفت. بهمین سبب بود که این اقوام صفوی‌ها راباوجود اختلاف درمذهب به‌دولت بابری هند ترجیح دادند.(۴۳) درانیها غالباً مالیات ها ی دیوانی بحکومت می پرداختند ولی چون سر کر دگان شان در تحصیل مالیات‌ها با بیگلر بیگی کومك مینمودند ـ وباینصورت رولی درامور حکومتی بازی‌میکردند ، برقد رت خود افزودند. اعطای همچو امتیاز به سر کردگان درانی‌نتیجه، رقابتی بود که بین امپراتوری های صفوی وگورگانی برسر کندهار موجود بود که در اثران این ولایت درسابق چند مرتبه بین انها ردوبدل گردیده بود . اقوام افغان عموماً قادربران بودند که باحفظ موازنه بین این دو دولت‌قوی تاحدی ازادی داشته باشند . (۴۴) درچنین اوضاع بود که سر کرده‌گان دسته های متخاصم درانی د رسیاست بین امپراتوری‌ها سهم گرفتند ـ و القاب بزرگی ازانها حاصل کردند. بطور مثال شاه جهان لقب « شاهزاده » را به شیرخان سدوزئی اعطا نمودوشاه صفوی‌لقب «میرزا» راکه دران‌وقت‌معادل‌شاهزاده بودوبمعنی«امیرزاده» است به شاه حسین‌اعطاکرد. (۴۵) دربین درانیها مانند سایر اقوام پښتون ظهور ووجود دسته های متخاصم سیاسی جزء حیات عادی بود ولی دربین انها رسم بران بودکه زعامت قوم به اولاده سد وخان یعنی سدوزئی ها تعلق داشته باشد واین رسم از وقتیکه شاه عباس صفوی (۱۵۸۸ ـ ۱۶۲۹) سدوخان رابحیث رئیس تمام ابدالیان باقدرت زیاد داخلی انتخاب نموده بود مروج شده بود وابدالیان بقدری

---

(۴۳) تاریخ فارس، Sir J. Malcolm ، لندن، ۱۹۲۹ ، ج ۲،ص۴۰۴. این کتاب را یك ایرانی ، پسرمحمد اسمعیل وکیل الملك بفارسی بصورت‌ازاد ترجمه ونشر کرده ولی تاجائیکه بافغانستان وافغان تعلق دارد بهتراست گفت که انرامسخ نموده است.

(۴۴) ایضاً

(۴۵) تاریخ سلطانی ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ .

به سدوخان احترام واطاعت داشتند که زعامت درسلسله اوتاحدی میرائی‌شد باانکه عشیره سدوزئی یك شعبه بسیار کوچك شاخه بزرگ پوپل زائی ابدالی بود. (۴٦) تاپایان قرن هفدهم درانیها موقف خود را خوب مستحکم نمودندوبیگلربیگی خواست با انها خویشی کند ولی پیشنهاد وی طوری بود که باعنعنه وحیثیت آنهاسازگارنبود، درانیها آن را اهانت شمردند ونمایندگان بیگلربیگی ودسته ای از لشکریرا که او علیه شان فرستاده بود کشتند. با آنهم شاه حسین صفوی (۱٦۹۴-۱۷۲۲) نخواست درانیها بیشتر تحریك گردند. به‌گرگین، بیگلربیگی‌جدید، هدایت داد با انهـا روش نرمـی درپیش گـیرد. مـگر انتخاب گرگین بـولایت کندهـار بحیث یك نقطه برگشت در روابط درانی‌ها وصفوی‌ها ودرحقیقت بین تمام اقوام آن منطقه، بشمول‌غلزائیها وصفویها بحساب میرود. گرگین که درکشورداری‌واداره نام وشهرت داشت وقبلادرولایت خود، جورجیا، بغاوت‌هم کرده بود، به سببی به کندهاراعزام شد که آن‌ولایت‌معمور که بحیث‌منطقه‌سرحدی‌اهمیت فراوان داشت، درمعرض‌خطرتازه دولت بابری هندقرارگرفته بود. دولت بابری هند رسماً اعاده آنرا تقاضا کرده بود وامکان آن موجود بود که‌گورگانیان برای‌اعاده کندهارعملا اقدام کنند. (۴۷) بهمین سبب بود که‌گرگین باصلاحیت زیاد به معیت یك اردوی بزرگ (بیشتراز ۲۰٫۰۰۰) اداره کندهار را بدست‌گرفت ودرصدد آن‌شد که بمنظور

---

(۴٦) کتاب، متذکره تاریخ فارس، ص ۴۰۴.

(۴۷) داستانهای یك سیاح ویا تاریخ‌جنگهای افغانان‌یافارس. J. T. Krushinski. این‌کتاب اول بنام تاریخ سیاح در ۱۷۲۸ در استانبول نشر شد، بعد J. C. Cloudis درلایپزیك‌انرابه‌لاتین‌دراورده‌در۱۸۴۰ ازطرف C. N. Mitford بانگلسی دراورده شد. لندن، ۳۲-۳۳. سقوط خاندان صفوی. Lockhart، کیمبرج، ۱۹۵۸، ص ۸۴.

رفع خطر احتمالی خارجی ازادی داخلی عنعنی افغانان راسلب نموده تمام قدرت را بخود وحکومت منتقل نماید . در خود فارس درهمین اوقات جهت انتشار وتقویه مذهب رسمی فارس کوشش های بعمل می آمد. افغانهای سنی مذهب، مثل سایر سنی های داخل امپراتوری صفوی، سخت زیرفشار گرفته شدند . تعمیل این دوامر که مخالف رسم وسیستم اداری معمول بود البته باعمال زور وقدرت ضرورت داشت وحکمران کندهار، گرگین ، کسی بود که اداره ولایت وپیشبرد سیاست را بااعمال زوروقدرت مینمود. بنابران اوطوری با افغانها رفتار کرد مثلیکه آنها یاغی باشند. عساکراو «باآنها بمثل دشمن مغلوب سلوك نمودند [بطوریکه افرادمنسوب به] هیچ مقام، عمروجنس درامان نبودند.» (۴۸) البته گرگین درابتدا بادرانیها روش نرمی درپیش گرفت ولی آهسته آهسته یکدسته راعلیه دیگراستعمال نمود، تا آنکه دسته قوی تربه قیادت دولت خان سدوزائی (جد احمد شاه مشهور) را ازبین برد.

بعدازان دسته مخالف راکه عطاوعزت خان سدوزائی زعیمان ان بودند تشویق نمودکه قوم خورا درنزدیکی شهر متوطن سازند . آنها چنان کردند ولی دیری نگذشت که اردو بیخبر برآنها تاخت؛ بعضی ازانها کشته شدند. دیگران به خراسان درایران تبعید گردیدند وباقیمانده بمناطق دوردست بکوا و شوراوك فرار کردند . (۴۹)

اولین دولت مستقل غلزائی درکندهار

غلزائیها بعد از اخراج درانیها ازکندهاربحیث یگانه قوم عمده دراین منطقه باقی ماندند . بقول الکزاندر کننگهم مامن اصلی غلزائیها شامل وادیهای بالائی بین

---

(۵۸) تاریخ فارس، Sir J. Malcolm ، لندن، ۱۹۲۹، ج ۲ ، ص ۴۰۵

(۴۹) تاریخ سلطانی، ۶۷–۶۹

دریاهای گرم و گومل بود که غزنی و قلات غلزائی درغرب انها قرارداشت . (۵۰) طوریکه پیشتردرباره غلزائی‌ها بحث کرده شد منطقه فوق که جزء ازروه یاپښتونخوا است یکی ازمراکز اولی غلزائیها میباشد، ومردمانیکه درقرن ۷ م درحوالی غزنی به پښتو تکلم میکردند وپیشتر درتحت عنوان افغان ها وغزنی بان اشاره شد غلزائیها بودند . استنباط کنندگهم ازنوشته، چون شونگ درباره موجود بودن غلزائیها در غزنی درقرن ۷م تیوری خارج بودن غلزائی‌هارا نفی میکند که برطبق آن گفته میشود که خلجهای مهاجر درغزنی در اخیرقرن ۱۰ م نسب ولسان خودرابکلی فراموش کرده بودند و غلزائی شده بودند . (۵۱) غلزائیها درعهد سلطان محمود غزنی شهرت زیاد یافتند وان پادشاه را در لشکرکشی هایش درهند ه.راهی کردند . ازان ببعد انها مناطق بین جلال آباد وقلات را اشغال‌نمود ند . (۵۲)

چون غلزائی هادرراه بین کابل و کندهار میزیستند موقع یافتند ازآغاز رقابت بین صفویان ودولت بابری هند برسر کندهار درسیاست بین‌المللی وارد شوند و « یك قدرت راعلیه دیگر استعمال کنند.» (۵۳) عقیده عمومی بران بود که دربار دهلی میخواست بوسیله غلزائی‌ها کندهار رابدست آرد ودربارشاه‌حسین صفوی نمیدانست چطورازسرکشی آنهاجلوگیری نماید. (۵۴) اورنگ زیب برسر کندهار باصفویان

---

(۵۰) جغرافیه قدیمی هند ، ص ۸۹

(۵۱) برای تفصیل‌مراجعه شود به سقوط خاندان صفوی وغلبه افغانهابرفارس، L. Lockhart ، کیمبرج ، ۱۹۵۸، ص۸۲ .

(۵۲) «روابط گورگانیان باقبایل‌شمال ـ غرب» Verma ، ك ۱ . شماره ۴، ۱۹۵۰ ص ۲۵۱ .

(۵۳) کتاب متذکره سقوط خاندان صفوی، ص۸۳ .

(۵۴) تاریخ فارس، J. Malcolm ، ۱۹۲۹ ، لندن، ج ۲ ، ص۴۰۴

مخالف شد وغلزائی‌ها را تحریك کرد بحدیکه «آنهایك منبع دایمی مشکلات برای فارس» ۵۵ گردیدند.

درآغاز قرن هژدهم میرخان، مشهور به میرویس، سر کرده غلزائی‌ها بود. او دربین قوم نهایت محترم وخوب متمول بود. سرمایه او درتجارت باهند در دوران بود. (۵۶) ولی‌از پول درراه مقاصد سیاسی ازادانه استفاده میکرد. در سفر های هند، فارس وعربستان در مسایل کشور داری وهمچنان در باره کشور های مجاور معلومات کسب نموده بود. بوسیله یك خانم سدوزائی خود با در انیها در ارتباط بود بحدیکه دردسته بندی های شان سهم میگرفت.

بعد از اخراج درانیها از کندهار یك دوره مختصر روابط حسنه بین گرگین ومیرویس آغاز یافت. میرویس بحیث کلانتر کندهار رول داشت وگرگین درباره امور مهمی چون تحصیل مالیات ها واعزام لشکر به محلات دوردستی با او مشوره میکرد. (۵۷) در همین وقت «نفوذ وقدرت او بسبب سخاوت فوق‌العاده وروش‌های مهذبانه‌وجذاب اوفزونی گرفت» بحدیکه گرگین خان «ازشکوه او رشك برد، کوشید منکوبش کند وثروت اورامصادره نماید.» (۵۸) به بهانه ئی اورا باصفهان تبعید کرد واورا بحیث یاغی به شاه معرفی نمود. منظور گرگین این بود کـه شاه اورا «درحبس اندازد واجازه مراجعت برایش ندهد.» ۵۵ درعین‌حال گرگین سعی کردقوم اوراهم منکوب کند.

---

(۵۵) روابط گورگانیان بافارس، عبدالرحیم، ك ۱، ۱۹۳۵، ص ۱۲۹.

(۵٦) اثر Krushinski ص ۵۲.

(۵۷) تیت ص ۴۳.

(۵۸) تاریخ فارس، جان‌ملکم، ص٤٠٦،٤٠٥.

(۵۹)، کتاب Krushinski ص ۳۴.

ولی میرویس دراصفهان باتدبیر وروش سیاستمدارانه بخلاف توقع توانست حسن نظرشاه ضعیف الاراده ودرباریان، منقسم بدودسته متخاصم وتوطیه کار را حاصل کرده اجازه مراجعت بکندهار دریابد. مشاهده وضع روبانحطاط امپراتوری وضعف حکومت ودربار صفوی احساس استقلال طلبی رادرمیرویس هنوزهم قوی ترساخت؛ بعدازمراجعت بکندهاربرای حصول استقلال مجاهده نمود. باین منظورسر کرده گان قوم راباخود متحدساخت ولی باگرگین درظاهرروش دوستانه درپیش گرفت. گرگین هم براو اعتماد نمود ومثل سابق بااو دراموره شوره میکرد. بزودی میرویس به مصلحت بلوچ ها پلانی علیه گرگین طرح کرد. بموجب آن شخص میرویس به گرگین خبرداد که بلوچ ها یاغی شده افغانهارا غارت کرده اند. گرگین فوراً با قطعه ای ازمحافظین خود بسوی بلوچها روانشد وبامراومیرویس هم باسه هزارافغان مسلح به آنسوشتافت مگرقبل ازآنکه اردوی صفوی رسیده باشد میرویس وهمراهان او گرگین ومحافظین اورادرده شیخ ارغستان ازبین بردند(۱۷۰۹). (۶۰) متعاقباً اردوی فارس مقیم شهر کندهاریابقتل رسید ویارانده شد. سپس میرویس دریك مجلس بزرگان قوم رامخاطب ساخت: «هرانچه، شمابخاطردین میکنید، ..درسنگ مرمرحك خواهدشد وتاروز حشرتمام مردم آن راتجلیل خواهند کرد». ولی دسته‌ای ازآنها ازعواقب کار درهراس بودند وگفتند: «امپراتوری فارس وسیع ومقتدراست. لشکروخزانه‌فراوان دارد. مامردم غریب باکدام وسایل باآن مقاومت خواهیم توانست؟» آنهادرتشویش بودند که حکومت صفوی برای اعاده حیثیت خود حتماً باقدامات انتقامی دست میزنند وبنابران «... مصلحت را دران دیدند که موضوع با اطلاع شاه هندوستان

(۶۰) کروشنسکی، ص۴۷. بقول میرزامحمد مهدی «وقتیکه گرگین خان بعزم تنبیه طایفهٔ کاکری ودرمنزل ده‌شیخ خارج قندهاربود» ازبین برده‌شد. تاریخ جهانگشای نادری ، بمبئی ۱۳۰۹ق، ص۶. هانوی روایت مختلفی دارد .

رسانیده شود ودرصورت لزوم ازاو کومك مطالبه گردد.» (٦١) این سر کردگان‌حتی گفتند که درصورت فشار حکومت فارس به هندوستان مهاجرت کرد ولی میرویس بانطاقی جذاب معمول‌خود آنهارا چنین مخاطب ساخت: «ازدیروقت است اهل فارس ازحدود انصاف وعدالت تجاوز کرده‌اند وبطرق مختلف عزت وملت مارا جریحه‌دارساخته‌اند.»ولی اکنون‌امپراطوری‌شاه‌ضعیف ودرحال‌تجزیه‌بوده‌قدرت‌مسلح شدن‌را ندارد. «با انهم اگرشما قدرت مقاومت را درخود نمی‌بینید وبرای جلب معاونت به شاه هندوستان فرار میکنید باید ثروت خود را بدست دیگران ندهید و خود را بدون کدام علت قوی تابع کدام قدرت دیگرنسازید.» (٦٢) میرویس‌در عین‌حال برای رفع تشویش وتشجیع انها فتواهایرا که جهت طرد کردن سلطه اجانب از علمای عربستان وماوراءالنهر وهندوستان حاصل کرده بود با نها نشان داد وباین‌ترتیب شك وتردد انهارا ازبین برد. بعدازان انها میرویس‌رابحیث زعیم خود انتخاب کردند وکثیرترین‌انها به جنگ آماده شدند. (٦٣) بعدازان میرویس باقدامات دپلوماتیکی هم متوسل شد. درضمن‌نامه مفصلی ازقیام مردم به سبب‌ظلم گرگین وانتخاب خودش بحیث زعیم کندهار به شاه فارس اطلاع داد وبرایش توصیه نمود که به سخنان معاندین گوش ندهد وبقول خودش باید «... دراین امر خطیر احتیاط بکار برد واگرموضوع بمن سپرده شود من تمام توجه خود را بان معطوف خواهم نمود وممکن حزم واحتیاط وکمی تاخیر مثمر ثمر نیکوی گردد.» (٦٤) البته میرویس از فارس مطمئن نبود وجلب

---

(٦١) ایضاً ٤٩.

(٦٢) ایضاً ٤٩، ٥٠

(٦٣) ایضاً ٤٧، ٤٨.

(٦٤) ایضاً، ص ٥١.

دوستی حکومت بابری هند را لازم دید. درطی نامه ای (اواخر ۱۷۰۹) که بوزیران آن کشور فرستاد نوشت: «ما افغان ها نسبت به دیگر کشور های مسلمان به دوستی وهمسایگی پادشاه هندوستان فخر میکنیم وبنا بران امیدوا ریم عندالضرورت بخاطر مذهب خود باما مساعدت خواهد کرد.» (٦٥) مگراو علاوه کرد که اکنون مابکدام کومك نظامی ضرورت نداریم صرف طر فداری شاه از ما کافی است واگر موافقه شان باشد باستعانت خداما خواهیم توانست دشمنان مذهب را منکوب نمایم. شاه هندوستان بزودی جواب «قناعت بخش» بکندهار فرستاد ومیرویس پس از اینکه از طرف هندوستان مطمئن شد وخطر احتمالی از آن طرف هم رفع گردید نهایت مسرور گشت وباجرای امور نظامی وملکی داخلی مشغول شد. (٦٦)

عکس العمل حکومت صفوی در برابر وقایع کندهار در دوشکل ظاهر شد. درمرحله اول برای اعاده نظم سابق نمایندگانی نزد میرویس فرستاد ولی میرویس به محمد جامع نماینده آن گفت: «خودت چنین میپنداری که عقل وفراست تنهادرزن صفتی موجوداست وهرگز به کوهسارهائیکه این کشوررا احاطه کرده است عبور نکرده است. بگذارشاه خودت، طوریکه میخواهد، بامازورازمایی کند. اگر، اوطوریکه خودت میگویی، قوی باشد تنها باعمال، نه الفاظ تهی، باطرح های مامقابله خواهدنمود.» (٦٧) میرویس به دومین نماینده صفوی، محمدخان، والی هرات، که دوست قدیمی ومصاحب سفر حج اوبود، هم جواب مشابهی داد وگفت: «خدا را شکر کن که خودت به سبب دوستی برما حق مهمانی پیدا کرده ای اگرنه باید مجازات میشدی برای اینکه مارا تحقیر میکنی ومارا بعدازاینکه زنجیرهارا گسسته یم به عبودیت دعوت

---

(٦٥) ایضا ۵۲، ۵۳.

(٦٦) ایضاً

(٦٧) تاریخ فارس ،جان ملکم ، ص۴۱۱.

میکنی. ولی به یقین بدان که ساعت انتقام فرارسیده وافغان های غیور برای مجازات نمودن اهل فارس وسایل انتخابی خد امیباشند. شمشیرهای ما اکنون کشیده شده وتا وقتیکه شاه شما خلع نگردد و کشور شما فتح نشود در غلاف نخواهد شد.» (٦٨)
تنها بعد ازان بود که مرحله دوم عکس العمل اغاز گردید وحکومت صفوی بقدرت نظامی متوسل گردید. اول خسروخان، والی گرجستان وبرادر زاده گرگین رابه قیادت ۱۲۰۰۰ عسکر بکندهار اعزام نمود. اوتاحدی موفق شد. او افغان هارا هزیمت داد. وشهر کندهار را محاصره هم کرد (۱۷۱۱) وتسلیمی بلا شرط را تقاضا نمود، ولی سر انجام خود او باعده بیشترعساکرش ازطرف افغان ها بهمکاری بلوچ ها بقیادت میرویس ازبین رفت. لشکر دوم صفوی بقیادت محمد رستم خان هم به سرنوشت مشابهی دوچارگردید ومیرویس تاوفات خود در ۱۷۱۷ کندهار را بحیث یك زعیم بالاختیار اداره نمود.

درباره اینکه میرویس چه نوع لقب اختیار کرد اختلاف موجوداست. بقول سلطان محمد درانی میرویس «اگرچه رتبه شاهی داشت کوس سلطنت بنام خود ننواخت.» (٦٩) یك مورخ معاصر مینویسد که میرویس صرف با یك لقب ساده «وکیل» اکتفانموده. (۷۰) هان وی (Hanway) در۱۷٦۲ نوشت که میرویس لقب شاهی را با تمام نشان‌های مطاع بودن اختیار نمود. خطبه بنام او خوانده میشد و درسکه وی یك مصرع فارسی باین مفهوم حك بود: «این سکه بامرمیرویس، امپراتور جهان ویك حکمران بسیار عادل، در کندهار محل سکونت او ضرب گردید.» (۷۱)

---

(٦٨) ایضاء

(٦٩) تاریخ سلطانی، ص ۷۲

(۷۰) سقوط خاندان صفوی وغلبه افغان برفارس، L.Lockhart کیمبرج، ۱۹۵۸، ص ۹۲.

(۷۱) انقلابات فارس شامل سلطنت شاه حسین وغلبه افغان‌ها، لندن، ۱۷٦۲، ص ۱۲۰

بهرحال معلوم نیست نام افغانستان در عهد او به سرزمین زیر لوای او بکار برده شده باشد. ولی میرویس بدون شك «پیشقدم آزادی افغان» (۷۲) میباشد و اگر او شخصاً سلطنت فارس را متعرض ننمود ضربه نخستین بر پیکر آن حواله کرد وچنان مردانی تربیه کرد که بذریعه آنها امول او براورده شد. نه تنها دوستان بلکه مخالفان هم به تدبیر وشجاعت فوق العاده او قایل بودند. (۷۳) «اهل غلجائی اورا ازبزرگان وقت وعصر میدانند» (۷۴) ومردم عامه افغان تاهنوزهم جهت عرض ارادت واخلاص مقبره اورا زیارت میکنندومیگویند:

حاجی میرویسه جنتی شی مونږ دگرگین له ظلمه تاخلاص کړی یو نه (۷۵)

حاکمیت افغان برفارس

درباره حاکمیت افغان برفارس آثار زیادی موجود است وتمام آنها به نویسندگان ایرانی ویاخارجی منسوب است. دراین باره آثار دسته اول ازطرف خود افغانها تاحال دیده نشده است. تنها تاریخ سلطانی یکنیم قرن بعد ازغلبه افغان برفارس نوشته شده است مگر این اثر دراین مورد مواد کمی دربر دارد. متاسفانه از خود غلزائی ها که درفارس حکومت کرده اند یاد داشتی نمانده است. شاید به همین علت ها باشد که در تمام آثاری که در باره غازائی ها بمیان آمده نظر آنها رعایت نگردیده است. جامع ترین کتاب درباره غلبه افغان برفاس که منسوب به لاکهارت،

(۷۲) کتاب متذکره سقوط خاندان صفوی وص ۹۲

(۷۳) تاریخ فارس، ملکم، ۴۱۲ ، مترجم ایرانی این کتاب جمله فوق درباره شخصیت میرویس راحذف کرده است. ص ۲۹۱ ، برای بیوگرافی میرویس مراجعه کنید به میرویس بابا نشریه اول وزارت اطلاعات میرویس نیکه، تالیف عبدالرؤف بینواء

(۷۴) تاریخ سلطانی ۷۳ ،

(۷۵) «سهم زنان درادب شفاهی» معصومه عصمتی، عرفان، شماره ۹ .۱۳۵۵

یك نویسنده معاصر انگلیسی میباشد، هم درمورد غلزائی ها نظر آفاقی ندارد. در آثار نویسندگان تنگ نظر ایرانی این دوره رستاخیز افغانها بنام «فتنه افاغنه» خلاصه شده است. مگر این نویسندگان این حقیقت را پوشیده میگذارند که قرنها قبل وبعد از غلبه افغان بر فارس تا رویکار شدن خاندان پهلوی درربع اول قرن بیستم خاندانهای خارجی الاصل برفارس حکومت کرده اند وخاندان هوتکی افغان مستثنی نمیباشد. باآنهم این نویسندگان تاریخ سلطه افغان برفارس را که بسیار مختصر ولی خیلی پرحوادث ومهم میباشد مسخ نموده اند .

این نویسنده میکوشد این نوشته مختصر در باره غلبه افغان برفارس را براساس نوشته کروشنسکی T. J. Krushinski تهیه نماید. یك تعداد آثار بنام های مختلف به کروشنسکی منسوب میباشد. ولی تمام آنها عین مطالب را به تفصیل کم و بیش در بر دارد. کتابی که این نویسنده از آن استفاده کرده است اصلا تاریخ سیاح نام دارد وکروشنسکی آنرا در وقت شاه اشرف هوتکی جهت استفاده وزیر اعظم ترکیه عثمانی ، ابراهیم پاشاه در قسطنطنیه نوشته که در ۱۷۲۹ در آنجا نشرشده است . ترجمه انگلیسی این اثر در ۱۸۴۰ ازطرف مت فورت G. N. Mitfort ازیك نسخه لاتینی (ترجمه J.C. Clodius) در لندن بنام داستان های یك سیاح، یاتاریخ جنگ های افغان بافارس منتشرشده است. کروشنسکی اصلایك اسقف پولیندی بود که بین ۱۶۹۵ و ۱۷۲۵ مدت ۱۸ سال تمام دراصفهان زندگی نموده است.وی ناظر رویداد های فارس در دوره افغان هابود وچندین لسان میدانست. چون این مبحث تماماً ازروی اثراودرست کرده شده ازتذکار صفحات وغیره خودداری شده است بجزدرآن موارد خاص که از آثار دیگران

استفاده شده است. ولی سنوات از کتاب لاکهارت گرفته شده است. (۷۵ الف)

میرعبدالعزیز، برادر وجانشین میرویس، چون از «جنگ های متعدد زحمت ده» به ستوه آمده بود، به آنچه بدست آمده بود، قانع بود. او میخواست حتی بحکومت صفوی باج قبول کند، مشروط به اینکه حکومت کندهار درخاندان خودش میراثی شناخته شود. ولی بزودی نزاع برسرموضوع برخاست با آنکه میرویس درباره اتحاد واتفاق سخت وصیت کرده بود. یك دسته بزرگ جنگ به قیادت محمود (تولد۱۷۰۲م) پسر کلان میرویس بمیان آمد. دراواخر ۱۷۱۷ محمودعم خودرا به تهمت «نقض عهد تجدید جنگ با فارس» کشت. محمود با این عمل خود که در واقع جهت حصول قدرت بود رضای عامه را حاصل نمود وخود بحیث زعیم پذیرفته شد، با آنکه درچار سوق اظهار کرد که «من او را ازبین برده ام.» آنچه بامحمود دراین مقتدر شدن دراماتیکی و کودتایی او کومك کرد مخالفت افغان ها با مفکوره تابع بودن مجدد بفارس بود. این حقیقت هم بامحمود کومك کرد که اومعتمد پدر بود ودرنتیجه حصه گرفتن «درتمام جنگ های او» درامور نظامی تجارب زیادی اندوخته بود. ولی حصول قدرت درنتیجه این قتل درخاندان میرویس رخنه عمیقی تولید کرد که پسان ها یك علت عمده سقوط این خاندان را فرا هم آورد.

محمود در مدت کوتاه حکمرانی (۱۷۱۷–۱۷۲۵) جنگ های زیادی کرد. بعد ازیك محاربه بی نتیجه بادرا نیها درموضع دلارام برسرفراه که درآن اسدالله

(۷۵ الف): وقتیکه خبرفتح حیرت آورشاه محمود با روپارسید در ۱۷۲۴ درلندن یك رساله کوتاهی بنام کرومول فارس ازطرف یك نویسنده نامعلوم انتشاریافت. این اثر کاملا خیالی است، درباره میرویس که در ۱۷۱۷ وفات کرد، درآن مذکوراست که اودر ۱۷۲۲ اصفهان رافتح کرد وتاج شاهی بشرطی برایش تقدیم شد که موصوف مذهب سنی را بپذیرد. برای تفصیل مراجعه شود به کتاب قبل الذکر لاکهارت بنام سقوط خاندان صفوی، ص ۵۴۳

سدوزئی بسر کرده درآنیها هم بقتل رسید، محمود برطبق وصیت پدرش به فارس متوجه‌شد. این به کریدت محمود است که برای این امر خطیر نه تنها حمایت قوم خود را بلکه حمایت هزاره های امامی و بلوچها را هم حاصل کرد. محمود در اواخر تابستان ۱۷۲۰ یك لشکر مرکب از . . . ر ۱۱ نفر را برای عبور از دشت سیستان برشترها و اسپ ها رهبری کرد و بکرمان رسید . هر کس نمیتوانست این سفر سخت را انجام دهد و ۲۰۰۰ نفر بکندهار مراجعت کردند قسمت بزرگ لشکر در اخیر همان سال شهر کرمان را بکو ملك اقلیت زردشتیان آن شهر بدون جنگ اشغال کرد ، مگر آنها بزودی این شهر را دراثر مقابله موفق یك لشکر بزرگتر فارس ، بقیادت لطف علیخان ترك کردند . جای تعجب است که این پیروزی برای فارس بدبختی‌ها ببار آورد . درباریان اصفهان بکومك مجتهد بزرگ آن کشور شاه حسین صفوی را علیه اعتماد الدوله (صدراعظم) وداماد او لطف علیخان که تازه در کرمان علیه افغانها موفقیت حاصل کرده بود تحریك کردند. آنها تهمت بستند که این دومامور بزرگ صفوی بنای «بغاوت» را گذاشته‌اند. درحالیکه آنها که اهل سنت وجماعت بودند در واقع اشخاص با کفایت ومقربین شاه بودند . اعتماد الدوله بامرشاه کور گردید ولطف علی زندانی شد. از نتایج فوری این واقعه تجزیه لشکر صفوی در کرمان وبغاوت مردم لزگی در داغستان بود. افغان ها که از جریان خبر داشتند در زمستان سال ۱۷۲۱ بزودی باز به کرمان رسیدند وآن شهر را به استثنی حصاران در تصرف آوردند. درین وقت به محمود خبر رسید که حکومت صفوی در اصفهان قادر بران نیست که در قعر زمستان لشکر بزرگی علیه او تهیه کند. بنابران او فوراً تصمیم گرفت ولشکر خود را بر اسپان قوی و چابك بسوی اصفهان سوق داد. ولی هنوز هم منظور او اشغال اصفهان نبود بلکه میخواست حکومت صفوی نتواند مواد خوراکی وسایر ضروریات را برای نگهداشت یك لشکر بزرگ ذخیره کند. بنابران لشکر محمود از محلات

وعلاقه های مختلف تاشیراز ، لورستان واصفهان مواد خوراکی وعلوفه بزور بدست آورد. حکومت صفوی بعد باعجله به ترتیب یك لشکر پرداخت، لشکر جدید ان مرکب ازاهل فارس، گرجستان واعراب بود که قیادت ان به رستم علیخان اعتماد الدوله جدید و خان سنی اهوز سپرده شد. لشکر صفوی که در گلنا باد نزدیك اصفـهان موقعیت گرفت نظر به لشکر افغان ها هم بزرگتر بود وهم توپ هـای عالـی تر و بهـتر درد سترس داشت. ولی افغان ها بلحاظ تشکیل و داشتن لیدران و قوماندانان تفوق داشتند. این دولشکر بتاریخ ۸ مارچ ۱۷۲۲ باهم بمقابله پرداختند. اول رستم خان قوماندان غلامان شاهی موفقانه برافغان ها تاخت. نزدیك بود مرکز لشکر افغان بقیادت محمود عقب نشینی کند مگر امان الله ونصر الله، قوماندان های جناح راست و چپ دراین هنگام شجاعت قابل وصفی نشان دادند. وروحیه لشکر افغان احیا و تقویه شد. درهمین وقت قطعه ای ازلشکر افغان بران قطعه ای از لشکر صفوی حمله کرد که سر کرده آن اعتماد الدوله بی کفایت بود. اعتماد الدوله فرار نمود. قطعه اعراب هم بعد ازان فرار کرد. وسپس همینکه قوماندان قطعه توپچی صفوی کشته شد تمام اردوی صفوی عقب نشینی اختیار کرد. اردوی صفوی ۴۲٫۰۰۰ واز افغان ها کمتر ازنصف آن بود با آنهـم تلفات اردوی فارس ده مرتبه بیشتر از تلفات افغان بود. (۷٦) افـغان ها در گلناباد یکی از بزرگترین جنگ ها را در تاریخ خود کمایـی کردند. این جنگ محمود را در جمله جوان ترین فاتحان زمان خود قرارداد (درانوقت محمود ۲۰ ساله بود). محمود بعد از گلناباد ظاهراً بفکر اشغال اصفهان نبود. زیرا که اردوی او بعد از حصول غنایم زیاد خواهان مراجعت بوطن بود ولی مردم فارس و حکومت صفوی بقدری سراسیمه شده بودند که محمود تصمیم گرفت اصفهان را هم فتح کرده برفارس حاکمیت نماید، بنابران او قبولی صلح را که از طرف شاه صفوی پیشنهاد شده بود مقید به شرطی دانست

---

(۷٦) کتاب قبل الذکر لاکهارت ، ۱۳٦ـ۱۴۲.

وآن این بود که باید شاه دخترخودرا باوبنکاح بدهد. شاه هنوز باین کارحاضرنبودو آنرا کسرشان میدانست. بعدازان محمود براصفهان که دروقت ا ج خود...ر۶۵۰ نفوس داشت مارش نمود. ولی عوض حمله مستقیم بمحاصره آن پرداخت. ومتوقع بود که شهربدون جنگ تسلیم خواهدشد. محمود دراین تدبیره وفق شد. ولی بقیمت حیات هزارها انسان. حقیقت این بود که بعد ازگلناباد حکومت صفوی ازبین رفته بود وقدرت متشکل آن دیگرجزء تاریخ شده بود. شاه خودرا درقصرمحاصره کرده ومحافظان نظامی چندین مرتبه بر مردما نیکه برای امان خواهی وچاره جویی بقصر رومیبردند فیرنمودند وبسیاری را کشتند. بمردم محاصره شده شهر از طرف حکمرانهای محلی کومك نرسید. والی گرجستان ازکومك فرستادن عذر خواست. مردمان شهر قزوین، درنزدیکی اصفهان، بتعداد ۸۰۰۰ نفر را برای شاهزاده طهماسپ تهیه کردند ولی باو اخطار دادند که در صورت پیروزی اوممکن برطبق عنعنه بامرشاه نابودشود. مردم تجارت پیشهٔ ارمنی جلفای اصفهان چون بفکر حفاظت ثروت خود بودند باافغان ها دستیاری کردند وبرطبق تقاضای آنها بتعداد ۵۰ دوشیزه فرستادند. کردهای سنی به بهانه اینکه میخواهند باعثمانیان متجاوز مقابله کنند از شهر بیرون شدند، این اقدام آنها بموافقه افغانها صورت گرفت. خان سنی اهوز که دراین وقت یك شخص مهم درشهر بود باافغانها اتحادبست. مگرآنچه بالاخره روحیه محاصرین راشکست قلت مواد غذائی وانتشار امراض بود، اصلادر شهر مواد کافی خوراکی ذخیره نشده بود باآنکه امکان آن درطول سه ماه اول محاصره موجود بود. قحطی شروع شد. اول گوشت شتر، اسپ وخربقیمت گزاف بفروش رسید، مگراین «ذخیره» زود بانجام رسید، ومردم شروع کردند به خوردن «گوشت گربه ها وسگ ها تاوقتیکه در اصفهان میسرمیشد». مردم درسرکها وخیابان ها متشتت شدند. دوشیزه گان وزنان شوهر دار که تااین فرصت درستروم‌زین به جواهرومروارید بودند، از خانه هابیرون رفتند وبیهوده درطلب نان گشتند زیراکه

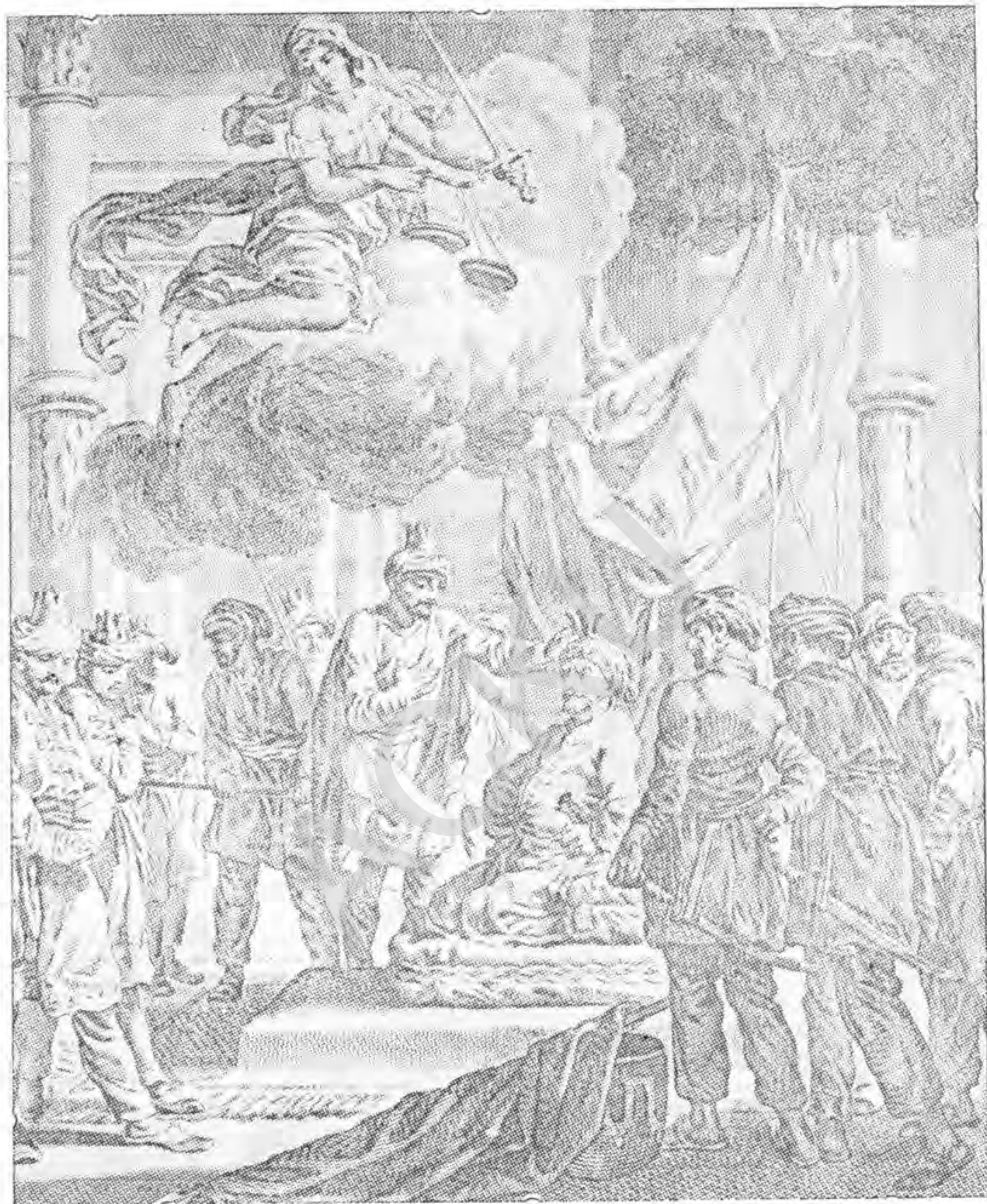
هیچ کس زیورات شان را نمیخواست و دربدل آنها قادر به اعطای نان نبود تا آنکه سر انجام آنها خسته شده گریه کنان بر روی خاك افتادند وهلاك گشتند. بعضی ازمتمولین واشراف چون دیدند که دیگر نمیتوانند باهل وعیال نان وخوراك بدهند خود و وابستگان خود را مسموم نمودند. تعداد کسانیکه از قحطی مردند «حتماً به یکصد هزار میرسید.»

محمود که از این حال اطلاع یافت لشکر خود را ازشهر کمی بیرون کرد تاکه «شهرازویرانی کامل دراامان شده باشد». به افسرهای خود امر کرد که «برمردم حمله نکنند». شاه بالاخره چاره را حصر دیدوخواست تسلیم شود. اول یکی ازدختر های خود را بزنی به محمود فرستاد، بعد از آن خود بتاریخ ۲۳ اکتوبر۱۷۲۲در فتح آباد بنفع محمود استعفی داد و اورا چنین مخاطب ساخت:

«پسرم ! چون مشیت الهی براین است که دیگرمن شاه نباشم وچون اکنون فرصت آن فرارسیده که خودت برتخت فارس جلوس کنی من باتمام اخلاص وصمیمیت امپراتوری را بتومیگذارم.» (۷۷) بعد ازآن هریکی ازوزرای صفوی که درمعیت شاه مخلوع بودند «قبای سلطان جدیدرا بوسیدند وخاضعانه وعده اطاعت وبیعت دادند».شاه‌محمود بعد از ورود باجلال وباشکوه در اصفهان امر داد که مواد خوراکی از اردوگاه به شهر آورده شود. بزودی درشهر قحطی به وفرت تبدیل‌شد. محمود درحکومت تغییرات مهمی نیاورد وشاه مخلوع را بحیث مشاور مقرر کرد.ولی در راس هروزارت خانه یك افغان را بحیث ناظر مقرر نمودودفتر دیوان بیگی را بافغانی سپرد که او «ازصلاحیت خود بهچنان عدالت ونرمی کار گرفت که تمام اهل فارس ازو ستایش نمودند.» ولی منصبداران وعساکر افغانی پول هنگفتی بدست آوردند.

---

(۷۹) هان وی، ص۱۸۰.



شاه حسین صفوی درحالیکه جقه شاهی را برسرشاه محمود هوتکی مینهد .

(از کتاب جان هان وی)

V۰۵۱

مگر بزودی حادثه ای در قزوین (نفوس ۱۰۰،۰۰۰) سبب شد که افغان ها و اهل فارس باهم سخت دشمن گردند. اهل قزوین شب هنگام (۸ جنوری ۱۷۲۳) قطعه ای از اردوی افغان را که آنجا وا ینجا متشتت بود ناآگاهانه مورد تاخت قرار دادند و ۴۰۰۰ آنهارا کشتند. در اصفهان انتقام گیری آغاز شد و « تمام آنهائیکه قدرت حمل سلاح داشتند [کشته شدند] واشراف و تجبا ازدارایی خود محروم ساخته شدند.» شاه مخلوع زندانی شد و بتعداد زیادی ازشهزادگان بقتل رسیدند. علاوه بران شاه محمود شش درجه مختلف اجتماعی رادربین ملت ها واقوام مختلف فارس ایجاد کرد آخرین مقام را به اهل فارس واولین مقام را به افغانها قایل شد.

اهل درگه زین دراردو استخدام شدند وازکند هار صرف دومرتبه قوت الظهر بشاه محمود فرستاده شد معاش باردو مستقیماً تادیه نمی شد وعساکر باغنایم امرار حیات میکردند وخمس غنایم رابدولت میپرداختند. باین ترتیب شاه محمود تاجنوری ۱۷۲۵ بکومك جنرال های باکفایت ولایق خود چون امان الله ونصر الله توانست شیراز گل پایکان، کاشان ودیگر جاها را تابع گرداند. تنها دریزد بمانعی برخورد ولی رقیب او شهزاده طهماسپ آزادودرحال فرار بود.

مگر بعد ازواقعه یزد شاه محمود دفعتاً بریاضت پرداخت وشاید قرارمعمول ۴۰ روز ریاضت کشیده باشد. دران هنگام او تنها آفتاب غروب یعنی بوقت شام نان خشك وآب صرف میکرد. از ین چنین معلوم می شود که شاه محمود در هنگام ریاضت روزه میگرفت. علت ریاضت کشیدن او واضح نیست. او درحالی بریاضت پرداخت که حاکمیت او کاملا تثبیت نشده بود وبه رهبری شخصی او ضرورت قوی موجود بود. مگر ازمطالعه حیات شخصی او مامیتوانیم بـه بعضی نتایج برسیم. شاه محمود درزندگی شخصی معتدل، متقی وبزن خود وفادار بود. قران را می خواند برغربا رؤف ومهربان بود. تعصبات مذهبی نداشت هزاره های امامی در جمـله

محافظان شخصی او بودند ونصرالله یکی ازجنرالان لایق او زردشتی بود. شاه محمود وقتی با اهل فارس بهخشونت وسختی رفتار کرد از این جهت نبود که آنها امامی بودند (البته این یکی ازعلت هابود) بلکه عمدة باین جهت بود که آنهادرقزوین یك قطعه ازاردوی اورا ازبین بردند. پدرش حاجی بود وبرادر کهترش حکمران کندهار بنام «درویش» شهرت داشت. واین میرساند که او به تصوف عقیده داشت. علایم میرساند که خودشاه محمودهم به آن «تمرینات روحی» معتقد بود که «مسلمانان هندی که آنها نظر به مسلمانان سایر کشورها بیشتر بدان گرویده بودند بکندهار [دوباره] رواج داده بودند.» (۷۸) مقصد از این «تمرینات روحی» طریقه های اسلامی یا تصوف است. بگمان غالب مقصدشاه محمود از ریاضت کشیدن طلب پوزش از خدا نسبت به آن خونریزی بود که بامرخودش صورت گرفته بود. ولی سرانجام شخصاً به خون ریزی گرائید زیرا که ریاضت «به عقل اوصدمه رسانید.» (۷۹) شاه محمود بعد ازریاضت بردوست ودشمن مظنون شد. چنین پنداشت که هرکس دشمن اوست. نه تنها به اهل فارس شدت روامیپنداشت بلکه خود افغان هاهم از اومصون نماندند. حتی شخص خودش هم به عین سرنوشت مبتلا شد ومرحله ای رسید که او «دست هاوشانه های خودرا بادندان ها» میدرید.

سرکرده گان افغان بتاریخ ۲۶ اپریل ۱۷۲۵ جرگه کردند. واشرف را که عموزاده وهمسال محمود بود بشاهی گزیدند. درشخص شاه اشرف صفات جنرالی محمود وسیاستمداری میرویس تجمع کرده بود. ولی موقف اوضعیف تر ازموقف شاه محمود بود. شاه جدید از کندهار قوت الظهر توقع کرده نمیتوانست چون او

---

(۷۸) هان وی، ص ۲۲۱

(۷۹) هان وی، ایضاء

محمود را که به سبب اختلال دماغ مرگ وحیات به او بی تفاوت شده بود ازبین برده بود (شاید حس انتقام گیری هم دران موثر بوده باشد چونکه محمود پدر اشرف را قبلا کشته بود) ومصاحبان اورا ازدارائی شان محروم گردانید. حکمران کندهار که برادر عینی محمود بود باشاه اشرف دشمن شد ، ولی شاه اشرف که « هر کس باواحترام قایل میشد » یعنی افغان های مقیم اصفهان باو احترام داشتند ودربین مردمان فارس نام خوبی کمایی کرده بود روش نرم را دربرا برتمام آنها درپیش گرفت . بتمام مناطق وهم به آنهائیکه هنوزهم مقاومت میکردند مکاتب عفو فرستاد . درین مکاتب شاه اشرف « ازین کشورزیبای فارس » سخن رانـد . شاه اشرف مخصوصاً به دلجویی شاه مخلوع پرداخت. درعین اینکه یکی ازدختران او را بزنی گرفت خودش را از حبس رها کرده ناظر امور قصر مقرر نمود وامر دفن شدن تمام شاهزادگان صفوی راکه بامرمحمود بقتل رسیده بودنـد در شهر مذهبی قم با اجرای مراسم عنعنی صادر نمود. شاه اشرف همچنان برای تدویـن کتابی بنام تذکرة الملوك امرصادر کرد که امروز یك منبع بسیار مهم در بـاره فارس میباشد . ولی مساعی اوجهت دستگیری شاهزاده طهماسپ نتیجه نـداد وان وزراء بامر اودر اصفهان بقتل رسیدند که به شاهزاده موصوف اخطاوداده بودند . مگر مدعی تاج وتخت باعده معدودی ازهمراهانش به کوهای مازندران فرارکرد.

شاه اشرف درین وقت مجبور شد باخطر های بزرگتر خارجی مقابله کند . روسیه وترکیه عثمانی بعد از تسلط محمود براصفهان باهم معاهده بسته بـودنـد (۱۷۲۴) . آنها خواستند مناطق نزدیکی فارس را بخاك های خود ضمیمه کنند وبا طهماسپ در « راندن افغان ها از فارس » کومك کنند، مشروط براینکه او مواد معاهده راپذیرد. روسیه بدینصورت تمام مناطق ساحلی غربی بحیره کسپین را اشغال کرد وترکیه عثمانی گرجستان ، ارمنستان وقسمتی ازازربائیجان رادرتصرف آورد ـ احمد پادشاه والی عثمانی بغداد، حتی آن مواضع درهمدان را هم اشغال کرد کـه

فقط سه روز از اصفهان فاصله داشت، مگر شاه اشرف جهت مقابله با این خطرات هم درساحه نظامی وهم درمیدان دپلوماسی به فعالیت های قابل وصفی متوسل شد. در اواخر ۱۷۲۵ هیئتی به سرکردگی عبدالعزیز به قسطنطنیه فرستاد. رئیس این هیئت کوچك اصلا یك قاطرچی افغان بود که بسبب اجراء کارهای بزرگی نامی کمائی کرده بود. شاه اشرف ومیانجی (سرکرده علمای افغان) مکاتیب عنوان سلطان عثمانی ووزیراعظم ابراهیم پاشا ومفتی اعظم قسطنطنیه فرستادند. عبدالزیز درحین ملاقات باوزیراعظم ودیگروزرا درفبروری ۱۷۲۶ بجرئت زیاد «ترك ها رابرای اینکه مانند افغانها درتخریب رژیم شاهی [صفوی] تمام مساعی خودرا بخرج نمیدهند، توبیخ کرد.» (۸۰) چون افغانان دولت مخالف قدیمی عثمانی یعنی صفوی راسقوط داده بودند برای وزرای عثمانی مشکل بود حقانیت حرب باافغانهارا ثابت کنند. آنهادرعوض براین اصرار کردند که چون اشرف خودرا امام وشاهنشاه خوانده است وچون کثرت امام درشریعت جایز نیست او باغی محسوب میگردد. عبدالعزیز درمقابل جواب داد که چون سرزمینهای مسلمانان خیلی وسیع شده دلیلی موجود نیست که عوض یك امام دوامام موجود نباشد. واگر باآنهم وجوددوامام ناجایز باشد اوحاضر است ثابت کند که امام اوبلحاظ نسب وحیثیت برسلطان عثمانی تفوق دارد باین دلیل که بگفته او (عبدالعزیز) شاه اشرف «به قوم جلیل قریش منسوب میباشد.» (۸۱) باآنهم، طوریکه فکرمیشد، مفتی اعظم درضمن یك فتوا حکومت عثمانی را حمایت کرد واشرف راباغی اعلام نمود. عبدالعزیز ظاهراً درماموریت خودناکام شد، ولی استدلال جسورانه او وباعام شدن مکاتب و فتوا اذهان عامه رابطرفداری افغانان بقدری زیرتاثیر آورد که درحرب های آینده بنفع شان تمام شد.

---

(۸۰) همان وی، ۲۴۲.

(۸۱) ایضاً، ۲۴۳.

احمد پاشا، بایك لشکر بزرگ (۰۰۰ر۷۰ تا ۰۰۰ر۸۰) بازمناطقی راتانزدیکی همدان اشغال کرد. شاه اشرف درنومبر ۱۷۲۶ بالشکر خود (۰۰۰ر۳۲) که مرکب ازافغانان، اهل فارس ودرگه‌زین‌ها بود، بمقابل لشکر عثمانی اخذ موقع نمود. چنین گفته میشد که درمقابل همچو یك لشکر بزرگ «سقوط افغان ها ناگزیر است.»(۸۲)

ولی اگرلشکر عثمانی بلحاظ کمیت بزرگتر بود موقف آن بلحاظ اخلاقی ضعیفتر بود. شاه اشرف بمصلحت میانجی، ازاین ضعف عثمانیان استفاده اعظمی کرد، و«کوشید تخم بغاوت را دراردوی عثمانی تولید کند.» (۸۳) کمی پیش ازتقابل اردوها او یك هیئت علمارا به کامپ احمد پاشافرستاد.

این هئیت علمی با بیانات فصیح واعمال متقیانه خود بقدری عساکر عثمانی را زیر تاثیر اورد که احمدپاشا « گمان خیانت کرد. » براستی هم متصل بعد ازآنکه هئیت رخصت شد قطعه ای ازعساکر کرد وغیره لشکرعثمانی را ترك کرد و با افغان ها پیوست . احمد پاشاه ازترس اینکه مبادا احساسات بجانبداری افغان درتمام اردوی اوسرایت کند خواهان مقابله فوری شد . ولی وقتیکه افغان‌ها قطعه پیش قراول (... ر۶) اورا ازبین بردند سخت افسرده گشت متعاقباً حملات بزرگ اودرهرطرف ازطرف افغان ها دفع گردید واحمد پاشاه بابی نظمی زیاد به عقب نشینی مجبورشدولوازم زیادرابا ... ر۱۲ مرده درعقب گذاشت. شاه اشرف چون بخوبی میدانست که برای استحکام موقف خود درفارس به حسن نیت عثمانیان نیاز دارد نخواست احمد پاشا بیش‌ترازان تحقیر گردد. درحالیکه او فرار مینمود برایش پیغام صلح فرستاد ودران ازمبادله اسیران جنگ ولوازم غیرحربی پیشنهادی نمود ودرضمن برایش نوشت که « چون او بحیث یك حکمران قانونی قلمروهای خودرا

---

(۸۲) ایضاً، ۲۴۷.

(۸۳) ایضاً، ۲۴۸.

درتصرف آورده است ، لذا مناسب نمیداند بحیث یك قطاع الطریق عمل کند و اموال برادران خود را مصادره نماید . » (۸۴) ولی عثمانیان مصمم بودند این لکه رابا وجود « عمل سخاوت » اشرف ازبین برند . تا ۱۷۲۷ انها یك لشکر دیگری را که عمدة مرکب از عیسویان بود تشکیل نمودند ولی این لشکر جدید « ازگذشتن ازسرحدات امپراتوری انکار نمود » (۸۵) ونخواست بااحمد پاشا که او قبلا بایك لشکر بزرگ (... ر۶۰) مرکب ازعناصرعرب و کرد درنزدیکی همدان اخذ موقع کرده بود یکجا شود . عثمانیان درین وقت بامسایل بزرگ وخطیر دردیگرحصص امپراتوری ـ مخصوصاً باروس ها دوچاربودند. علاوتاً انها ازاین درهراس بودند که چون اشرف خود را « قریشی » خوانده است ممکن بکومك عرب ها « صاحب مدینه ومکه گردد وخود را سرکرده جهان اسلام اعلان نماید . » ۸۶ پس وزیـر اعظم درضمن پیغامی به احمد پاشا اکیداً اصرار کرد که با اشرف صلح نماید. در اکتوبر ۱۷۲۷ چنین یك معاهده بین طرفین درهمدان بامضا رسید. عثمانیان اشرف را بحیث « شاه قانونی قلمرو فارس» شناختـند و اشرف فتوحات عثمانی ها را در فارس برسمیت‌شناخت وسلطان عثمانی رابحیث « سرکرده مسلـمانان وجاه نشین واقعی خلیفه» قبول‌نمود. شاه اشرف باین تـرتیب بقیمت خاك فارس مـوقف خود را ازخطرعثمانیان مصون ساخت ولی دراین اثنا علیه اویك جبهه مشترك بین نادر افشار و شاهزاده طهماسپ درخراسان صورت میگرفت که سرانجام به حاکمیت افغان بـرفارس‌خاتـمه داد .

درخراسان‌ازوقتیکه اصفهان به‌تصرف افغان‌هادرآمد سرکرده‌گان‌محلی برای کسب‌قدرت درتلاش‌بودند. ابدالی‌هادرهرات برخاسته‌بودند. وملك‌محمودسیستانی

---

(۸۴) ایضا ، ۲۵۱

(۸۵) ایضا، ۲۵۳

برمشهد قبضه کرده بود. فتح علیخان قاجار در استراباد فعالیت مینمود وازبك ها اکثراً برخراسان تاخت وتاز مینمودند. در این هرج دسته های راهزنان اینجا و آنجا درفعالیت بودند. دربین این دسته ها شخصی بنام نادرقلی افشار (م تولد ۱۶۸۷) شامل بود که برای مدتی باوالی خراسان درراندن از بك ها همدست شده بود ولی بعد از ۱۷۲۲ خود صاحب یك دسته جدا گانه شده بود ونامی رادرمقابله با ابدالیان هرات کماثی کرده بود. نادرقلی وقتیکه (۱۷۲۵) شاهزاده طهماسپ در مازندران پناهنده میشد قدرت زیاد پیدا کرده بود ولی اوهنوزهم یك شخص یاغی بود. برخلاف شاهزاده طهماسپ که وارث قانونی تاج فارس بود، قدرت حقیقی نداشت. نادرقلی باین امید که خوددرزیرسایه وارث قانونی ممکن روزی بقدرت برسد در ۱۷۲۷ بسفارش فتح علیخان قاجار درخدمت شاهزاده بحیث یك جنرال شامل شد وشاهزاده گناهان اورا بخشود، مگر نادرقلی بزودی باجازه غیرمستقیم شاهزاده فتح علیخان را که رقیب خود میدانست باین بهانه از بین برد که اوخیال بغاوت وخیانت بمقابل شاهزاده درسردارد، نادرقلی با اینکاردرحقیقت شاهزاده بی اختیار را تنها برخودمتکی ساخت باآنکه درمحضرعام سخت ازاطاعت وتابعیت به شاهزاده سخنهامیگفت. شاهزاده چون باینکه که خاندان او درابتدأ بکومك ترکمن هامنجمله افشاربقدرت رسیده بود اکنون نادرقلی قلباً بااو کومك خواهد کرد. بهرحال، پیروزی بعداز پیروزی درجنگ ها نصیب نادرقلی شد تااینکه در اواخر ۱۷۲۸ مشهد رابکومك یك لشکر نسبتاً بزرگ (۱۸٫۰۰۰) اشغال نمود. این اشغال قدم نخستین در راه احیای حکمرانی صفوی حساب میشد وشاهزاده طهماسپ درازاء این خدمت اورا طهماسپ قلیخان نامید. بعدازان طهماسپ قلیخان بزودی تمام خراسان راشغال کردولی اوامرحمله براصفهان راکه ازطرف شاهزاده پیشنهاد

(۸٦) ایضاً ــ ۲۵۱

شده بنرمی رد کرد و گفت بهتر است اوپا شاه اشرف درحالی مصاف دهد که لشکر او بعد ازطی یك سفر ۳۰۰ میلی خوب مانده شده باشد. طهماسپ قلی خان بعـد ازان بکومك دهقانـان محل باستحکام وانتظام لشکرخود مصروف شد وآنـرا برای جنگ علیه شاه اشرف آماده می ساخت .(۸۷)

شاه اشرف بعد از عقد معاهده صلح باستـحکام حکومت مشغـول بود ودرعین حال کرمان ، یزد، وغـیره مواضـع را بـاطـاعـت مجـبورساخـت.

دراوایل سپتمبر ۱۷۲۹ باتمام لشکر (۳۰،۰۰۰) مرکب ازغازائی ها، هزاره ها ودرگه‌زین‌ها بسوی خراسان روان شد، تا خصم نورا پیش ازقوی‌شدن نابود کند. موقف اشرف اساساً قوی نبود . حکومت او باوجود موفقیت هاي تازه و اتخاذ روش‌نوم‌اودر برابر اهل فارس خارجی خوانده میشد. بهمین سبب بود که قبل از حرکت بطرف خراسان آن عده از اهل فارس که مستعد استعمال اسلحه بودند از شهر هاراذده شدند . تنها عثمانیان حکومت او را قانونی میشمردند . عموزاده خوداو حکمران کندهـار «اشرف را بیشتر بحیث دشمن وکمتـر بحیث دوست میخواند»(۸۸)واو قبلاًمساعی اشرف‌را جهت‌بخش کردن‌سلطه‌او بر کندهارناکام‌ساخته بود. اشرف حتی از رسیدن قوت الظهر از کندهار هم‌محروم بود. اساس قدرت وحکومت اشرف دریك کشور بیگانه تنها لشکر تحت رایت‌اوبودوبس.دراوانیکه اشرف بسوی خراسان روان بود ، طهماسپ قلی خان بالشکر (۲۵،۰۰۰) خود در نزدیکی شهرد امغان درجنوب استراباد موقع گرفت.شاه اشرف مصـاف دادن را دران محل به‌سبب «موقعیت‌مساعدتر لشکرفارس» (۸۹)مصلحت‌نمیدید. ولی جنرال

---

(۸۷)–برای تفصیل مراجعه‌شودبه کتاب نادرشاه، L.Lockhart .لندن، ۱۹۳۸

(۸۸) هان وی، ۲۷۱ .

(۸۹) ایضاً ، ۲۷۴.

های او استدلال کردند که اگر درمقابله تاخیر واقع شود دهقانان و مردم محل چنین فکر خواهند کرد که ما ضعیف هستیم . و از دادن مواد خوراکی انکار خواهند کرد وبعدازان ما «مجبورخواهیم شد در تحت شرایط نامساعدتری بجنگیم.» ۹۰

بتاریخ ۲ اکتوبر ۱۷۲۹ لشکر اشرف برلشکر طهما سپ قلی تاخت ولی اثری بران کرده نتوانست. بعدازان شاه اشرف لشکر خود را تقسیم کرد و ازچار طرف برخصم حمله نمود .

لشکر طهماسپ قلی خان بعدازانکه حملات متواتر افغان را بانظم کامل دفع نمود خود بحمله پرداخت و پیروز شد. افغان ها بسوی اصفهان عقب نشینی کردند. اگرچه لشکر افغان درحین عقب نشینی در مرچه خورد در نزدیکی اصفهان و چندین مواضع دیگر درجنوب فارس بالشکر طهماسپ قلی خان مصاف داد ولی هردفعه در تحت شرایط نامساعد تر تا آنکه در اوایل ۱۷۳۰ دیگر نامی از لشکر باقی نماند و بکلی تجزیه شد . خود اشرف با عده ای از همراهانش در حالیکه بسوی بلوچستان روان بود در عرض راه نزدیك زردکوه از طرف مردمی کشته شد که حکمران کندهار بآن مقصد مامور ساخته بود.(۹۱)

حکمرانی افغان درفارس به ترتیب فوق پایان یافت. در۱۷۳۸نادرشاه حکمرانی غازائی را در کندهارهم خاتمه داد. غازائی هادیگر هرگز براریکه قدرت نرسیدند باآنکه درقرن نزدهم تلاش های هم باین منظور کردند. مگر ظهور غازائی ها بحیث یك قدرت مستقل، غلبه آنها برفارس، وسقوط فوری آنها سرمشقی برای درانی ها شد. درانیهاچون غازائی هااول دوهرات علم استقلال بلند کردند وسپس در کندهار بقیادت احمدشاه بفتوحات پرداختند ویك افغانستان مستقل وامپراتوری را تشکیل

---

(۹۰) ایضاً .

(۹۱) تاریخ سلطانی - ۸۵ .

دادند. ولی احمدشاه، برخلاف شاه محمود وشاه اشرف، خودرا از مرکز اصلی قدرت جـدا نساخت . و همینکه مقاصد فتوحات او بـرآورده شد بمرکز خود مراجعت کرد. همچنان احمدشاه، برخلاف شاه محمود وشاه اشرف ، بیشتر دو هـندوستان شمالی لشکر کشی کرد، یعنی درمنطقه ایکه ازباشندگان افغانستان اصلی قوت الظهر حاصل کرده میتوانست. علاوتاً این حقیقت که چون محمود واشرف وبعداز آنها نادرافشار تاحدزیادی فارس رااز ثروت منقول خالی ساخته بودند واضح میسازد که چرا احمدشاه متواتراً برهند که ثروت آن هنوز کاملا دست نخورده بود ، تاخت .

امپراتوری افغان درعهد درانیها

همینکه معلوم شد حکومت صفوی دیگر نمیتواند کندهار را از میرویس واپس بدست ارد درانیهاهم، باانکه درمرحله اول باصفوی هاهمکاری کرده بودند، علم استقلال را درهرات بلند نمودند وعمال صفوی را ازشهر راندند . متعاقباً آنها برتمام آن ولایت مسلط شدند ودرغوریان، بالامرغاب، بادغیس واوبه حاکمان مقرر کردند . درانیها باین ترتیب اساس دولت را درهرات ریختند ، مثلیکه غازائیها این کاررا در کندهار کرده بودند. درین وقت زعیم تمام قوم درانی اسدالله سدوزائی بود ولی طوریکه قبلاذکرگردید در ۱۷۲۰ بین آنها وغلزائیها برسر فراه در دل ارام جنگ درگرفت. درانیها شکست کردند وزعیم شان کشته شد . درانیها بعد به شهر مشهد متوجه شدند ولی ازاشغال آن عاجزماندند . باآنهم درگردونواح آن به فعالیت پرداختند، باانکه چندین دسته مخالف بین آنها ظهور کرده بود . در ۱۷۳۰ نادرشاه تصمیم برمنکوب شدن درانیها اتخاذ نمود ودرمارچ ۱۷۳۱ بعداز یکسلسله موفقیتها که به مشکل نصیب اوشد (درجنگ کافرقلعه نادر زخمی شده بود) بسوی هرات روان شد . درین وقت رهبر درانیها، ذوالفقار سدوزایی ، برخلاف رقیبان وی، الله یارخان ودیگران، مخالف هرنوع مصالحت بانادرقلی بود . مردمان فارسی زبان

ویك دسته ازمردمان غازائی که از کندهار بمقصد مخالفت بانادر بانجا رفته بودند طرفدار درانیها بودند. مردمان امامی شهر باتیمنیها طرف نادر راگرفتند. باانهم او نتوانست بسبب غیرموثربودن توپهای ضعیف خود شهرقوی وحصین هرات را بگشاید. هرات برای ۱۱ماه درمحاصره بود، تاآنکه درفبروری ۱۷۳۲ گشوده شد. نادرشاه باوجود مخالفت سخت درانیها به قتل عام آنها مبادرت نکرد. صرف بعضی از رهبران درانی را درحبس انداخت ودیگران را در مناطق بین سمنان و مشهد متوطن ساخت. (۹۲)

درانیهائیکه در معیت نادرشاه بودند خدماتی خوبی انجام دادند. آنها برهبری عبدالغنی‌خان الکوزائی علیه قیام کنندگان دامغان یعنی لگزائیها وهمچنان بمقابل اردوی عثمانی درمجاورت دریای دجله بنفع نادر جنگیدند. نادرشاه درازاء این خدمت شان اسیران آنها را رها کرد و برای شان وعده کندها را بعداز استرداد آنازغلزائیها داد. در۱۷۳۸وقتی این کار انجام گرفت، نادرشاه‌بدرانیها اجازه مراجعت به هرات و کندهارداده وزمین های‌را که یکوقت ملکیت شان بود برای‌شان مسترد نمود.این زمین‌ها قرار هدایت او توسط عبدالغنی‌خان الکوزائی بین عشایر عمده درانی تقسیم گردید. ارغنداب به‌الکوزائیها، زمینداور به الیزائیها ارغستان به‌اچکزائیها وسایرمناطق به بارکزائیها وغیره تخصیص داده شد. (۹۳)

بزرگان درانی بمثل سابق تاقتل نادرشاه در ۱۷۴۷ در فتح اباد خبوشان در

---

(۹۲) تاریخ سلطانی، ۹۷–۱۱۸.

(۹۳) برای تفصیل مراجعه شودبه «راپور دربارهٔ اقوام درانی، ۱۹ اپریل ۱۸۴۱» نوشته H.C. Rawlinson، ضمیمه کتاب: اسیای مرکزی، جلد ۲، افغانستان، تالیف C. Macgregor، کلکته، ۱۸۷۱. این راپورخیلی‌مهم باستناداوراق رسمی افغان درکندهار تهیه شده است. تاریخ سلطانی، ۱۲۱.

خراسان باقطعات خود در لشکرکشی‌های او برهبری نـورمحمدخان الیـزائی (عبدالغنی‌خان الـکوزائی وفات کرده بود) سهم‌داشتند . دربین این بزرگان شخصی بود بنام احمدخان سدوزائی، امپراتور آینده افغانستان .

درانیها تاقتل نادرشاه ازنواحی‌مشهدبه کندهار وهرات‌مراجعت کرده‌بودند. سران‌آنها وآنهائیکه درخدمت نادرشاه بودند بزودی باآنها پیوستند وبران شدند که سرکرده ای ازخود داشته باشند واین بخاطریکه متوطن شدن عشایر درانی در مواضع جدید مخصوصاء بـا نظرداشت مخالفت غلزائـی ها به یك حکومت قوی وموثر ضرورت داشت‌وسرکردگان درانـی که درخدمت نادرشاه بودند درمسایل کشورداری‌مخصوصاء درامور نظامی‌تجارب زیاد اندوخته بودند. بنابران بزرگان عشایر عمده درانی چون جمال خان بارکـزائـی ، نور محمد خان الیزائـی ، نصراله خان نورزائی،مهابت‌خان پوپل‌زائی ، موسی خان اسحق‌زائـی وغیره در ۱۷۴۷ درزیارت شیرسرخ نزدیك نادرابادجرگه شدند مگر تامجلس نهم هیچ‌یکی‌ازانهابحیث مطاع انتخاب‌نشد وموازنه بین کاندیدان متعدد همچنان بر قراربود. ظاهراًهیچ‌یکی ازآنها نمیخواست چنان شخص انتخاب گرددکه بلحاظ کرکتر متمایل به دکتاتوری و بلحاظ قومی دارای کثرت وقوت ویا از هردو بهره‌مند باشد. اینان دیگر حاضرنبودند باز مطلق العنانی چون نادرشاه افشاربر آنها حاکم باشد . بهمین سبب بود که درانی‌ها نه برجمال‌خان راضی بودند و نه برنورمحمدخان الیزائی به سبب که اولی سرکرده بزرگترین عشایربـود، ودومی سریع الاشتعال ومتمایل به‌دکتاتوری بـود ، با آنکه اوتاانوقت بحیث میرافغان سرکرده تمام شان بود . بالاخره بعد از جرگه نهم یك شخص روحانـی بنام صابرشاه لاهوری احمدخان، سرکـرده عشیره کوچك سدوزائی رابمقام‌رهبری کل‌پیشنهاد کـرد وپیشنهاد باسانی پذیرفته شـد، بدون‌آنکه خود احمدخان‌مانند

سرکردگان دیگر قبلا خودرا کاندید کرده باشد. آنچه شاملین جرگه رابموافقت واداشت عمدهٔ شخصیت اجتماعی وپسندیده احمدخان وموفقیت‌های اودرلشکر کشی های نادرشاه بود. ملاحظات دیگری هم در این انتخاب موثر بود از جمله مقام ممتاز اخلاف سدو خان که احمد خان از جملهٔ آنها بود ونیمه میراثی بودن زعامت تمام قوم‌درخاندان او (در دوره‌ساطه نادرشاه‌سدوزائی هااین‌مقام رااز‌دست داده بودند). علاوه بران پیشنهاد صابرشاه مظهر اراده ومشیت الهی‌تلقی گردید مخصوصاً وقتیکه صابرشاه درضمن یك وعظ مختصر بانها اخطار دادکه درصورت نفی احمد خان شاید به قهر وغضب خدامبتلا شوند.

این‌سرکردگان باین فکرهم شدند که چون احمدخان به یك عشیره کوچك منسوب میباشد خلع اوبرای آنها، درصورتیکه اوبدکتاتوری گرایدمشکل نخوهد بود. (۹۴) باین ترتیب احمد خان بحیث احمدشاه درانی باخوشه گندم بحیث تاج برسرازجرگه بیرون‌شدودرحالیکه امپراتوری صفوی منقرض‌شده بودوامپراتوری بابری درهند روبانحطاط بود به تشکیل وتنظیم دولت افغانی پرداخت‌وبه لشکر کشی ها آغاز نمود. ولی دولتی راکه احمد شاه بمیان‌آورد درواقع ادامه وشکل انکشاف یافته دولت‌های بودکه‌درانیهادرهرات وغازائی‌ها درکندهار قبلاً تاسیس کرده بودند. دولت‌احمد شاهی دراثر جرگه و مشوره بمیان آمد ولااقل دردوره سلطنت خودش باساس جرگه دوام کرد. علاوه بران موسس آن، برخلاف موسسین امپراتوری‌هاچون شاه اسماعیل صفوی یابابر گورگانی ویا نادرشاه افشار، به‌مصاحت ومشوره (باآنکه ازخواص ونخبه‌گان‌بود)، نه ازراه شدت‌وقوت، باریکه

---

(۹۴)درباره سلطنت احمد شاه کتاب‌های زیادی موجود است. بهترین‌آنها عبارتنداز احمد شاه بابا، موسس افغانستان معاصر، تالیف گنداسنگ و احمدشاه بابای افغان، تالیف میرغلام محمدغبار.

قدرت وجهانبانی رسید. درجریان ۲۶سال سلطنت احمد شاه (۱۷۴۷ - ۱۷۷۳) وقایع مهمی درافغانستان رخ داد. مهمترین آنهاالبته مستقل شدن وز یریك مرکز واحد قرارگرفتن افغانستان اصلی ازسند تاهند و کش درتحت حاکمیت یك خاندان افغان یعنی سدوزائی بود. ملحق شدن مناطق دیگری بان چون کشمیر، پنجاب، سند، بلوچستان، خراسان فارس، ترکستان وبدخشان یك افغانستان امپراتوری را بمیان آورد. خود احمدشاه شاهنشاه عنوان داشت (احمد شاه درهند بیشتر باین لقب یادمیشد). وامپراتوری اوبنام امپراتوری درانی خوانده میشد. مناطق امپراتوری باج میپرداخت وبعضی از اقوام و مناطق خود افغانستان باهیچ مالیه نمیدادند؛ ویا خیلی ناچیز میدادند. مصارف دولت بیشتر ازغنایم فتوحات وباج تمویل میشد-(۹۵) بدینصورت ضرورت تحمیل مالیات های سنگین برمردمان خود افغانستان پیدانشد ودرنتیجه ضدیت بین حکومت ورعیت حاد نگردید. ازطرف دیگر چون سیستم اداری مبنی براصل عدم مرکزیت بود والیان وبزرگان اقوام در اداره ولایات واقوام تاحد زیادی آزاد بودند. عمال دولت بیشتر درشهر ها حکومت میکردند وارگان عمده نظام اداری ولشکری را درانیها تشکیل میدادند. روسای عشایر درانی درعین حال بنام سردار سرکردگی آن قطعات نظامی را بعهده داشتند که هم خود آنها وهم بزرگان قومی در وقت ضرورت بهحکومت تهیه میکردند ودر ازاءآن ازدولت یامعاشات میگرفتند ویازمین بنام تیول حصول میکردند. دولت یك قطعه بسیار کوچك اردوی منظم دایمی بنام غلام شاهی یاغلام خانه در دسترس داشت که برطبق عنعنه مرکب از بعضی اقلیت ها وغلام های دربار بود. کارهای دفتر بهلسان دری اجرأمیشدوعمال دولت

---

(۹۵)-برای تفصیل مزید مراجعه شود بمقاله این نویسنده بنام «مالیات های افغانستان در دوره سلطنت سدوزائی» مجله وزمه شماره ... ۱۹۵۹ص

دری زبانان بودند، باآنکه زبان دربار واعیان وارکان عالی رتبه دولت پښتو بود علاوه بر آن دولت احمدشاهی دارای خصوصیات ذیل بود.

۱ـ در دولت احمدشاهی بیشتر از هر چیز دیگر شخصیت خودشاه در حفظ موازنه عمومی حایز اهمیت بود. سیاستمداری احمدشاه دراین بود که اواین موازنه را بطوری نگاه کرد که باستثنی چند مورد از زور وشدت کار نگرفت. بهمین سبب بود که در دوره او بجز یك چند توطیه ناکام که ازطرف بعضی سرداران جاه طلب منجمله نورمحمد الیزائی صورت گرفت، دیگر برضد اوقیام برپاشد، مگر جانشیان او از حفظ این چنین موازنه عاجز ماندند ودولت احمدشاهی درنتیجه متزلزل شد.

۲ـ سرداران درانی در دولت احمدشاهی درنتیجه بدست آوردن امتیازات بیشمار نظامی، سیاسی ومالی بموقف ممتازی رسیدند. اینها برعلاوه باحصول غنایم جنگی درلشکرکشی های بیشمار تمول اندوختند وبحیث ستون فقرات دولت احمدشاهی یك طبقه ممتاز اشراف درباری راتشکیل دادند وبحدی مقتدر شدند که خطری بدولت محسوب شدند. این خطر درعهد تیمورشاه (۱۷۷۳ـ۱۷۹۳) پسر وجانشین احمدشاه وقتی محسوس شد که بیشترسرداران درانی برادرورقیب تیمورشاه را بمقابل او حمایت کردند. تیمورشاه که خود درمحیط های غیر درانی تولد وتربیه شده بود؛ برای غیر موثرشدن این خطرمرکزسلطنت رابکابل نقل دادومناصب عالی دولتی را بعناصر غیر درانی اعطا کرد وخود بیشتر براقلیت های شهری اتکانمود. این اقدامات راکه تیمور شاه اصلا بمنظور استحکام حکومت مرکزی اتخاذ کرد باعث یك سلسله قیام ها ازطرف درانیها وسایر پښتون ها شد (مردمان غیر پښتون در دوره سلطنت او قیام نکردند). تیمور شاه تمام این قیام هارا بشمول تجاوزات بیگانگان برامپراتوری افغان منکوب ودفع نمود ولی دولت امپراتوری درعهد همین شاه روبه انحطاط نهادودر وقت پسرانش تجزیه شد وخاندان سدوزائی در ربع اول قرن نزدهم سقوط کرد.

۳ ـ دوام واستحکام دولت احمدشاه بیشتر وابسته به حسن نیت والیان و بزرگان قوم بود و حکومت مرکزی از اداره مستقیم مملکت عاجز بود. مگر والیان بیشتر شاهزادگان بودند و تعداد شان زیاد بود. شاهان بخاطر استحکام حکومت با خاندان های متنفذ روابط ازدواج قایم مینمودند و علاوه بر آن کنیزهای زیاد نگاه میکردند. بعبارت دیگر هر یکی ازشاهان اولاد متعدد داشت و برادران اندر از هم جدا تربیه و بزرگ می‌شدند و شاهزادگانیکه در ولایات حاکم و باهم برادر اندر بودند بعد از فوت شاه برسر تاج و تخت معمولاً جنگ و جدل میکردند. چون کدام پرنسیپ معین جانشینی سیاسی مراعات نمیگردید راه برای همچو جدل ها باز بود واین جدل ها که باعث جنگ های داخلی دوامدار میشد ومتنفذین اطرافی و بزرگان قومی هم در آنها طرف میگرفتند، مخصوصاً بعداز فوت تیمورشاه خطرناک گردید بحد یکه یک علت عمده سقوط امپراتوری وخاندان سدوزائی رافراهم آورد.

۴ـ چون منابع عایداتی افغانستان اصلی غیرمکفی وازمناطق امپراتوری نامنظم و کم‌دوام بود این کمبودی منابع مالی اساس دولت احمدشاهی را متزلزل ساخت ولی این تزلزل تدریجی وغیرمحسوس بود. احمدشاه باتمام درایت وقدرت خود نتوانست عواید مکفی ثابتی برای دولت تهیه کند ودولت او، طوریکه ذکر گردید، بیشتر ازغنایم جنگی وباج‌هاازمناطق امپراتوری تمویل میشد. حتی درایجاد وتنظیم حکومت درهمان سال اول جلوس او باج های خارجی نهایت موثر بود (دران سال دوملیون روپیه که بحیث باج به نادر افشار فرستاده میشد در کندهار به تصرف احمدشاه درآمد.) بنابران وقتیکه در دورهٔ اخلاف اومناطق امپراتوری مخصوصاً پنجاب و کشمیر که عواید هنگفتی میپرداخت، بدست اجانب افتاد، افغانستان سخت بمضیقه مالی دوچار شد ومنازعات وجنگهای داخلی حاد گردید. اخلاف او تاربع چهارم قرن نزدهم یانخواستند ویانتوانستند باوضع مالیات ها برزمین های معاف شده وتزئید مالیات ها برزمین هائیکه مالیات های ناچیز میپرداختند برای دولت عواید ثابت و

کافی تهیه کنند . درعوض آنهامحصولات گمرکی ومحصولات براهل کسبه رازیاد ساختند. این سیاست سبب شد که زمینداران بزرگ کماکان مقتدرباشند وتاجران و اهل کسبه همواره زیرفشار بوده تجارت ازانکشاف بازماند ،مخصوصاً وقتیکه تجارت عنعنی ترانزیتی به سبب انکشاف تجارت بحری ناچیزشده بود وافغانستان ازاین ناحیه خیلی متضررشده بود. عمدةً بهمین علت بودکه بعد ازاحمدشاه درافغانستان شهرها ازانکشاف بازماند. فشاردول خارجی مخصوصاً با آغاز قرن نزدهم تاثیرات مخربی براوضاع داخلی واردکردکه با اضافه عوامل دولت وحاکمیت خاندان احمدشاهی فوق بالاخره در۱۸۱۸ عملا ازبین رفت .

حاکمیت محمدزائی وظهور افغانستان معاصر

باآنکه جمال خان بارکزائی در۱۷۴۷ درجرگه شیرسرخ بنفع احمدشاه ازکاندیدی منصرف شده بودبارکزائی هادردوره سدوزائیها اهمیت زیادپیدا کردند، وبزرگان آنهارول بزرگی درامورمملکتی بازی نمودند . بارکزائیها بدوعلت یك قبیله مهم درانی شمرده میشدند ، اول تعداد آنها زیاد بود ، دوم آنها بعداز متوطن شدن درحوالی گرشك صاحب زمین های وسیع وثروت ومکنت شده بودند. بعبارت دیگربزرگان بارکزائی که شاخه محمد زائی یك عشیره مهم آن بود بمقایسه پوپل زائی که شاخه سدوزائی یك عشیره کوچك آن بود صاحب پشتوانه قوی تربودند.

سردارپاینده خان، پسر جمال خان محمدزائی بارکزائی ،ازمهمترین حامیان درانی تیمورشاه بود. تیمورشاه لقب سرفرازخان باوعطا کرد . سرفرازخان درحین وفات تیمورشاه بقدری صاحب نفوذ واعتبارشده بودکه زمان شاه، بکومك او بپادشاهی رسید وشاه جدید او رابحیث امیرالامراء مقررنمود . مگر وقتی شاه زمان (۱۷۹۳-۱۸۰۱) خواست بمثل پدرخود بمنظور استحکام حکومت مرکزی از نفوذواقتدار سرکردگان قومی بکاهد وافراد مربوط به خاندان های غیرمهم وکوچك را بمناصب

عالی ارتقاء دهد بین او و سرفرازخان روابط تیره شد بحدیکه اخرالذکر بکمک عده ای از بزرگان دولتی برای خلع شاه توطئه چید (۱۷۹۹). توطئه کشف شدو طرح کنندگان بشمول سرفرازخان کشته شدند. سرفراز خان بمثل تیمورشاه پسران فراوان داشت. پسر ارشداو فتح خان برضدشاه با برادر رقیب اومحمود، پیوست. زمان شاه کوروخلع گردید وشاه محمود دوبار بکومك فتح خان پادشاه شد (۱۸۰۱-۱۸۰۳و۱۸۰۹-۱۸۱۸). فتح خان که نام « تاج بخش» کمائی کرده بود بحیث یك وزیر بسیارمقتدر دراداره افغانستان دست آزاد داشت. اوبرادران متعدد خود را در محلات مختلف مملکت وامپراتوری بحیث حاکمان مقررنمود وخودبرای دفع خطرهای سکه وقاجار ومعاندین داخلی به لشکرکشی ها پرداخت وامپراتوری روبانحطاط احمد شاهی را تا حدزیادرونق داد. در۱۸۱۸ برای دفع خطر حکومت قاجار به هرات شتافت. درانجا اول حکمران آنولایت راعزل نمود وبعد درموضع کافرقلعه با لشکری بمقابله لشکر قاجار پرداخت. در اول فتح نصیب اوشد ولی درحین هزیمت لشکر مقابل گلوله ای بدهن او اصابت کرد

اورا همراهانش بیهوش ازمیدان خارج کردند ولشکرهای رقیب تا خبر از موقف همدیگر به مواضع خود بازگشت. درهرات شاهزاده کامران که فتح خان را رقیب خود میدانست، این موضوع را بهانه قرار داده فتح خان به توطیه او روزی، ناآگاهانه در دربار او کور ساخته شد. شاهزاده کامران جدی وتندخو بود. برای خنثی ساختن خطر بارکزایی ها بچنان عمل ناعاقبت اندیشانه دست زدکه اسباب سقوط خاندان خودرا فراهم آورد. بعد از کورشدن وکشته شدن وزیر فتح خان آخرین رشته همکاری بین این دوخاندان ازبین رفت و برادران متعدد ومقتدر وزیرمقتول متفقاً برضد حاکمیت سدوزایی برخاستند و بزودی شاه محمود را ازکابل به هرات اخراج کردند. کابل، پشاور وکندهار بدست

برادران وزیر فتح خان افتاد و حاکمیت ۷۱ ساله سدوزایی عملاً بپایان رسید (۱۸۱۸). (۹۶)

بارکزایی ها درحالیکه افغانستان رو به تجزیه بود برسر اقتدار آمدند.

ازمدتی بود که عوامل خارجی وداخلی افغانستان را در حال انحطاط و تجزیه قرار داده بود. موثرات داخلی که بامنازعات بین شاهزاده گان سدوزایی برسر تاج وتخت شروع شده بود باآغاز مجادلات بین آنها وبرادران بارکزایی قوت گرفت وبعد ازسقوط خاندان حاکمه باآغاز مجادلات دیگر بین برادران بارکزایی هنوزهم جدی تر وخطرناك تر شد. باآنهم دراین گیرودار سردار محمد عظیم خان، برادر وزیر فتح خان از ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۳ بنام تمام افغانستان در کابل بحیث وزیر اعمال قدرت مینمود؛ با آنکه یك شاه پوشالی سدوزایی بنام ایوب شاه تاج برسر داشت. ولی بعدازوفات این سردار کابل، کندهار و پشاور برطبق پلان سردار شیردلخان بارکزایی به سه واحد علحاده تقسیم شد. این وضع از ۱۸۲۳ تا ۱۸۲۶ دوام کرد. حکومت مرکزی ازبین رفت وسرداران مسمی به پشاوری، کابلی وکندهاری بالترتیب برولایات متذکره حکمرانی مینمودند. چون ولایت کابل بلحاظ قوت بشری، وسعت خاك، وداشتن منابع برسایر ولایات امتیاز داشت وهم کابل مرکز امپراتوری افغانستان بود حکمران آن دوست محمد خان باآنکه کوچکترین ولی ذهالترین وما برترین تمام برادران بود، بـه توسعه حـکومت مـوفق شد واز ۱۸۲۶ تا ۱۸۳۶ مناطق غزنی، کوهستان لوگر وجلال آباد را بان ضمیمه ساخت. در ۱۸۳۶ علما و بزرگان درضمن مراسم بسیار ساده برای مؤثرشدن مقابله وجهاد با سلك های متجاوز پنجاب لقب امیرالمؤمنین را باوداهند. خطبه بنام او خوانده شد، وسکه بنام او ضرب

---

(۹۶) برای تفصیل مراجعه شود به عروج بارکزایی ها، تالیف پیرس، ایدوردالاس، ترجمه محمدعثمان صدقی وعبدالرحمن پژواك، نشریه انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۳۳

گردید. بدینصورت سردار دوست محمدخان بحیث اولین امیرخاندان محمدزایی بر برادران رقیب تفوق پیدا کرد. بعددرصدد تامین تمام افغانستان شد، مگر مداخله انگلیس ها در ۱۸۳۹ بحکومت او خاتمه داد.

موثرات خارجی هم درتجزیه افغانستان ازموثرات داخلی کمتر دخیل نبود. این خطرات مستقیماً بعد از تاسیس دولت قاجار در فارس در ۱۷۷۹ و از سک ها در پنجاب در ۱۸۰۰ متوجه افغانستان شد. این دولت های جدیدالتاسیس به حمایه وتحریك دول استعماری اروپا منجمله روسیه وبرتانیه به تجاوزات علیه افغانستان پرداختند. مگرسك ها برهبری رنجیت سنگ با اشغال ملتان (۱۸۱۸)، کشمیر (۱۸۱۹)، دیره جات (۱۸۲۱)، پشاور (۱۸۳۳) وسند(۱۸۴۳)متجاوزتر ثابت شدند. یك قسمت افغانستان اصلی بدین ترتیب درزیر سلطه اجانب رفت. قاچارهاخراسان فارسی را اشغال کردند (۱۸۰۳) وهرات راهم زیرنفوذ آوردند، باآنکه آن ولایت هنوزهم دردست حکمرانان مستقل افغانی سدوزایی قرارداشت. ترکستان وبدخشان از کابل جدا وبین میران محلی تقسیم شد. در ۱۸۳۹ خود کابل درمرحله اول جنگ اول افغان وانگلیس مورد تاخت واشغال قوای انگلیس ویك شاه فراری سدوزایی بنام شاه شجاع قرار گرفت. انگلیس ها این تهاجم را ظاهراً دفع خطر روس بافغانستان از راه فارس ودر نهایت دفع خطر به هندوستان وانمود کردند ولی غایه اصلی آنها گسترش سلطه برافغانستان بنام یك شاه پوشالی بود. حکومت از همان وهله اول بنام شاه شجاع آغاز یافت. امیردوست محمدخان اول بمقابل قوای بزرگ مهاجم به فرار مجبور گردید و به بخارا پناه برد. لیکن در ۱۸۴۰ دوباره بافغانستان آمد ودر محل پروان به جمع آوری لشکر پرداخت و یك قطعه قوای نظامی انگلیس را شکست هم داد. لیکن چانس کامیابی نهایی خودرا کمتر وحیات خود را در معرض خطر دید. بدشمن تسلیم شد و متعاقباً به هندوستان تبعید کرده شد. آهسته آهسته نمایندگان

سیاسی انگلیس خود بحکومت کردن شروع کردند. دردوسال اول در قسمت مالیات وتشکیل قطعات منظم اردو بنام جانباز و حاضرباش وغیره اقدامات هم کردند. ولی وقتی چهره اصلی انگلیس ها وسبب واقعی حمایت آنها ازشاه شجاع آشکار شد افغانها به قیام پرداختند وجنگ شروع شد (نومبر ۱۸۴۱). بقول یك نویسنده ایرانی دراین جنگ «. . . ننگی عظیم درافغانستان برسپاه انگلستان وارد آمد همانامانند وی درممالك اسیا هیچ دولتی راروی نداده.» (۹۷) افغانها بقیادت غازی محمد اکبرخان مشهور اول درکابل روسای سیاسی ونظامی اردوی آن دولت قهار را ازپا دراوردند، وبعد اردو ووابستگان هندی آنرا که جمعاً به ۵۰۰ ر ۱۶ نفر میرسید درراه مراجعت بین کابل وجلال آباد نابود کردند. (۹۸) انگلیس ها از فکر کنترول نمودن افغانستان منصرف شدند، ولی پشاور را که متصل بعد از فوت رنجیت سنگ اشغال کرده بودند نگاه کردند. باتمام این انارشی ها وخرابیهای وارده از جنگ بازدولتی بقیادت امیردوست محمدخان (۱۸۴۳ـ۱۸۶۳) که بعدازناکامی انگلیسها محترمانه وبدون کدام شرط وقید بافغانستان مراجعت کرده بود ازسر تنظیم گردید. چون درین کشور عنعنه کشور داری قدیمی بود، واسلام وجود یك سرکرده را برای دفاع وتنظیم حیات جامعه اسلامی حتمی میدانست امیر دوست محمدخان قسماً بکومك پسرخود وزیراکبرخان موفق به تامین تمام کشور از پشاور

(۹۷) تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، نوشته اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا تهران، ۱۸۵۳، ۱۶۶ .

(۹۸) صاحب کتاب فوق مینویسد (ص ۱۶۳) : «پس ازانجام این فتح . . . چنان وحشتی ازمحمداکبرخا درقلوب صغیر وکبیر وبرنا وپیر انممالك افتاد و چنان شهرتی در رشادت وچستی وجلادت وزبردستی یافت که نام وی در تمامت مملکت هندوستان وانگلستان ماندکرد، زابلستان در ایران وتوران معروف و مشهور گشت.»

تادیای آمو بشمول ترکستان، بدخشان، کندهار (۱۸۵٦) وهرات (۱۸٦۳) شد.
این بار انگلیسها هم بغرض طرد نفوذ قاجار ودرنهایت بغرض حفاظت هندوستان در تامین کندهار وهرات واستحکام دولت با او کومك های دیپلوماتیکی ومادی نمودند، طوریکه ازمعاهدات دوستی جانبین منعقده سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ مشهود است. انگلیسها درعین حال بااین کومك خود روشی را طرح کردندکه مقصد آن متوجه ساختن افغانستان بطرف ولایات شمالی وغربی وتقلیل فشار جهت استرداد آن ولایات درشرق منجمله پشاوربودکه انگلیسها برآنها قبضه کرده بودند. ایشان درین روش موفق هم شدند، زیرا دوست محمدخان مسئله استردادپشاور رابعد از یك لشکرکشی مختصر در ۱۸۴۸ در موقع سقوط دولت سك‌ها بصورت جدی تعقیب نکرد، باآنکه اصلاً روی همین موضوع لقب امیر المؤمنین باوداده شده بود. انگلیسها درجریان قیام هند (۱۸۵۷) سخت پریشان شده بودند ودر داخل افغانستان تقاضابرای استردادپشاور بشدت جریان داشت. دوست محمدخان به تامین کشور واستحکام خاندان ودولت پرداخت. مثل تیمورشاه ولایات عمده رابین پسران خود تقسیم کرد. یك اردوی منظم ودایمی تشکیل نمود. سیستم دولتی او بر اصل عدم مرکزیت بنابود، باآنکه خودش برطبق عنعنه یك امیرمطلق العنان بود. او در دوره دوم سلطنت خود در اداره کشور وتحکیم حاکمیت بمقابل برادران و برادرزاده‌گان یاغی تدبیر ودپلوماسی را براعمال قدرت و زور مرجح دانست، مگرمخالفین غیرخاندانی رابشدت کوبید. ازیکطرف پسران حاکم او در اداره ولایات خوداختیارات وسیع داشتند وهریکی چون شاه کوچکی اعمال قدرت مینمود وولایت خود را بمنزله ملکیت شخصی میدانست. ازطرف دیگرسرکرده گان قومی و اطرافی مثل سابق در اداره ولسهای مربوطه خود سست نسبتاً آزادی داشتند. بهمین سبب بودکه بعد از مرگ امیر دوست محمد خان بمشکل دوره

شاهزادگان سدوزایی یکدوره دوامدار جنگهای داخلی (۱۸۶۴– ۱۸٦۸) بین پسران او برسر تاج وتخت آغاز یافت. جنگهای متعددی رخ داد وادعاداران وامیران متعددی آمدند ورفتند تاآنکه بالاخره امیرشیرعلی خان باردوم در اواخر۱۸٦۸ به پادشاهی رسید وتا ده سال دیگر مثل پدرخود ودربعضی ساحات بیشترازو به تامین افغانستان وتحکیم خاندان ودولت موفق شد .

امیر شیرعلیخان ازچند جهت یکدولت عصری تشکیل کرد . کابینه ای به سرپرستی صدراعظم نورمحمدشاه فوشنجی بمیان آورد . یك مجلس‌مشورتی برای مادتی تاسیس نموده بودجه دولتی راتنظیم نمود . در دوره او عوایدِ دولت بر مصارف زیادت می نمود ویك اردوی منظم دایمی به تعداد ۵٦،۰۰۰ تشکیل نمود . در کارخانه دولتي تفنگ های عصری وتوپهاساخته میشد. مالیات ها به نقد حصول میشد مگر تحصیل آنها بمثل سابق بیشتر بعهده بزرگان قومی بود . علاوه برآن این بزرگان دربرابر معاشات دولتي دروقت ضرورت سوار کاران تهیه میکردند و دراداره وتنظیم امور اقوام ومحلات خود مثل سابق تاحدزیادی آزاد بودند. عمال حکومت شهرها ومناطق مجاور را بصورت مستقیم وسایرمواضع را بصورت غیرمستقیم اداره‌مینمودند. افراد دربرابر دولت‌تاحدزیادی آزادی داشتند ودرگشت وگذر در وطن وخارج مقید بتقیدی نبودند . دراین دوره درنتیجه امتزاج اصل معتدل مرکزیت درنظام دولتی ووجود آزادی فردی جامعه افغانستانبدون تناقض‌های حاد بسوی عصری‌شدن وتکامل پویان بود ولی فشارهای خارجی مخصوصاً سیاست جدید پیشروی حکومت هند برتانوی جهت رسیدن بمناطق ستراتیجیکی هندوکش دولت افغانستان را ازبین‌برد وانگلیسها برای‌باردوم در ۱۸۷۸ مراکزشهری ومناطق مهم جنوب هندوکش را بشمول کندهار ، کابل و جلال آباد اشغال کردند. امیرشیرعلیخان پس‌ازآنکه در برابرقوای مهاجم مجبور بـه ترك

پایتخت گردید پس ازمدت کوتاهی درمزارشریف فوت کرد وانگلیسها درصدد آن شدند که پسراو امیر محمد یعقوب خان (۱۸۷۸ ـ ۱۸۷۹) رامثل شاه شجاع سدوزائی برای پیشبرد سیاست خود استعمال کنند وبنام اوامور حکومت را خود در افغانستان اجرا نمایند. مگر درسپتمبر ۱۸۷۹ افراد وافسران نظامی ومردم کابل کرگک ناري، سفیر انگلیس مقیم بالاحصاررا باهیئت معیتی‌او کشتند. انگلیس ها بازبه لشکرکشی در افغانستان پرداختند . امیررا با ان ارکان در باری که مخالف سرسخت انگلیس ها بودند بهند تبعید کردند. چنان سیاستی درپیش گرفتند تا افغانستان را بکومك آن عده ازسرداران دربار که بنام کمناری زائی و لاتی مشهورشده بودند ، وبعضی از اقایت های شهری اداره کنند . درعین حال اینها افغانستان را به سه واحد مستقل کابل، کندهار وهرات تقسیم‌شده اعلان کردند. ازجمله حکومت کندهار را دریك خاندان محلی بارکزایی میراثی اعلان کرده حاکمیت آنرا تضمین نمودند.

سیاست حکومت هند برتانوی بر این مفکوره غلط بنا بود که افغانستان صرف یك افاده جغرافیوی وجایگاه مردمان غیر متجانس وحتی مخالف همدیگر است که، فقط تصادف آنهارا بدون آنکه در بین خود علایق ووجوه مشترك داشته باشند، جمع نموده است. بنابر آن انگلیسها تصورمیکردند که تجزیه افغانستان کاریست آسان و مردم ازظلم خاندان شیرعلی بیزارشده بحکومت «قانونی وعادل» انگلیسها روخوهنداورد. درحالیکه کمناری زائی ها به نمایندگان سیاسی انگلیس دربرابر برداشتها تسلیم وانگلیس ها ازموفقیت سیاست خود درافغانستان مطمین شده بودند جرقه های مقاومت ازاطراف مملکت مخصوصاً غزنی، وردگ، کوهستان، لوگر، ننگرهار، تگاب، نجراب وپکتیا بلندشد . دردسمبر ۱۸۷۹ از ۴۰،۰۰۰ تا ۶۰،۰۰۰ مردم مرکب ازدهقانان ، مالك‌ها ، ملا ها ، افراد وافسران اردوی تجزیه شده امیرشیرعلی خان بقیادت ملا مشك عالم اندری ، جنرال محمد جان

وردک ، میربچه خان کوهستانی ، محمد عثمان خان تگابی ، غلام حیدرخان چرخی وغیره بکابل هجوم آوردند وبعد ازاینکه یا بادست های خالی یاباسیلابه ها یابا تفنگ های دهن پر ، ویاتنها بابیرق های قومی ومذهبی قطعات لشکری منظم وبمراتب مجهزتر انگلیس رابه قوت ایمان واحساسات سرشار دفاع ازوطن ، ناموس ومذهب درمواضع مختلف وگرد ونواح شهر کابل شکست دادند آنهارا بالاخره درچاونی محکم شیرپور محصور کردند ولی اینها نتوانستند محصورین را به تسلیم شدن مجبور نمایند مثلیکه وزیر اکبرخان ، سردار سلطان احمد خان ومحمد شاه خان بابکرخیل انگلیس هارا درجنگ اول افغان وانگلیس ازپادرآورده بودند . حقیقت این بود که انگلیس ها بلحاظ سیاسی وتخنیکی وداشتن تجارب درجنگ ها (درافغانستان وسایر نقاط دنیا) وباداشتن تشکیلات ودسپلین نظامی ازافغان ها بصورت غیر قابل مقایسه درجلو بودند ولشکرشان درشیرپور به کومک توپ ها وتفنگ های عصری بعد ازیک هفته محصوربودن درحالیکه استفاده جویان وماجراجویان درکامپ غازیان بی انتظامی بزرگی در شهر تولید کرده بودند به بیرون شدن موفق شدند . مگراین عقب نشینی غازیان معنی این را نداشت که آنها از مقابله وجهاد منصرف شده اند . برخلاف ، آنها یک حکومت موقتی بنام سردار موسی جان پسر خورد سال امیر محمد یعقوب خان مخلوع ، درغزنی تشکیل نمودند وبرای طرد کردن انگلیس ها بنای ترتیبات دامنه داری را گذاشتند . محرک وپیشوای واقعی جهاد دراین مرحله غازی محمد جان خان وردگ بود . اودرحالیکه برطبق رسم افغان ها قران در گردن داشت و سرش برهنه می بود بمعیت یک دسته مجاهدین سوار بمنظور متحد ساختن اقوام مختلف و هجوم بردن ثانی برکابل وطرد انگلیس ها باصطلاح بهردری سرزد وهنگامه جهاد راباتمام قدرت وشور تاخروج انگلیس ها زنده نگاهداشت . باین ترتیب مجاهدین عملا بانگلیس ها نشان دادند که بخلاف تصور آنها علایق قوی ملی ، دینی ، تاریخی ومفاد مشترک مردم افغانستان را سخت

باهم بسته است. در اثر کوششات همین مجاهدین بود که در کابل حکومت پوشالی از بین رفت و در خود انگلستان در نتیجه، طرز حکومت دموکراتیکی و انتخابات عمومی حکومت برسر اقتدار توسعه جوی محافظه کار برسر مسئله افغان سقوط کرد و حکومت جدید لیرال اخراج قوا را از افغانستان (بدون کندهار) اعلام نمود. درهمین وقت بود که سردار عبدالرحمن خان یکی از نواسه های امیر دوست محمد خان که مدت ۱۱ سال در سمرقند درحال تبعید بسر برده بود به بدخشان وارد شد و درحالیکه او ازیکطرف باغازیان مراوده قایم کرد از طرف دیگر باانگلیس ها در اثر دعوت شان داخل مفاهمه شد تا آنکه بالاخره در ۲۰ جولای ۱۸۸۰ مردم افغانستان او را در چاریکار بحیث امیر انتخاب کردند. بزودی بعد از آن (۲۷ جولای) افغان ها بقیادت سردار محمد ایوب خان غازی یك لشکر انگلیس را در محاذ میوند کندهار بکلی منهزم نمودند. انگلیس ها چون دیدند که قوای منظم شان برای بار اول دریك میدان همواز انتخاب خود شان شکست خورد و درنتیجه آن ترتیبات سیاسی و حکومت پوشالی شان در کندهار از بین رفت انتخاب سردار عبدالرحمن خان را بحیث امیر آنچه خود شان «افغانستان شمالی» میخواندند باسانی پذیرفتند. اول از کابل و بعد (اپریل ۱۸۸۱) از کندهار هم خارج شدند با آنکه حکومت آن ولایت را قبلاً دریك خاندان بارکزایی میراثی اعلان کرده حفاظت آنرا رسماً تضمین کرده بودند. مگر روابط خارجی افغانستان را برطبق یك موافقه قبلی باامیر عبدالرحمن خان بخود منحصر نمودند.

امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ ــ ۱۹۰۱) درحالیکه دولت افغانستان از بین رفته بود و اقتصاد کشور متلاشی شده بود بکشورداری آغاز نمود. در ظرف چار سال اول اتحاد مجدد تمام کشور را از خیبر تا آمو بشمول بدخشان، ترکستان، میمنه و هرات تامین نمود. سلطنت او دو خصوصیت عمده دارد: استقرار واستحکام یك دولت شاهی باساس اصل مرکزیت و تکمیل تحدید سرحدات کشور.

امیر عبدالرحمن خان تشکیل یك اردوی دایمی وعصری را بحیث یك وسیله موثروقوی بمنظور دفاع از خاك، استرداد مناطق ازدست رفته، استقرار و استحکام دولت وسلطنت خاندانی حتمی دانست . تا اواخر سلطنت یك اردوی بزرگ دایمی (تقریباً ۱۰۰٫۰۰۰) مجهز به اسلحه عصری بشمول توپ های ثقیل وتفنگ ها بهسویه کشورهای عصری جهان تشکیل کرد وکوشید تمام افراد ذکور مستعد بـه حمل سلاح را تربیه نظامی داده با توزیـع تفنگ ها بـانها یك ملت مسلح را تشکیل دهـد . برای اولین بار در افغانستان سه سپاه سالار بقیادت لشکرهای بزرگ درسه منطقه سرحدی ستراتیجیکی کشور یعنی هرات ، ترکستان وننگرهار با اختیارات وسیع در امـور ملکی ونظامی بحیث وایسرای امیر مقیم ساخته شدند . افغانستان بلحاظ نظامـی بسیار قوی گردید واگـر روسیه وانگلیس افغانستان رامحاط نمیکردند امیر عبدالرحمن خان شاید مناطق از دست رفته را بدست می آورد وامپراتوری سابق درانـی را احـیا مینمود . چون این نتوانست باستحکام قدرت در داخل پرداخت ودر زمینـه بکار های موفق شد که حکمرانان سابق افغان از انجام آنها عاجز مانده بودند . پروگرام وسیع نظامـی را کـه امیـر در پیش گـرفت (بقـول خـود امیـر تقـریـباً ۷۸ فیـصـد عـوایـد دولت بـان تخصیص داده شـده بـود) ، از مدارك مالیات ها، محصولات گمرکی وغیره که مستقیماً توسط یك بیوروکراسی وسیع وبعضاً از راه اجاره حصول میشد و همچنان از عواید خارجی که بنام معاش بامیر داده میشد ـ تمویل میگردید . برای اولین باردر تاریخ افغانستان مالیات های زمین بصورت بی سابقه زیاد شد بحدیکه اززمین هائیکه بوسیله نهرها ابیاری میشد ۳۳ فیصد حاصلات انرا دولت بخود اختصاص داد . مزیـدبران دولت اقـلام عمده تجارتی را هم در انحصاردر اورد وبااین کار خود تصدی های دولتی را اساس گذاشت . تعمیل این پروگرام نظامی ومالی وانحصار وتمرکز قدرت سیاسی

سبب ظهور بیش تر از ۴۰ قیام درسراسر کشور شد ولی تمام انها بکومك قوه نظامی و ایله جاری قومی منکوب گردید. باانهم حکومت نظامی نبود وشخص نهایت پر کار امیر بحیث یك سلطان مطلق العنان قدرت عالیه رااز راه قوه اجرائیه مخصوصاً قوه های نظامی وامنی وباایجاد یك شبکه بسیار وسیع جاسوسی بخود اختصاص داد. امیر هیئت وزراء و صدراعظم نداشت. آمران وزارت خانه ها بشمول والیان ولایات مامورینی بیش نبودند. بزرگان قومی و روحانیون اختیارات عنعنی را از دست دادند و درجمله اعضای نیمه رسمی دولت درآمدند. عمال ومامورین دولت بحمایه قوای نظامی وامنی که درقسمت های مختلف کشور مقیم ساخته شده بودند برای اولین بار مستقیماً درسراسر کشور باداره پرداختند. مخالفین اگر چه در دوره های سابق هم نابود می شدند ولی دراین دوره از بین برد ن مخالفین بطرز وسیع عملاً جزسیاست رسمی قرارگرفت ودولتی راکه امیرعبدالرحمن خان تنظیم نمود برتشدد وقوت متکی بود. آزادی فرد دربرابر جامعه بی ارزش ساخته شد. فرد صرف درداخل جامعه حق زندگی داشت وموظف بود در وقت لزوم حیات خودرا فدای جامعه نماید باانهم قاضیان شریعت استقلال عنعنی خودرا حفظ کردند. درنتیجه این اقدامات نظم ونسق مخصوصاً درسال های اخیر سلطنت امیردرسراسر کشور تامین شد.

درعین حال برای عصری شدن کشور بکومك متخصصان مستخدم اروپائی منجمله انگلیسی درساحات تخنیك، طب و کارخانه نظامی قدمهای اولی برداشته شد ولی معارف بحال ابتدائی وعنعنی باقی ماند. افغانستان درعهدامیرعبدالرحمن خان تاحدی برای عصری شدن اماده شد ولی درعین حال دراین دوره ضدیت بین افراد و حکومت بصورت بیسابقه حاد گردیدواین یك بعد جدیدی درتاریخ سیاسی افغانستان علاوه نمود.

خصوصیت عمده دیگر دورۀ سلطنت امیرعبدالرحمن خان تکمیل تحدیدسرحدات میباشد. این کار اول باتعیین شدن دریای آمو بحیث سرحد بموافقه انگلیس ها و

روسها وتحدید سرحد درسیستان دروقت امیر شیرعلی خان آغاز یافته بود. ولی در دورهٔ امیرعبدالرحمن خان تمام سرحدات یا بموافقه روس‌ها وانگلیس ویا بموافقه افغانستان وهند برتانوی تحدیدشد. دراین تحدیدات مناطق وسیع از افغانستان جدا ساخته‌شد. حکومت هند برتانوی درحالیکه قبلا پشاور را اشغال کرده بود بااتخاذ سیاست پیشروی درعهدامیرشیرعلی خان اول بلوچستان رابهندملحق ساخت وبعد کویته را ازافغانستان مجزأ نمود. سپس دراثرمعاهده گندمك(۱۸۷۹)مناطق کرم، خیبر، پیشین وغیره راازافغانستان منتزع ساخت. روس‌هادر۱۸۸۵منطقه‌وسیع پنجده افغانی را اشغال کردندوخط موسوم به رج وی Ridgeway رابین ذوالفقاروخمیاب بحیث سرحد بـا افغانستان قبـول کردندولی انگلیسها باردیگربا احیای سیاست پیشروی مناطق وسیع در شرق وجنوب افغانستان منجمله باجور، سوات قسمت بزرگ وزیرستان وغیره را که هسته افغانستان اصلی وتاریخی راتشکیل میداد وعبارت ازپشتونستان امروزی میباشد بذریعه معاهده تحمیلی دیورند (۱۸۹۳) بحیث مناطـق « نفوذی » بخودءاختصاص دادند ولی این مناطق درآن وقت جزء امپراتوری هندبرتانوی نبودند.

باین ترتیب از سقوط دورهٔ سدوزائی در ۱۸۱۸ تا ۱۸۹۳ (در عـهد امیر عبدالرحمن خان) قسمت بیشترافغانستان اصلی وتاریخـی اول بدست سك ها وبعد بدست انگلیس ها افتاد و افغانستان فعلی بدون قسمت های زیاد ومزدحم افغانستان اصلی وتاریخی ظهور نمود. افغانستان امروز هم بلحاظ سیستم دولتی و هم بلحاظ

ساحه ادامه وشکل انکشاف یافته افغانستان دوره امیرعبدالرحمن خان میباشد.(۱۰۳)

---

(۱۰۳) برای تفصیل بدورهٔ امیرعبدالرحمن مراجعه شود به آثار اینجانب: افغانستان، انکشافات سیاسی داخلی، ۱۸۸۰-۱۸۹۶، لاهور، ۱۹۷۰ . این اثر M.phil است که در سال ۱۹٦۸ بپوهنتون لندن تحت عنوان «استحکام قدرت مرکزی در افغانستان در دورهٔ امیرعبدالرحمن خان ۱۸۸۰-۱۸۹٦» پیش شده بود. این اثرازروی موادیکه بعدها بدست آمد باضافه بحث های جدید انکشاف داده شده وتحت عنوان «تاریخ دیپلوماتیکی وسیاسی افغانستان در دوره امارت امیرعبدالرحمن خان ۱۸۸۰-۱۹۰۱» آمادهٔ نشر میباشد. اثر دیگر عبارت از تیس داکتری است که تحت عنـوان «افغانستان در دورهٔ امـارت امیرعبدالـرحمن خـان ۱۸۸۰-۱۹۰۱» در ۱۹۷۵ بـه یونیورستی لندن پیش شده بود، و بعدها بران تجدید نظر کلی شد و قرار است ازطرف پوهنتون تکساس امریکا در استین بنام «حکومت وجامعه افغانستان دردورهٔ امـارت امیرعبدالرحمن خان ۱۸۸۰-۱۹۰۱» دراوایل سال ۱۹۷۹ نشرشود.

لست مأخذ ها

زیر نام کتاب ها ورساله ها خط کشیده شده ومقالات درناخونکها گرفته شده است . (ا) آثار بزبان انگلیسی، (د) بزبان دری و (پ) پشتو را نشان میدهد .

الف

البیرونی — تحقیق مال الهند، ترجمه ساچاو ، هند البیرونی ، ۲ ج ، لندن، ۱۹۱۰ (ا)

الفنستن ، م. — شرح وبیان سلطنت کابل وتوابع آن درهند، تارتاری وفارس، ۲ ج ، لندن ، ۱۸۴۲، (ا)

اسفزاری ، زمچی — روضة الجنات فی اوصاف مدینة هرات ، بمقدمه ونوت های کاظم امام، ۲ ج ، تهران، ۱۹۵۹ (د)

امام الدین، محمد — «خان جهان لودی واسلاف او» ، مجله کولتور اسلامی، شماره ۲، ۱۹۴۹ (ا)

اریان — لشکرکشی های سکندر، ترجمه سی . لن . کوارت ، نشریه پنگوین، ۱۹۷۱ (ا)

۱۰۱۵ ه

ب

بابر — بابرنامه، ترجمه بیوریجی، لندن، ۱۹۲۱ (ا)

بچکا، ج. — تقریظ بی عنوان در Archiv Driertali، ۱۹٦٦ (ا)

بنگهم، و (مدون) — تاریخ اسیا، ۲ ج، بوستون، چاپ دوم، ۱۹۷۴ (ا)

بوزورت، ج — امپراتوری غزنویها، نشریه پوهنتون ادنبره، ۱۹٦۳ (ا)

بهانو، و — «تحریك روشانی وگورگانیان»، کولتوراسلامی، شماره ۲، ۱۹۵۲ (ا)

بینوا، عبدالروف — میرویس نیکه، کابل، ۱۳۲۵ (پ)

——— — هوتکی‌ها، نشریه انجمن تاریخ، ۱۳۳۵ (د)

بیلو، ه. — افغانستان وافغانها، لندن، ۱۸۷۹، (ا)

——— — یك تحقیق درباره اتنوگرافی افغانستان، ۱۸۹۱ (ا)

——— — نژاد های افغانستان، کلکته، ۱۸۸۰، (ا)

پ

پیرس، ایدوردالایس — عروج بارکزائیها، ترجمه عبدالرحمن پژواك و محمد عثمان صدقي، انجمن تاریخ، ۱۳۳۳ (د)

ت

توروایانا، نجیب‌الله — اریانا یاافغانستان، کابل، ۱۳۲۳ (د)

تیت، ج. پی — سلطنت افغانستان، کلکته، ۱۹۱۱، (۱)

تیمور — ملفوظات تیموری، ترجمه دی وی، اکسفورد، ۱۷۸۳، (۱)

——— — ملفوظات تیموری، در تاریخ هند بقول موورخان ان، مدونه ایلیت، لندن ج ۳، ۱۸۷۱، (۱)

ج

جاوید، احمد — «افغان و افغانستان»، مجله ثمر، شماره ۱۲، ۱۳۴۹ (د)

جلالی، غلام جیلانی — نامه احمدشاه به سلطان عثمانی، کابل، ۱۳۴۶ (د)

چ

چونگ، شونگ — اسناد بودایی جهان غرب، ۲ ج، تالیف و ترجمه بیل، لندن، ۱۸۸۴ (۱)

ح

حبیبی، عبدالحی — «روه در ادب و تاریخ»، مجله وژمه، شماره ۳ و ۴ ۱۳۵۲، (پ)

حمیدالدین — «لودیها» در سلطنت دهلی، مدونه ماجومدار ار. سی. بمبئی، ۱۹۶۷ (۱)

خ

خادم، قیام الدین — بایزید روښان، نشریه انجمن پشتو، کابل، ۱۹۴۵ (پ)

د

دارمستتر، جم — شعر هار وبهار پښتونخوا، چاپ آفسیت انجمن پشتو، کابل، ۱۳۵۶ (پ)

درانی، سلطان محمد — تاریخ سلطانی، بمبی، ۱۸۸۰، (د)

ر

رالنسن، ه. — «راپوردرباره اقوام درانی، اپریل ۱۸۴۱»، در اسیای مرکزی، جلددوم، افغانستان، تالیف مك گریگر، ج. ، کلکته، ۱۸۷۱ (ا)

رشاد، عبدالشکور — «پتهان (پښتانه)، مجله وږمه، شماره ۳، ۱۳۵۴، (پ)

رشتین، صدیق‌الله — تاریخ ادب پشتو، انجمن پشتو، کابل، ۱۳۲۵ (پ)

رضوانی، قاضی — شکرستان افغانی، پشاور، ۱۹۳۸، (پ)

س

سایکس، پــرسی — تاریخ افغانستان، ۲ ج، لندن، ۱۹۴۰، (ا)

سنگهه، گندا — احمدشاه بابا، نشریه دارالتالیف اسیا، دهلی‌جدید، ۱۹۵۹، (ا)

سرکار، ج. ا. — تاریخ مختصراورنگزیب، ۱۶۱۸-۱۸۰۷، چاپ سوم، کلکته، ۱۹۶۲ (ا)

سروانی، عباس تاریخ شیرشاهی، به تحشیه وتعلیق محمدامام الدین، داکه، ۱۹٦۴ (د)

——— تاریخ شیرشاهی، در تاریخ هند بقول مورخان آن، مدونه سرایلیت، ۱۸۷۲ (ا)

ش

شاستری، ماجومدار هند قدیم طوریکه بطلیموس شرح نموده است، کلکته، ۱۹۲۷ (ا)

شپرنگلنگ، م. «شاهپور کبیر اول بالای کعبه زردشتی» مجله لسانها

——— و ادبیات عبرانی امریکایی، شیکاگو، ج ۷۱۱ — L اکتوبر، ۱۹۴۰ (ا)

شورمان. ج. مغلهای افغانستان، گری‌هن‌هاگ، ۱۹٦۲ (ا)

ع

عبدالرحمن خان، امیر نصایح نامچه، کابل، ۱۸۸٦، (د)

عبدالرحیم «روابط گورگانیان با فارس»، مجله کولتور اسلامی، شماره ۱، ۱۹۳۵، (ا)

عصمتی، معصومه «سهم زنان درادب شفاهی»، مجله عرفان، شماره ۹، ۱۳۵۵ (پ)

غ

غبار ، میرغلام محمد — افغانستان درمسیر تاریخ ، کابل ، ۱۹۶۷ ، (د)

——— «شهر کابل» . مجله کابل، شماره ۱ - ۱۳۱۰ (د)

——— خراسان ، نشریه انجمن تاریخ، کابل، ۱۳۲۶(د)

——— « افغانستان ونگاهی بتاریخ آن » یك سلسله مقـالات در شماره هـای مختلف سال اول مجله کابل ، ۱۳۱۰ ، (د)

——— احمد شاه بابای افغان ، کابل ، ۱۹۴۳ (د)

——— «افغانستان بیك نظر» در سالنامه کابل ، سال۱٦ . انجمن پښتو ، ۱۳۲٦ (د)

ف

فرشته ، محمد قاسم — تاریخ فرشته ، کانپور، ۱۳۰۱ ، (د)

——— تاریخ عروج قدرت مسلمانان در هندوستان تا۱٦۱۲، ترجمه برگز ، ۱۸۲۹ ، (ا)

فرهادی ، روان (مترجم) — تاریخ تلفظ وصرف پښتو، ۲ ج.فاکولته ادبیات ، کابل ، ۱۳۵٦ (د)

——— (گرد آورنده) — محمود طرزی درسراج الاخبار افغانیه۹۷—۱۲۹۰ش نشریه بیهقی، کابل ، ۱۳۵۵، (د)

فریه ، ج .پ . — تاریخ افغانها، ترجمه جی سی، لندن، ۱۸۵۷، (ا)

کاکر، محمد حسن — افغانستان، یك تحقیق درباره انکشافات سیاسی داخلی، ۱۸۸۰ ـ ۱۸۹۶، لاهور، ۱۹۷۰، (۱)

ـــــــ حکومت و جامعه افغانستان در دوره امارت امیرعبدالرحمن خان ۱۸۸۰ ـ ۱۹۰۱

ـــــــ این اثر قرار است ازطرف نشرات پوهنتون تکساس دراستین در ۱۹۷۹ نشرشود.

ـــــــ «سیستم مالیاتی افغانستان در دوره سدوزایی» مجله وزمه، ۱۹۶۹ (پ)

ـــــــ «سیستم مالیاتی افغانستان در قرن نزدهم»، مجله افغانستان، شماره ۳، ۱۳۵۶ (۱)

ـــــــ «تحلیل تمرکز قدرت سیاسی در افغانستان در دوره امارت امیرعبدالرحمن خان»، مجله افغانستان، شماره ۲، ۱۳۵۶ (۱)

ـــــــ «تمایلات در تاریخ افغانستان معاصر»، در افغانستان در دهه ۱۹۷۰، مدون دوپری والبرت، نشریه پریگر، نیویارك، ۱۹۷۴، (۱)

کننگهم، ا. — جغرافیه قدیمی هند، لندن، ۱۸۷۱، (۱)

کروشنسکی. ج. ت — داستان های یك سیاح و یا تاریخ جنگ های افغان یا فارس، ترجمه مت فرت، لندن، ۱۸۴۰ (۱)

کریمرز ، ج . ه . «ایران» در دایرة المعارف اسلامی ، چاپ اول، ج ۳ ، ۱۹۳٦ ، (۱)

کهرو ، سراولاف پتا نها ، نشریه میکمیلان ، لندن ، ۱۹٦۵ ، (۱)

کهزاد ، احمد علی « نام های کابل در ادوار تاریخ » ، مجله آریانا ، شماره ۸ ، ۱۳۲۳ ، (د)

———— درفش ملی ، موسسه بیهقی، کابل، ۱۳۵۴، (د)

———— افغانستان درشاهنامه ، موسسه بیهقی، کابل ، ۱۳۵۵ ، (د)

———— آریانا ، شعبه تاریخ ، کابل ، ۱۳۲۱ ، (د)

———— تاریخ افغانستان ، ۲ ج ، انجمن تاریخ ، کابل ، ۱۳۲۵ (د)

گ

۱۳۴۷ ، (د)

گرشمن ایران ، نشریه پنگون ، چاپ ۱۹٦۱ (۱)

گرشی و چ ، آ «ادبیات ایرانی» درادبیات شرق ،مدونه سیدل، نشریه ایورگرین ، نیویارک ،۱۹۵۹ (۱)

گریگورین، و . ظهور افغانستان معاصر ، نشریه پوهنتون ستنفرد، ۱۹٦۹ ، (۱)

گودلفن ، ف (مدون) مورخان یونانی ، ترجمه راولنسن ،۲ ج ،نیویارک ،(۱)

ل

لاکهارت،ل. سقوط خاندان صفویه وغلبه افغان بـرفارس ، کیمبرج، ۱۹۵۸ (۱)

ماجومدار، ر . س. آثار کلاسیک درباره هندوستان ، کلکته ، ۱۹۶۰ (۱)

———— (مدون) ، سلطنت دهلی ، بمبی ، ۱۹۶۷ ، (۱)

———— تاریخ پیشرفته هند ، جزء سوم:هند معاصر ، نشریه میکمیلان ، چاپ‌سوم ، ۱۹۷۰ (۱)

مارگن‌سترن،ج . «افغان»، در دایرة‌المعارف‌اسلامی، ج۱،چاپ‌دوم،۱۹۶۰(۱)

———— «لسان های افغانستان»،مجله افغانستان،شماره۳،۱۹۶۷(۱)

ماك گورن،م. امپراتوری‌های آسیای‌مرکزی، نیویارك ، ۱۹۳۹، (۱)

ملکم ،جـان تاریخ فارس، لندن،۱۹۲۹، (۱)

محمد،حافظ نور «نظری بتاریخ کابل»،مجله کابل،شماره۳،۱۳۱۰(۱)

محمد کاتب،فیض سراج‌التواریخ، ۳ ج، کابل، ۱۹۱۵،(د)

میرزا ،اعتضادالسلطنه‌عایقلی تاریخ وقایع وسوانح افغانستان، تهران، ۱۸۵۳ ، (د)

مهدیخان،میرزا دره نادریه، تهران، ۱۲۸۰هجری قمری (د)

———— تاریخ جهانگشای نادری، بمبی، ۱۳۰۹ (د)

نظامی،ك.ا. «لودی‌ها»، درتاریخ عمومی هندوستان ۵ ج ، مدونه محمدحبیب،دهلی ،۱۹۵۰(۱)

نعمت‌الله، ملا	تاریخ افغان ها، ترجمه دورن، چاپ دوم، لندن، ۱۹۶۵ (۱)
نویسنده نامعلوم	میرویس بابا، نشریه اول وزارت اطلاعات و کلتور، کابل تاریخ ندارد (پ ود)

و

ولسن، ه. ه.	آریانای قدیم، شرح و بیان آثار عتیقه و مسکوکات افغانستان، لندن، ۱۸۴۱، (۱)
ولبر، د.	افغانستان، نیوهی ون، ۱۹۶۲، (۱)
ورما، ر، س	«سیاست قبایلی گورگانیان» کولتور اسلامی، شماره ۳، ۱۹۵۳، (۱)
وراهامیرا	بری هت سمهیتا، ترجمه شاستری، م، س، بنگاور، ۱۹۴۱(۱)
ویلر، ب.ا.	سکندر کبیر، نشریه پسران پت من، لندن، ۱۹۰۰ (۱)

ه

هان وی، ج	انقلابات فارس شامل سلطنت شاه حسین و غلبه افغان ها، لندن، ۱۶۲، (۱)
هوارت، ه.	«خراسان» در دایرة المعارف اسلامی، چاپ اول، ج۲، ۱۹۲۷(۱)
هرودوت	جنگ های فارس، ترجمه را لنسن، با مقدمه گودلفن، نشریه پنگون، چاپ ۱۹۴۲ (۱)
هروی، سیفی	تاریخ نامه هرات، بمقدمه ونوت های زوبیر صدیقی کلکته، ۱۹۴۳ (د)

صحیح نامه

غلط	صحیح	صفحه	سطر
چیناثی	چینایی	۱۲	۱۰
دو	دوجلد	۱۹	۴
غرب جلد	غرب	۱۹	۵
Pactiyca	Pactyan	۲۲	۱۱
گذار	گذر	۲۷	۸
یااندازه	باندازه	۲۷	۱۴
نمیداند	نمیدادند	۳۲	۴
افغانان ها	افغانان	۳۴	۱۱
شزق	شرق	۳۴	۱۴
میباشد	دره های جبال سلیمان میباشد	۳۷	۱
گذار	گذر	۳۸	۱۶
مقرض	منقرض	۴۲	۸
قضه	قبضه	۴۳	۳
بزرگ شاه جهان	بزرگ جهان گیر	۴۴	۹
شاه	شان	۴۴	۱۵
استلال	استدلال	۴۶	۷
گرداوردند	گرد آورند	۵۲	۱۴

غلط	صحیح	صفحه	سطر
روشن	روش	۵۵	۱
بعمنی	بمعنی	۵۵	۱۲
درابنها	درانیها	۵٦	۳
بحیث	بحیث بیگلر بیگی	۵٦	۹
قزوبن	قزوین	٦۹	۱۰
اخطاو	اخطار	۷۳	۱۵
عبدالزیز	عبدالعزیز	۷۴	۷
جاه نشین	جانشین	۷٦	۱۴
	(۸٦)ایضاً، ۵۲۱	۷٦	۲۳(فوت نوت)
پسا	بسا	۷۸	۱
نوم	نرم	۷۸	۱۰
شد	نشد	۸۵	۷
عوامل	عوامل ذوق	۸۷	۷
احمد شاهی ذوق	احمدشاهی	۸۷	۸
(۱۸۱)	(۱۸۸۱)	۹٦	۱۴
نشد	تشدد	۹۸	۱۱
چونگث.شونگث	چونگث،شون	۱۰۳	۹
دارمستتر،جم	دارمستتر، جم	۱۰۴	۲
زوبیر	ذبیر	۱۱۰	۱۸

یادداشت

یادداشت



١١٥

مطبعه پوهنتون

تعداد طبع ۸۰۰



Afghan, Afghanistan

Afghans and the Organization of State

In India, Persia and Afghanistan

Dr. Hasan Kakar

Chairman, History Department

Kabul University



Kabul University Press 1978